

# سنا و ورت

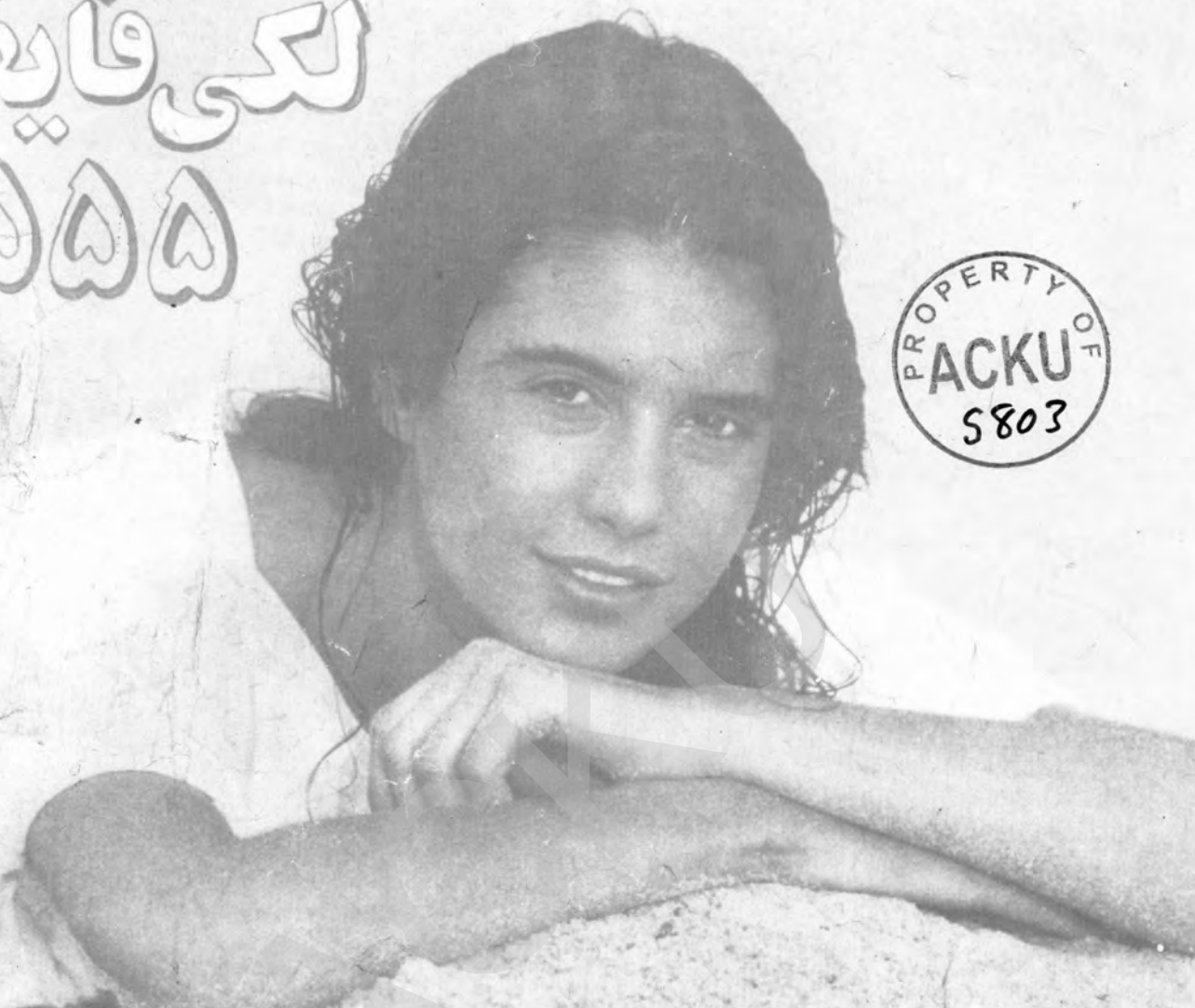
شماره نهم ماه قوس ۱۳۶۸ مطابق جمادی الاول  
۴۱۰ مطابق دسمبر ۱۹۸۹ شماره مسلسل (۲۷)



عارف گیهان  
تصویری از دونسل

# لکی فایف

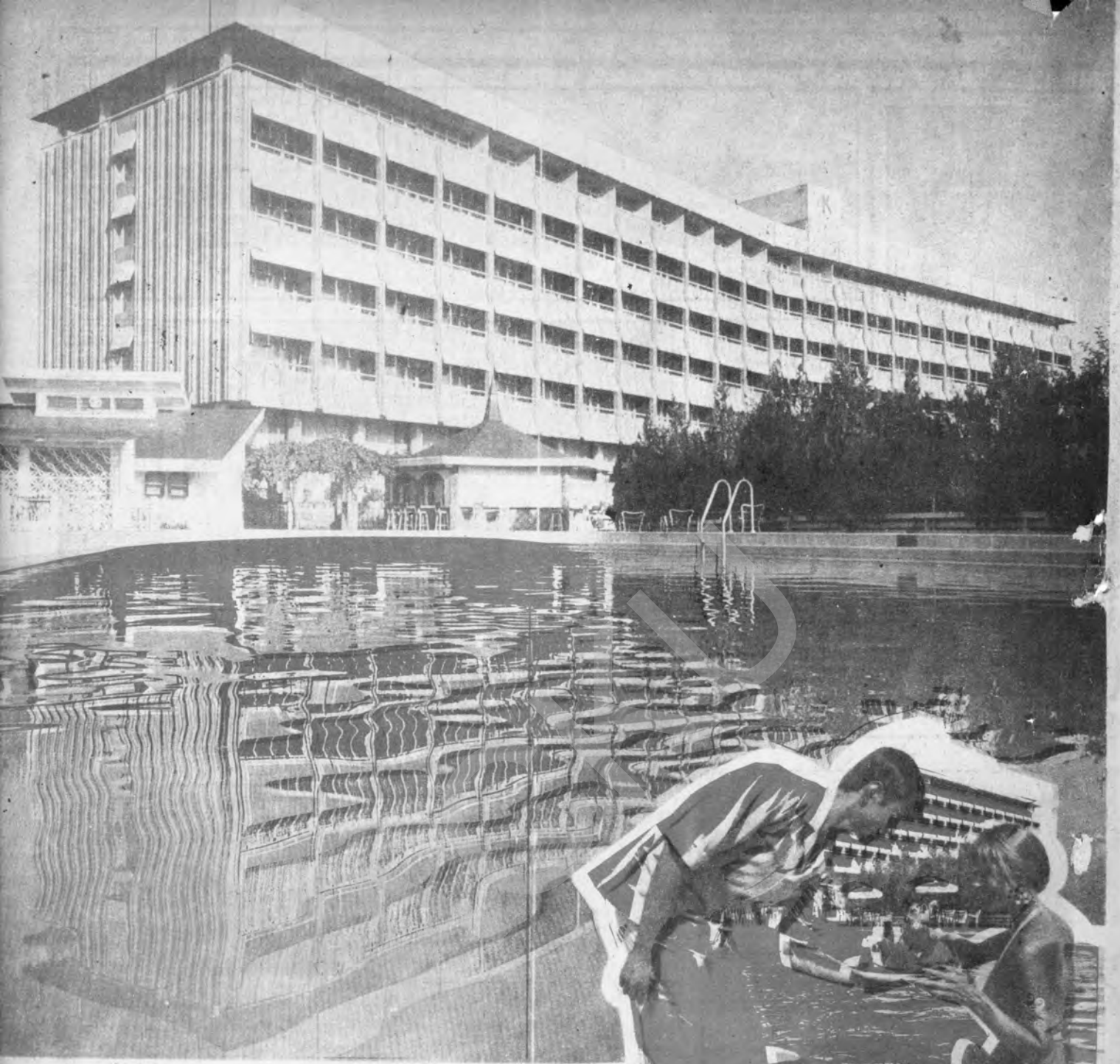
## ۵۵۵



وقتو محفل خوشی تان در لکی فایف باشد در تمام عمر  
خوش و خوشبخت میباشید .  
رستوران لکی فایف برای چاشت هر مشعری آماده  
بذیرای است . فراموش نکنید هر چاشت ساعت ۱۲ - ۲  
تلفون (۳۰۴۱۰) ور

آدرس: شعرنو مقابل مسجد جامع شیرپور

تصحیح ضروری: لطفا بقیه مطلب صفحه ۲۲ را در صفحه ۹۴ و بقیه صفحه ۲۷ را در صفحه ۹۲ تصحیح و مطالعه نمایند . همچنین در  
حاله بارش حاء، هندو جاب شده تصحیح انرا در نظر بگیرید . در صفحه ۱۷ در شرح عکس طیاره ان ۲۲۰ سهوا



# کابل را از کانتیننتال تماشا کنید

با روم کانتیننتال برای محافل عروسی  
و خوشی شما همیشه باشکوه و بی نظیر است

وقتو مهمان کابل هستید حتماً در کانتیننتال باشید.  
حمام سونا خستگو را از شما میگیرند. کلب بلیارد، وینسنگ  
بانگه و کرمبون کانتیننتال در خدمت شماست.  
رستورانتهای کانتیننتال برای تان بر خالمره خواهد بود.

# سپاروون

نمبر  
۱۳۶۸



## خط دلخیز

صفحه (۲۶)

## درد پدر و اولاد

صفحه (۲۲)



تجرباتی با حق خوب لایو تو یوزر  
عمید تو خیر

صفحه (۲۰)

## ربودن اطفال به قصد فروش

صفحه (۳۶)



## گفتگویی با دکتر نعیم فریاد

صفحه (۴۶)



# بشقاب پرنده

صفحه (۳۴)

## زاخیل دپستو موسیقی اوربل گل

# پانچ پانچ

شعر (۱۸)

# نمایشگاه جانی طیاره ها

صفحه (۱۶)

# ۱۲۰ دقیقه در تپیدن

صفحه (۴۲)



شرح بستی :  
عارف کهان هنرمند محبوب ۲۴  
کمی کنگر هنرمند هندي ۵۴

مطالب رسیده به اداره  
مجله به هیچ وجه ویرایش  
مسترد نمیشود. اداره  
مجله در ویرایش مطالب  
دست باز دارد.

نسخه اتحادیه روزنامه‌های افغانستان  
مدیر مسئول : ظاهر طنبین  
تلفون : ۲۱۱۰۲  
معاون : محمد اصف معروف  
تلفون : ۲۲۷۰۲  
سویچبرد : ۲۱۸۷۸  
ارتباطی : ۴۸۰۰۴۰۳۰

همکاران تهیه  
گرافیک : حمید جلیلی، حمید محمود ورضه  
خطاطی : کبیر امیر و هسی قانعی  
تایپ : حمید اسحق جلیلی واحد شامصوری  
مطبع : محمد گل

ادرس : بلاق ۰۶ ابارتان ۲۶  
مقابل تعمیر مطبعه دولتی  
مکرون سم  
حساب بانک : ۴۰۲۳۳ بر ۸  
د افغانستان بانک

Sabaroon monthly magazin  
Editor-Chief Zaher Tananin  
Price Abroad: 50 USdollars yearly  
CuraccountNo 40233/8  
De Afganisten Bank Kabul Afganisten

اصحیح فوری : مطلب مربوط به میلاد حضرت  
محمد ( ص ) که در شماره قبلی به چاپ رسیده  
نوشته محترم لعل گل فرهاد احمدزی میباشد  
که بنابر اشتباه نام شان از چاپ مانده بود  
با بجز این از نویسنده محترم و خواننده گان تقاضا  
داریم تصحیح ماراد شماره هفتم و هشتم  
وارد نمایند.

از نامه صدیق الصاهل

به اداره محترم مجله سپاروون  
بمقتاب این همه مصارف  
مالی صحافت، طرافت و زیبای  
مجله از لحاظ کمیت قطعاً نظر  
گرفته نمی شود یعنی اینکه اوراق  
آن کاملاً نازک در نظر گرفته شده  
قابل نگهداری و حفظ در ککسی  
نمی باشد به صراحت میتوان  
گفت که با چاپ اینجبار مرور با لای  
مجلات سپاروون اوراق آن ورق  
ورق شده و از بین میرود. لای به  
تذکرات که پوش نخستین مجله  
با اوراق داخل آن تفکیک شده  
نمیتواند. میتوان از شماره  
ششم ماه سنبله ۶۸ نام بر  
اختصاصاً صفحات ۸ و ۹ آن که کاملاً  
بای تفاوتی چاپ و از کشور  
مسولین مربوط که در این مورد  
از جانب اداره سپاروون موظف  
می باشند استخراج شده است.  
در صفحه ۳۹ تحت عنوان سرز  
های دانش راجع به بشقاب  
پرنده مطالبی به نشر رسیده  
است جالب اینکه مطلب مذکور  
صرف از سال گذشته وید وین تاریخ  
دقیق ارتقا گردیده است.  
بنابر رخصت توضیح د مواد فوق  
نقاط نظر خویش را تمام با ارائه  
پیشنهادات سازنده و بلاشب  
مرض میسر است.  
الف - آیا نقد رهبروها ی  
فلسی خارجی در خورتوجه و  
علاقمندی مجله بوده که اخیراً  
با صحافت و زیبای خاص آن به  
طور رنگ در گذشته های نیم تخته  
ویک تخته بی به عوض سایر  
مطالب با ارزش و فلسی به چاپ  
میرسد ؟  
ب - جراتاً اکنون به جز از جلب  
عکس های هنرمندان ، نطاقان  
مستلین و سمنگران داخلی و  
خارجی که تشیث صریح در

# بشقاب پرنده

وظایف مجله اواز که به همین  
منظور اختصاص داده شده  
میباشد، هیچ نوع اقدامی در  
خصوص چاپ فوتوهای مبتکرین  
دا نشندان و سایر شخصیت  
های علمی، فرهنگی و سیاسی  
کشور و جهان که نقش فعال و  
سازنده خصوصاً در زمینه صلح و  
کار عمر بخش به نفع مردم به سطح  
ملی و بین المللی انجام داده  
باشند صورت نگرفته است ؟  
ج - بشقاب پرنده ترجمه  
کدام لغت خارجی بوده، این  
کلمه از کجا نشئت نموده و تار  
پنجه نشئت آن لازم به توضیح  
میباشند.  
از دیدگاه علم و تکنالوژی مدرن  
معاصر این چنین دستگاه که  
( بشقاب پرنده ) تعریف شده  
است از کدام قرارگاه فضایی  
حرکت میکند توسط چه کسانی ؟  
دوست محترم صدیق الصاهل  
نگاه با اهمیت نامه تانرا نشر  
نمودیم، قابل تذکرات که فعلاً  
امکان عدم دسترسی به کافذ درجه  
اول را نداریم و از همین مقاصد  
اولی اصلاح هدایت فرموده اند که  
مجلات در کافذ اخباری به نشر  
برسد.  
در مورد خبر مربوط به  
بشقاب پرنده رجوع کنید به مطلب  
جدید درین شماره. اینکه چگونه  
این بشقاب های پرنده فعالیت  
دارند و نگاه و نگاه در نقاط مختلف  
سیاره ما به زمین می نشینند هنوز  
خود یک اسرار پوشیده است که  
دانش بشری هنوز نتوانسته است  
از اسرار آن برده بردارد.

چندی قبل در شماره سوم مجله سپاروون صحابه بنده تحت  
عنوان ( کبیر اهنگ هام را فرهاد دریا میازد ) به چاپ  
رسیده که صرف من بالای عنوان مذکور اعتراض دارم  
کبیر اهنگ های من از خودم و از برادر ابراهیم ( امید )  
میباشد.  
محترم فرهاد ( دریا ) شما در قسمت ترتیب بزرگ و شیت  
اهنگ هام همیشه بامن همکاری نموده است. تنها در این دوستان  
محترم ان صحابه را با همین تصحیح مطالعه نمایند. محمود امید

# در سربندگی یوان

خانواده می، فقر، بی خانگی  
گرسنگی و همچنان تجمع  
اند یانه فراوان و تکواست که  
+ آدمی رابه این بایه میسند .  
+ با حرف های بردرد انگسره  
+ اند یانه مورقته به اند یانه بی که  
+ هنوز در جامعه حزین و مستمند مان  
+ فشار بیشتر و ترقی سنگین نشده  
+ هنوز کسانی که هجوم اند یانه و  
+ تفکر بسیار ایشان را خلع کند -  
چندان نیست .  
+ دکتر مسول از حالت و جگو  
+ نه می مراحل نخست برخوردار  
+ یوانه گان ضی بر سنی اظهار  
+ داشت :  
+ وقتی برای بار اول د یوانه را  
+ به اینجای آورد باز جیسر و  
+ بولانه بسته اند . زیرا آنان  
+ چنان تحت شو معسی قرار اند  
+ که اگر کسی در مقابل آنان  
+ بایستد با وحشت به طرف مقابل  
+ حمله در می شوند . اما بعد از  
+ مدت طولانی و تدای متداوم کسی  
+ حال ندان تغییر می کند اما به  
+ کلی صحت یابی نمی شوند .  
+ چه نوع امر اردین نوع  
+ رضای دیده میشود ؟  
+ در کشور ما نوع مریمی  
+ نسیزی مرضی (مرحله ابتدایی  
+ خون) بیشتر به چشم میخورد  
+ و اکثر یوانه گان سرور عقلی به  
+ این مرصرد بناراند . وقتی به  
+ معداق حرف داکتر شفاخانه  
+ در راتاق د یوانه گان داخل  
+ شدم ، به یاد د یوانه گان ممالن  
+ بیشترفته افتادم که نویسنده بی  
+ در یاد داشت های خود از بنا -  
+ هگاه د یوانه گان نوشته بود : (وقتی  
+ به بنا هگاه د یوانه گان داخل  
+ شدم جمعیتی را برایم نشان



که از سراند یانه و تکو  
نرد اند ، سرانجام زنده گسی  
ایشان همچنان دارالمجانین  
بوده و در اینجا با نسیین دم خود  
را سپردند (اند) اما در شاه گاه  
د یوانه گان ما آن طور نبود ،  
وقتی در اتاق تاریک با گدا ششم  
میترسیدم ، باید به حاضران که  
مبادا از آمدنم آزاری برایشم  
برسانند ، چون ایشان از تفکر و اند  
یشه به سرحد حزین نرسیده  
بودند . اما نه هرگز وقتی که می  
د یوانه گان ند و شعور برتر از کار افتاد  
آنوقت همه به از تفکر پیشمار و چه  
از شرایط ناساعد بنا همگون فقر و  
بد بختی در رت سطح قرار میگیرند  
آنان نیز به از خویش منسول  
بودند . گویی کودکی در جمع  
بزرگه سالان داخل شود و دیگر  
ان بی آنکه به او یادمان او -  
اعتنایی بشکند به خود مصروف  
بودند یکی خویش را بسوزن  
گرسنگی دندان می گنجد . یکی  
شعری زمزمه میکند و یکی هم به  
فکر مورقته بود . هیچ یک به  
یکدیگر به مهر یا کینه نمی نگریست  
همه سرگرم خود بودند و نگاه های  
شان بی تفاوت بود . مردی که  
شعری خواند نباید سی سال از  
عمرش گذشته بود . گاهی در سخن  
شعری که میخواند آیات و کلام  
با نیت مقدس رخداد انیز تلاوت میکرد  
نزد ترفته بر شدم : (التوبه بسیار  
خوب تلاوت می کنی) .  
گفت : ۱۵ ، ۱۵ ، ۱۵ ، این از -  
طافی یاد دارم و بندین بار این  
کلمات را تکرار کرد ، گویی هنوز هم  
با حرف بلی خود اعتماد داشت  
برسیدم عرض کرد : ای ۶ بچه و  
دختر داری ؟ گفت : اولاد ما ایم

تفکر دارند اما تمام شان مرد اند  
ومن با همین دست های خود -  
آنان را در زمین میگرداند ، ام ولس  
دخترم زنده است او نمرد ، هیچ  
نمی میرد ، او را دوست دارم -  
بسیار . . . بعد سکوت کرد و به فکر  
فرورفت .  
از اکثر پرسیدم آیا حرفه اش  
واقعیت دارد ؟  
- او عرض کرد : و تنه -  
دختری دارم و بر این -  
اختلال مشاعر است که در میان  
میگردد .  
د یوانه د یویری مصروف خود  
بود ، ۳۰ مکر میکرد ، گاهی  
می خندید ، گاهی هم گریه  
میکرد . حق ، حق میگرد داشت  
می ریخت گویی برد یوانه می خورد  
میخندید و بر رنج و درد خورد و  
بر حالت خود می گریست .  
از داکتر خواستم ، تا از د یوانه  
گانی که از فلپان بگرداند یانه به  
این دیار برود آمدند اند بگوید :  
او گفت :  
از این شمار د یوانه گان هفت  
تن بودند که شتر نهران بعد از  
تداوی لازم یافتند ، این شفاخانه  
رخصت و بیابول شخصی فاسلیس  
خود جهت تدای به خارج کشور  
فرستاده شدند .  
- جرات دای اند ؟ آیا شفاخانه  
نمی تواند آنها را تدای دهد ؟  
- و مو تر نماید ، بر آنانی که نادر  
فقیراند د یوانه تر خواهد شد ؟  
- تدای می شوند ، اما تا چند  
ممكن کوشش می کنیم اما به قلت  
بعسی د یوانه اگر قمارم واد ریسه  
مکمل برای مانمی رسد ، ما بریشان  
بقیه از صفحه (۸۲)

## گزارشگر دکمه



گزارش از سرور عقلی و نسیمی



انباشته میشود، آن چنان که  
کوی روانت رابه شلاق مرگ بسته  
اند وقتی دربارۀ تلخی مرگ -  
مرگی که برای هم میهن من و تو  
صادر میشود، بنویس در -  
گلویت میخندک، زیرا که نفرت  
از جنگ و مرگ با این همه تلخی در  
قلب هر خانواده و هر هم میهن  
من تا ابدیت همیشه کی و تسی  
لایتناس باپان ناید پر است.  
ای وای که مردم ماناچی  
اندازه با حوصله اندرتاچی حد  
شکیبا؟

آخر شمارا به جندان تان سوگند  
خود فضاوت کهد چی قد روحشتانک  
است آن گاه که طلاهی های زمین  
آنتاب بر جبین دیواره های هر  
خانه و کاشانه بی سر میسایند  
و بیخ زنده کی تند تر و بر خروش  
تراز هر وقت دیگر در رگهای  
زمانه مهتد، بایرتاب راکتی به  
نام مرگ و نابودی بادستان  
آلوده به خون انسانهای در لجن  
نشسته، نیس زنده کی از هم

بگذارد بگرورن عصیانگر  
انسانهای متنفر و بیزار از جنگ  
راکه در قالب واژه ها بازتاب  
یافته است، روی کاغذ بریزم.  
ای کاش این بار آخری باشد  
که از وحشت مرگ راکتی نوشته  
میشود.

ولی آیا میشود به سزای و  
تفررا در کالبد واژه ها دمید؟  
آیا میشود واژه های رایانت که  
در آن از قلب آتش گرفته مادری  
سخن گفت و با نفرت و انزجار  
تازه عروس را که به جای رفتن  
به حجله عروسی کنار تابوت شوهر  
میشیند در لای واژه های  
جاداد، آیا میشود تلخی نهاد  
راکه در کشمش یک شکنجه درد  
آرد در گلو میبرد و حسرت چشم  
راکه در فرجام بسته شدن به  
سقف آسمان دوخته میشود  
با واژه ها انداز کرد؟ نه،  
هرگز نه!

وقتی بخواهی در باره جنگ  
بنویس و از خون و درد با روت  
بگویی، دستانت میلرزند، درون  
سینه ات از اندوه بی پایان

# در جنگ راکتی شهر - کابل صدها انسان، جان خود را از دست داد اند



میگسد، ناگاه مرگ از راه میرسد  
وسایه یخزده اسرا روی خانه بی  
و شعری میمانند، ستاره هاپس  
از بلندای آسمان به زمین میا -  
فتند و آن وقت، فانوس خانواده -  
بی میزند، راه برآینده سد  
میشود و قلب زمین به سختی -  
میلرزد، و آن چه به جا میماند  
پاره های گوشت و پوست و استخوان  
در رقم شکسته است و یک مشت  
انسانهای معلول و معیوب بی  
دست و پا.

ای وای چی آرزوهای -  
خوشی که در لای به لای پاره  
های راکتی، به خاک نشسته؟  
و چی روی پاهای شهین که به  
نابودی نیوسته اند؟  
بگذارد صرف نمونه های  
چند از ریشه های که قطع  
شدند نوشته های که از هم  
گسستند بر روی کاغذ بریزم  
تا اندکی باشد از سیاه و زرد  
باشد از خروار.

نچیه نوحه عروس بود که تازه  
شمره عشق او زیر قلبش تپیده  
بود و او را با هر تپش خود به  
روی پاهای شهین از آینه  
اش فرو میبرد و با هر تپش کودک  
دست مادر، بی اختیار روی  
شکست کشیده میشد، آن روز -  
نگاه های عروس جوان بسوی  
لباس های کودکانه بی کد و خسته  
بود، مشتاقانه میدید و او تصویر  
آینده اسرا در کنار شوهر و فرزند

# بیرحمانه بی گناهان

ترسیم میکرد، شادی و صفا  
ناید پری دردن او میجوئید،  
احساس میکرد چیز سگر آوری  
در رگهای تنش میدود احساس  
تازه بی، وجودش را بر میگرد،  
مانند آن بود که بهاری در او -  
شگوفان میشود که ناگاه انفجار  
راکت زمین را لرزاند، خانه را -  
لرزاند دیواره ها را فرو ریخت  
چیزی به شان جرعه آتش تس  
ظرف نفیسه را سوخت و چون  
درختی که از ریشه قطع گردد -  
نقش زمین شد در یک لحظه تصویر  
آینده در آینه چشم او شکست  
وراه بر آرزوهای روزی با غای خوش  
او بیده شد، او را به شفاخانه  
انتقال دادند، شب را در میان  
درد طاقت فرسا به ریز آورد،  
اول صبح بود که خواست از جایش  
برخیزد، ولی از قفس سینه  
به پاهای تنش سنگین بود، مثل  
آن که همه پارچه های سرب  
سرد و سنگین همه راکت های  
فهر شده را در وجود او گذاشته  
بودند او فلج شده بود، نخست  
آهسته و وحشت زده مادر را صدا  
کرد، سینه چینه زد و نه فریاد  
کشید فقط چشمه اشکهایش دهن  
باز کردند و اشکهای شورخساره  
هایش را میشتند، پس از سه ماه  
او را دوباره به بگرام میبردند،  
زیرا که باید کودکش به دهنش آمده  
او را به کمک درسه نفر، بالایی -  
چوکی چرخدار جادادند تا مسافه  
بین شفاخانه و مژتر آن طور

نوشته کامله حبیب:  
رویش بخواهی دوباره جنگ  
بنویس و از خون و درد و با روت  
بگویی، دستانت میلرزند، درون  
سینه اع از اندوه بی پایان باشت  
میشود.

میچود، وقتی شوهر از عقب،  
چوکی او را به حرکت در آورد، باز  
هم چشمه اشکهای نفیسه،  
دهن باز کرده بود و اشکهای  
شور همراه با چرخ های چوکی  
روی زمین نشانه میگذاشتند  
نشانه یک جنایت نابخشودنی را.

اما کرم را از فایاب آورد،  
بودند، او ریزها بر چوکی  
چرخدار با خودش خلوت میکرد،  
آن شب در نهری متضادی -  
اندرونش به مبارزه برخاسته بودند  
صبح آن شب چرتش و بر آن خسته  
بود، چیزی به سان جرعه آتش  
چشمانش را میسوخت.

تمام آن روز را در وحشت  
و دلهره گذشتاند، عقربه ساعت  
تازه به عدد چهار رسیده بود که  
زن جوانی به دهن او آمد،  
چهره کرم فشرده تر از ریزهای  
پوش بود، کمتر صحبت میکرد،  
طوفان سهمگینی قلبش را میفشرد  
سپس با لحنی که تلخ بود و طعم  
تلخ زهر را همراه داشت، به  
زن گفت:

به حرف های من گوش بسده،  
سوی من خوب ببین، من برای  
همیشه همینگونه فلج باقی میمانم  
در باره تو زیاد فکر کردم و  
این نتیجه رسیدم که... مثل  
آن که گوی مرد میخسکد و واژه  
های بی دیگر در گلویش  
میبردند، لحظه های که برای  
هر روی آنان، گرانباری شده -  
هارا داشت، خاموش ماند.  
زن، چشم به دهان مرد دوخته  
بود، بعد زن شکوت را شنیده  
گفت:

(بگو چی میگفتی).  
مرد نگاهش را که بر روی زمین  
در جستجوی چیزی بودند، به  
چهره زن دوخته، سپس  
بی مقدمه گفت:  
(تو نمیتوانی با من زندگی  
کنی و سالهای جوانی را به پای  
میه در میغه (۸۲)

# دختران و پسران

چه میگویند



## از خنده های بیجا خوشش نمی آید

ملالی نوری متعلم صنف دوازدهم است که در ریشی و نکستی بیوشد نه لیا س در سکو و مهمتر از همه باید چشمش چنان نباشد و صرف یت نغرا ببیند و سر.

در مورد مود و فیشن چه میگوید؟  
- مود و فیشن را در مساحه مکتب و پوهنتون رد می نماید ولی بیرون ازین مساحه انرا می پسندم.

## از آدم سخت گیر خوشش نمی آید

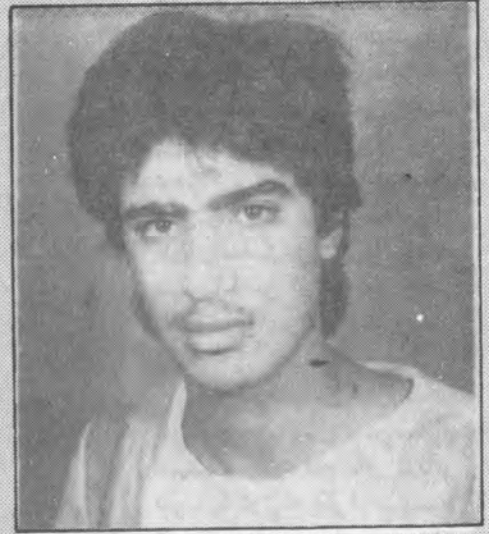


ریحانه فارغ التحصیل صنف دوازدهم

میخواهم زنده می آزاد داشته باشم و کسی زیاد در زند می نمی انداخته نکند. بعد از اتمام تحصیل در خان کشور (البته رشته طب) میخواهم با کسی ازدواج نمایم که در قدم اول مقبول باشد و هم چنان سخت گیر و خورده گیر نباشد.

- در مورد مود و فیشن چه فکر میکنید؟  
- مود و فیشن لباس بسیار زیاد طرف علاقه من قرار دارند. لباسی را خوش دارم که در فیشن اثر جلب توجه نماید.

## په بهرکی زده کرده یواخنی آرزو



ایمل د بولیتخیت داماره می د یوهنحسی محصل

نه صحت د یووژنکاره خیر اندام درلودل اود یویا خلاقس نحلی سره وانه کیل زمانه ژوند سترهدف خوړوي. مگر په مدی لحظه کی می به زړه کی د مور او بلار د لیدلو هیله نیونه و می هیله منده می چی جنگ زموز په هیواد کی ژر تر ژره پای ته ورسیږي ترخو ارزگانو مود خاورو سره خاوري نه نی اووکر ای شو خیل ژوند په عادی ډول پرمخ یووځو او خپلی هیلی ترسره کړو. زما یواخنی آرزو دانه جس بیاهم په بهرکی زده کړه وکړم او د وکتور او اخلم.

- پسر میخواهید شریک زند می تان را قبل از ازدواج خوب دقیق بشناسید؟  
- بلی، امانه خود بلکه فایلم زبوانان زند می رابا همفرازو نشیب عمیق درک کرده اند و می توانند در مورد فرزندان خویتر تصمیم بگیرند.

- اگر عشق به پیشوازان آید؟  
- فکر کنم من عشق واقعی را می ستایم ولی امروزه جز عشق های کاذب عشق واقعی به نظر نمی رسد. عشق نزد جوانان چیزی باز چه کدام مفهومی پیری ندارد.

## من عشق واقعی را می ستایم



ماری فارغ التحصیل لیسه فاینه در انیس  
آرزو دارم در زند می کسی هیچ گاه مرتکب اشتباه نشود تا لغزش در زند می باعث رنج و اندوه خانواده و جامعه آن گردد.

## عاشق ادبیات و شعر

همایون رحیمی سر باز: من خودم عاشق ادبیات و شعر هستم و میخواهم در این رشته بعد از سبزی نمودم دوره سر بازی تحصیل کنم اما دوست دارم که شریک زند می کی آینده ام یک دکتر یا احسانر باشد.

آرزو و فیشن های بیجا که مخالف معنای مردم است

خوشش نمی آید. بزرگترین آرزو این است که من بتوانم از طریق ادبیات شعر و داستان در التیام درد های احتمالی و روانی مردم بپردازم و همسر آینده ام پایه کارستن علم طب در التیام درد های جسمی هموطنانم و تد اوی آنها کمک کند.



## در آرزوی «گوندل» شدن

اکلاشیرین آرزوی زند می کی ام. این است که به کشور هند سفر نمایم و یا (گوندل) هنر مند موفقی هندی ملاقات نمایم. آرزو مند ا خیل ها خوشش می آید زیرا که هنر میکم چهره ام به او شباهت دارد و هم هنر را دوست میدارم. در آینده میخواهم به مقام گوندل دست یابم. اما آرزوی میخواست خود ش باشد جغد موفقی میبود.

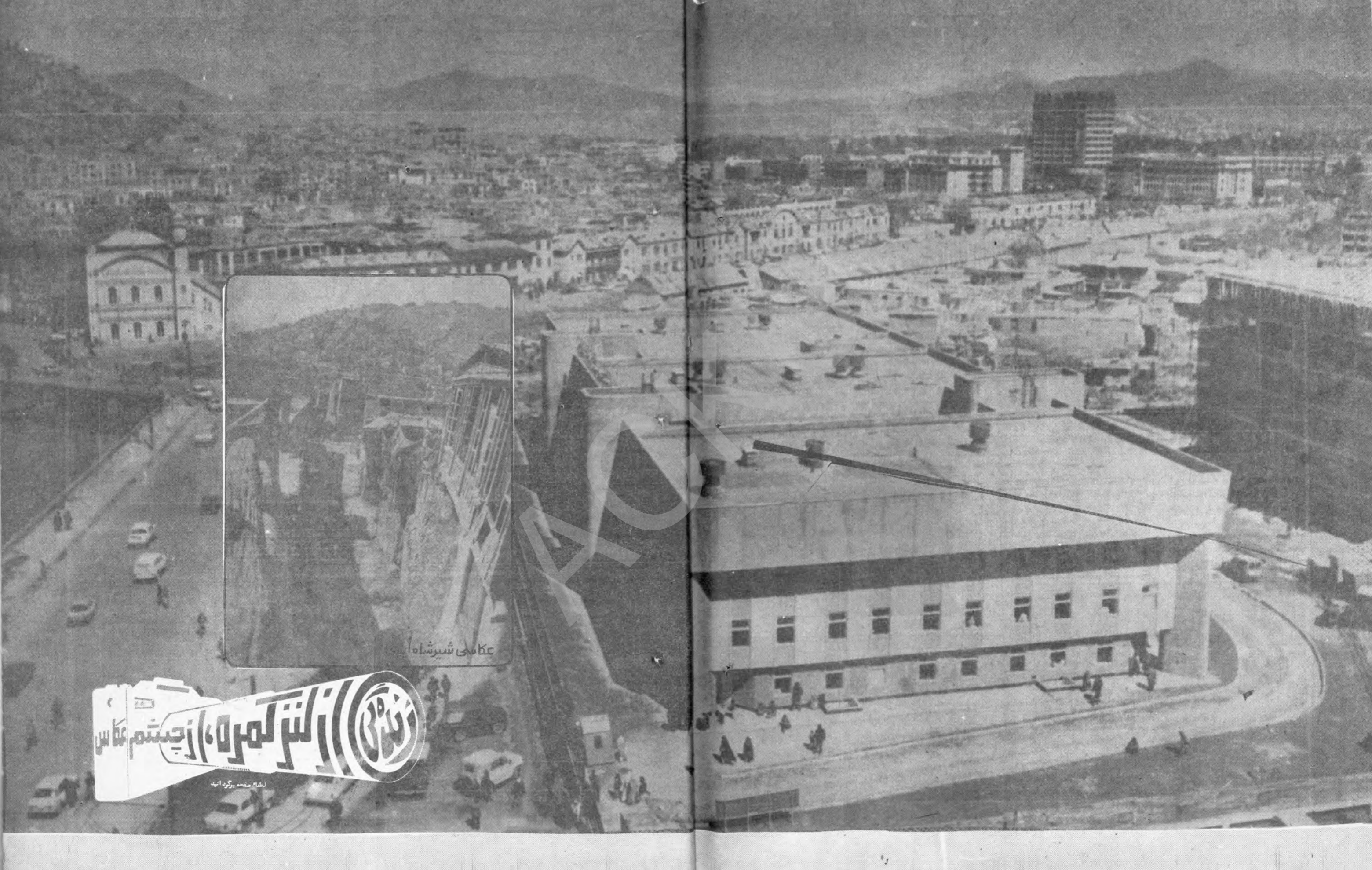


وحید کانگیت

## آرزوی من



ناحیه سعید از لیسه دوستی اکثر من به زمانی میماند نیم که به صفت استور سوطیه انجام بد هم. برای این هدف تلاش زیاد میکنم مخصوصا در آموزش زبان خارجی توجه بیشتر دارم من فیشن به خا و بهیروی از مود را تا حدی می پسندم و میگویم مطلق آن خود را عیار نمایم

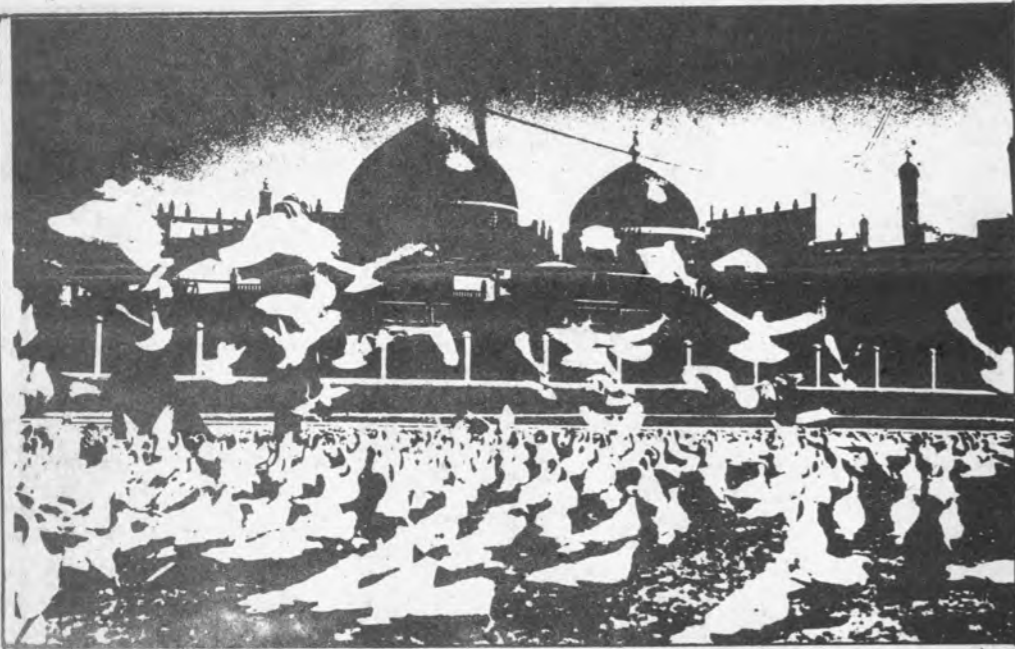


عکاسی شیرشاه آید

شیرشاه آید از چشم عکاس

لشاه صفحه برگردانید





عکاسی نیک محمد

عکاس سزند



یا بعدم موجودیت وسایل تخنیکس  
ویا عدم دقت فوٹو راپور تران  
با تأسف مانا حال نتوانستهم  
کورس مسلکو عکاس را ایجاد  
نمایم تا با تخنیک معاصر عکاس  
بیشتر آشنایی پیدا نمایم  
X پس به نشر نعلنگار خوب  
باید چن معیارهایی را زیر نظر  
داشته باشد ؟

X از شیر شاه ابوی میخوامم  
تا در مورد هنر عکاسی مخصوصاً  
در شرایط فعلی جامعه و کسبو  
دیهای آن صحبت نماید ؟  
میگوید :  
- زیاد تر فوٹو راپور تران  
مامصروف گرفتن عکسهای خبری  
اند وهمچنان این عکسها از لحاظ  
تخنیک، باکوالیتو و کیفیت خوب  
چاپ میشوند و این کار منتج میشود

عکس خبری نسبت به عکس هنری  
دشوار تر است ، زیرا عکس  
خبری را باید چندین بار گرفت  
تا سرانجام پس از چاپ ، عکس  
خوبتر انتخاب شود ، چرا که  
عکسهای خبری در لحظه های  
گذرا ، گرفته میشوند و عکاس باید  
در زمان گرفتن عکسهای خبری  
دقیقتر از همه وقت باشد و همان  
لحظه یا حاد را بیان نماید .

مختر نیک محمد در برابر این  
پرسش که :  
X عکاس راه چند تکنوری  
میتوان تقسیم نمود گفت :  
- عکاسی به دو بخش تقسیم  
میشود : بخش هنری و بخش  
خبری . در بخش هنری ، عکاس  
باید هنری را در قسمت گرفتن  
عکس ، به خرج دهد .  
و عکس خبری در مدت زمان  
کوتاه گرفته میشود و گرفتن

صد ابردار سینما ایفای وظیفه  
مینمودم و سپس در سال ۱۳۰۲ به  
عکاسی روی آوردم . یک دوره به  
حیت ژورنالیست نظامی در روزنامه  
سویاز بودم که از آن پس تا اکنون  
در روزنامه "یول" به حیت فوتسو  
راپور تر کار مینمایم .  
از محترن سزند میخوامم تا در  
مورد یک عکاس خوب و موفق صحبت  
نماید .  
در پاسخ من میگوید :  
- عکاس خوب از دیدگاه من ،  
کسیست که در قدم اول تمام  
جزئیات فن عکاسی را آشنایا باشد  
و در زمان گرفتن عکس زوایای مختلف  
را در نظر گرفته و با کمره دست  
داشته این احساس یکانه کسی  
نمایند .

# عکاسی فن است یا هنر ؟

## درین باره سه تن از فوتو راپور - تران کشور سخن می گویند

تصویرهای زندگی  
زیانی بلند و گویا دارند . و قفس  
عکاس در برابر حالت و یا حاد نیست  
با تمامیت احساس ، دیگرگون  
میگردد و به آن ها از درجه  
بلندی که بیامو راحالی میکنند  
بازمینگرد ، به یقین که آن تصویر  
برای دیگران نیز زیانی خواهد  
داشت .

هنر عکاسی در کشورمان نیز چون  
سایر کشورها قدمتی داشته  
و عکسهای تاریخی زیادی در  
آرشیف ها موجود است که از آنسا  
نها ، حالات و و اوقات گذشته  
بازگویی میکنند . هم اکنون نیز در کشور  
مان عکاسان خوب و باهنگام موجود اند  
که با هنرشان ، بیامهای گونه گون را  
برای مردم بازگویی کنند .

درین جاما با سه تن از عکاسان  
ماهر ( نیا از محمد سزند ،  
شیر شاه ابوی و نیک محمد )  
در زمینه " هنر عکاسی و کارهایشان  
گفت و شنود های پراکنجه دیدیم  
که اینک خواننده گان عزیز رایسه  
خوانس آن دعوت مینماییم .  
نخست محترم سزند امر  
شعبه " عکاسی از آنرا باختر  
اومیکوید : از سال ۱۳۲۶ -  
بدینسو به هنر عکاسی ، دست  
یافته ام و تحصیلات را در رشته  
اجتماعیات در شهر تهران به سر



شیر شاه ابوی



نیک محمد



شهر محمد سزند



تعبیه کننده : مریاسر لوری

مجله اختصاص انگلیسی  
 فلابت پرواز - Flight  
 سی هشتمین نمایشگاه باهرس  
 رابزرگترین نمایشگاه عصرها  
 نماید رابورتازی در همین مجله  
 زیر عنوان (( سالون سویتیک -  
 سوویتسکا پاولستانکا )) با کلمات  
 زیره بیان میرسد :

اشتباه نکنید ، شوروی  
 کوشش عظیمی به خرج داده تا  
 به فریها چانس رقابت سالم را  
 در امور هوا بپای بدهد .  
 این بدین لحاظ است که برای  
 اولین بار تخنیک هواپیمایی  
 شوروی روز از حجاب بیرون  
 میکشد ، که این خود تبارز تکرر  
 نوبن در روابط بین کشورهاست .  
 نمایش هواپیماهای جنگی شوروی  
 درین نمایشگاه از نظر جمله فوق  
 به معنی (( تظاهر زور و قوت )) -  
 نیست ، بلکه نشاند هنده  
 صداقت سیاست جاراست . این  
 نمایشگاه آن قدر مورد توجه  
 جهانیان فرارگرفت که تلویزیون  
 های تمام کشورهای اروپایی از  
 جهان این نمایشگاه ، نشرات  
 مستقیم داشتند .

مجله سیادین هم به نوبه خود  
 سوری درین نمایشگاه مینماید ،  
 این بدین معناست که به اجازه

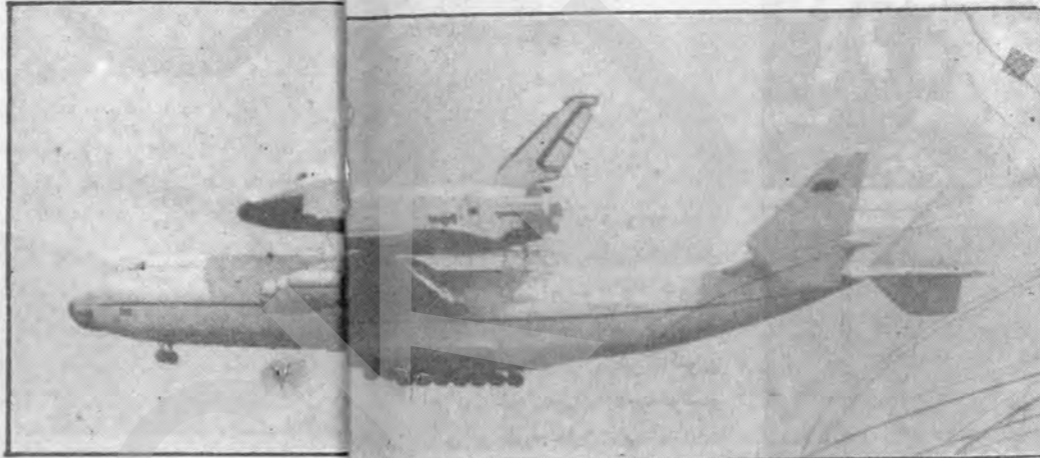
# نمایشگاه طیارهای جهان



نمایی از نمایشگاه

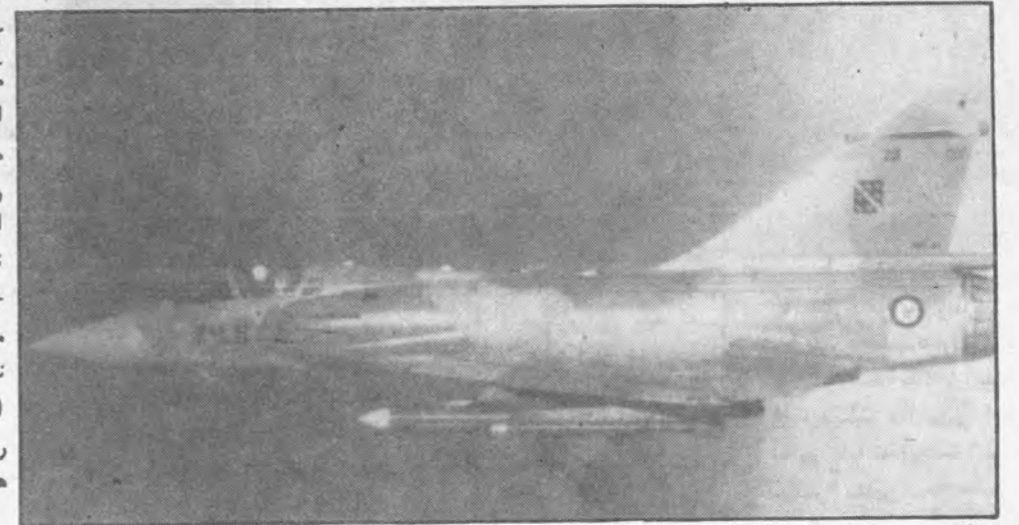


شرکت ابروسپاتیل با یک پرواز دو  
 هلیکوپتر رابه نمایشگاه انتقال داد



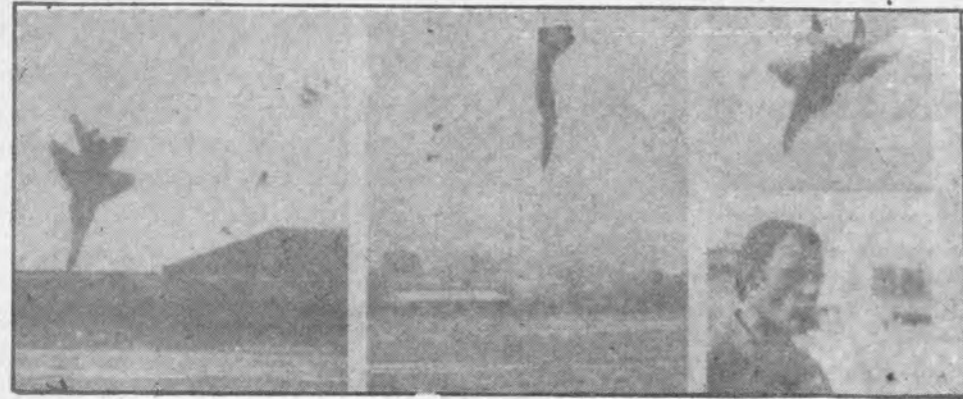
سنگین ترین طیاره باربری جهان ساخت شوروی . به نام انتونوف ای ۱۰  
 ۲۲۰

ارسالی محمد حسین دوزخبرنگارمجله سیادین دربراه



یکی از طیاره های جنگی

مجله مصور مسلکی Lelectiv اندک در مورد نمایشگاه دعوت  
 چاپ پراگ اینک شمارا بمعلومات مینماییم و تصاویر جالب آن را -  
 ضمن آن به شما پیشکش مینمایم .  
 در این نمایشگاه بزرگ ۱۶۰۰



سقوط طیاره جنگی میگ ۲۹

داخل شده باشد . دیدین تر -  
 تیب قضیه از طرف کارشناسان  
 روشن شد . روز دم حادثه  
 پهلو در شفاخانه نظامی باهرس  
 بهار خون سردانه به پرشهای  
 روزنامه نگاران پاسخ میداد . که  
 ما نیز تصاویر جالبی از لحظات  
 سقوط و آتش گرفتن طیاره رابه  
 شما تهیه دیده ایم . این تصاویر  
 را از مجله متذکره چکوسلواکی  
 به دست آورده ایم .

یوتاپ کرد .  
 کارشناسان شوروی فرانسه  
 بدون درنگ دست به کار شدند  
 تا علت سقوط طیاره را دریابند  
 سرانجام بعد از چند روز تحقیق  
 دریافتند که در موتور سوخته  
 سمت راست کدام چیز خارجی  
 دیده شده که موتور را از کار  
 انداخته است . احتمال قوی  
 میرود که برنده بی ، هنگام  
 بلند شدن طیاره از زمین بموتور

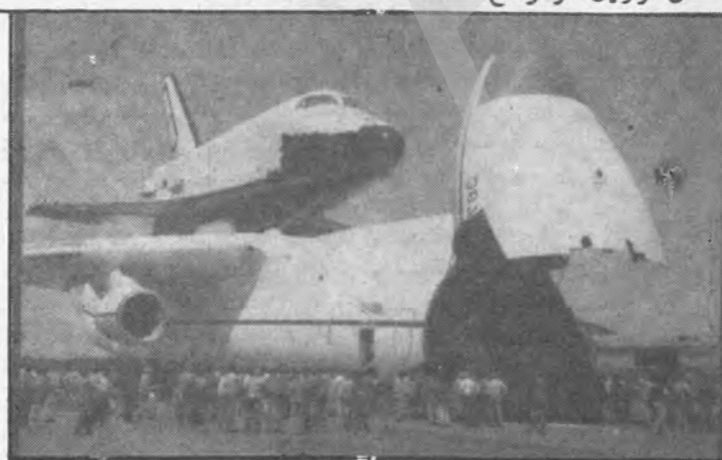
متری زمانیکه پهلو آن (اناتولی -  
 کوچنوا) میخواست بر سمت  
 پرواز بهافزاید ، ماشین (موتور)  
 سمت راست از کار افتاد . چند  
 ثانیه بعد از آن طیاره سر معلق  
 به زمین نزدیک میشد . در چنین  
 ثانیه های اندک ، پهلو تروا -  
 نست - طیاره را از سقوط بر -  
 تاشاچیان در سازه فقط دو  
 ثانیه پیش از برخورد بر زمین  
 پهلو خود را از طیاره بیرون

## اولین تماشاچی این نمایشگاه رئیس جمهور فرانسه (فرانسوا میتران) بود

و تغییر سمت حرکت طیاره های  
 جنگی در کترین زوایا همه را  
 به همچان آورده بود . طیاره  
 میگ ۲۹ شوروی به مجرد بلند  
 شدن از زمین در ارتفاع ۱۰۳



طیاره جنگی امریکایی برنده سیاه



نمایی از طیاره جنگی فرانسه بی میراژ ۲۰۰۰

د ارواښاد محمد دین زاخیل په مړینه د نصرالله حافظ پورته  
زاخیل ۱۱

زاخیل ۱ هر تار د سرود د ستا په غم ژاري  
د آرمونۍ هره پرده په زبورم ژاړي  
نورې د خنډو د وړېل سنگار وټکې نشته  
د هنرناوې سپاه پوښه په ماتم ژاري  
چې یې گانه د پټگې ټکوله غاړې لري شوله  
د شاهر شعر په سلگودې هم قلم ژاري  
د مرگ له خوږه سر راجگه کړه د هنر استاد  
د سوزنغې دې وهی کوکې چې په چم ژاري  
ریاب له پیوه سوزه څه د ویر غمې غږ وي  
د سر بندې هره ادا په ترنسم ژاري  
لکه غوتې د گل لمدې دې په شپښم ژاري  
هغه چې تابه خنډ ول د خپل هنر په سرود  
نن هغه زړونه ستا د مرگ له درده هم ژاري  
د ویره دردونه او غمونه دې په موز رافلسه  
یو مسرې نه دې اوسر له مخې ټول عالم ژاري  
شاه شهید ۲۹ ژانور ۱۳۶۸

# زاخیل: د پښتو موسیقۍ د اوربل گل

## پاپي گانج

شاه



د زاخیل په هرتصنيف او کمپوزنگ پښتني رنگ او  
خوند، خانله خانله خلا اوسنگلا، موندی ده

زاخیل هغه سندرغاړی مصنف کمپوزر او  
سازي چی هنري په زړو نو د جادو اغيزه کوله

مصطفی جهاد ليکنه

د هغه له ستونکې استعداد د  
خڅه څنگه چې لازمه وه کار وا -  
تختل شو . اوله ټولو درد وټکي  
دا چې د هرڅه له درلودلو سره  
سره هغه په موسیقۍ کې د استاد  
د لقب د لاس ته راوړلو ارمان  
د بخانه سره تورو خاورونه پورې خو  
زاخیل هغه هنرمند و چې نه صرف  
د ننه په پوښه لري او بسري  
پښتونخوا کې یې د پوزیات -  
محبوبیت او زینت د پیر مینه وال -  
د لرلودل بلکې ان په غونډو  
هنري سفرونو کې یې هغه له  
انسانی ټولو سره شوروي اتحادیو  
خل یوگوسلاویا او خوله هم  
هندوستان ته وکړل د هغه  
لور هنر د پیر تاوده هرکلی  
وېر وگرځیده . د هغه د باحیسی  
سحرانگیزه نغمو پر خله ان د پیر  
خلک او مشران د زړو لو ترسرحه  
په خپلو انگازو کې پوب کړي دي .

زاخیل له راه پو سره د خپلس  
همکاری په لړ کې زیات شمیر خا -  
نگري او غبرگې سندرې له نورو -  
سندرغاړو سره په راه پو کې ثبتې  
د بخانه سره تورو خاورونه پورې خو  
زاخیل هغه هنرمند و چې نه صرف  
د ننه په پوښه لري او بسري  
پښتونخوا کې یې د پوزیات -  
محبوبیت او زینت د پیر مینه وال -  
د لرلودل بلکې ان په غونډو  
هنري سفرونو کې یې هغه له  
انسانی ټولو سره شوروي اتحادیو  
خل یوگوسلاویا او خوله هم  
هندوستان ته وکړل د هغه  
لور هنر د پیر تاوده هرکلی  
وېر وگرځیده . د هغه د باحیسی  
سحرانگیزه نغمو پر خله ان د پیر  
خلک او مشران د زړو لو ترسرحه  
په خپلو انگازو کې پوب کړي دي .

شو چی ناره اوجته کړي اوسندري  
دولې ، نو رو ، وروې د پښتو  
موسیقۍ د لوي خدمتگار مرحوم -  
ملنگه جان سره آشنايي وشوه . د  
هغه په مرسته یې د شعرو لخوا  
تعريف جوړولو په برخه کې لازمه  
پوهه ترلاسه کړه او بیا د هغه له  
خوا د سندرغاړي او باجه ساز  
هنرمند په حيث راه پو ته وروپېژندل  
شو او په رسمي توگه یې د سند په  
غاره واخسته . په ۱۳۳۶ کال هم د  
پوه دوه کلن بورس څخه یې  
استفادي هند ته ولاړ او سوږه  
دوه کاله یې هلته د کلاسیکې  
موسیقۍ اوبه تیره بیاد باحیسی  
( هارمونۍ ) د غږولو په برخه کې له  
لوړ و زده کړو وروسته بریالسی  
هيواد ته راستون شو او څه موده -  
په دراپ پو د پښتو موسیقۍ د  
منتظم په توگه وټاکل شو . زاخیل  
په دې دندې باندې له ټاکل کېدو  
سره خپلې هنري هڅې پراخه  
کړي . راه پو ته یې د زیات شمیر  
پښتو محلی سندرغاړو او سازیانو -

اود او امریکې په زاخیل ناخايی  
چیا وراړه او هغه یې  
له یارانوار د وستانو د تل له پاره  
بیل کړ . د مرغی شومې سیلور دا  
وارد پښتو هنر او موسیقۍ د بڼه -  
هغه ښکلې گل وژمولاوه چې نه  
صرف بڅپله یې د ښکلې رنگ او  
خوند اوقالی هنر په درلودلو  
سره پوعمر د خلکو زړونه اود ما -  
غونه تازه ، خوشحاله او ژوندی -  
وساتل ، بلکه تر شا وخوا یې د بخانه  
سره داسې رنگارنگ گلونه او تنکي  
نیالگي وروزل او وپالل چې د -  
پښتو په موسیقۍ کې تل پاتې  
خپري او د لوړو نومونو او خندانده  
هنر سرغند ویاړ شول .  
زاخیل دا په پښتو موسیقۍ مین  
هنرمند چې په ( ۱۳۱۷ هـ ش )  
کال د ننگرهار ولایت د کامې په  
ولسوالۍ کې د سراج الدین په  
کها له کې یې زوکړه شوې وه ، ان  
له ماشومتوبه یې له هنر او موسیقۍ  
سره د مینې لرلوه وچه ورو ، ورو  
دې رنگینې نړۍ ته مخه کړه . څه  
موده د پوه تیروال ( دوران ) -  
نومی هنرمند سره شاگردی ته  
کښاسته . او چې کله د دې جوگه

# صحبتے با نطق خوب لادو یوتلوژیو سہلیہ تو خمر

معاجمہ از الہیا

# در کلاس درس



کہ استعداد گویندہ می را بیشتر از دیگر سلسلہ ہا دانم، لہذا گویندہ می را انتخاب کردم، و دیگر اینکه اگر هدف شما از ((تسلطی روانی)) فرود و شادمانی باشد، بہ متابہ یک بدیدہ طبیعی درست است کہ تحت تاثر آن قرار میگیرم و اما اگر برعکس هدف از ((تسلطی روانی)) یا من و نامیدی باشد، من روان کاملہ سالم دانم و نطقی برایم وسیلہ نیست، بل کہ بہ متابہ یک هدف آنرا پیشتر میسرم.

س: خود را چگونه می شناسید؟  
ج: خود را آنقدر می شناسم کہ جامعہ خود را می شناسم و من ہم زادہ همین محیطم و زنندہ می معیار ریزادوست دانم زیرا معیار بنیاد سالی دارد.

س: تا گویندہ خوب شدن، چه مشکلات و زحمات می را ایجاد میکند و شیوہ تمرین خاص نطقی تا آن چگونہ است تا برای آغاز کردن گویندہ می رہنمودی باشد؟

ج: پیگیری، دقت و احساس مسوولیت میتواند متضمن موفقیت ہای برای ہر مسوولیتی باشد. چہ نطقی وجہ دیگر رشتہ ہا من در جریان سال ہای (گذشتہ) آزمائش ام در نطقی بیشتر با سہم گیری موثر در برنامه ہای مختلفہ رادیو تلویزیون و خوانش مطالب گوناگون و مطالعہ کتب مختلفہ ادبی - هنری، بہ (احمال) رسیدہ ام.

س: وظیفہ فعلی شما؟

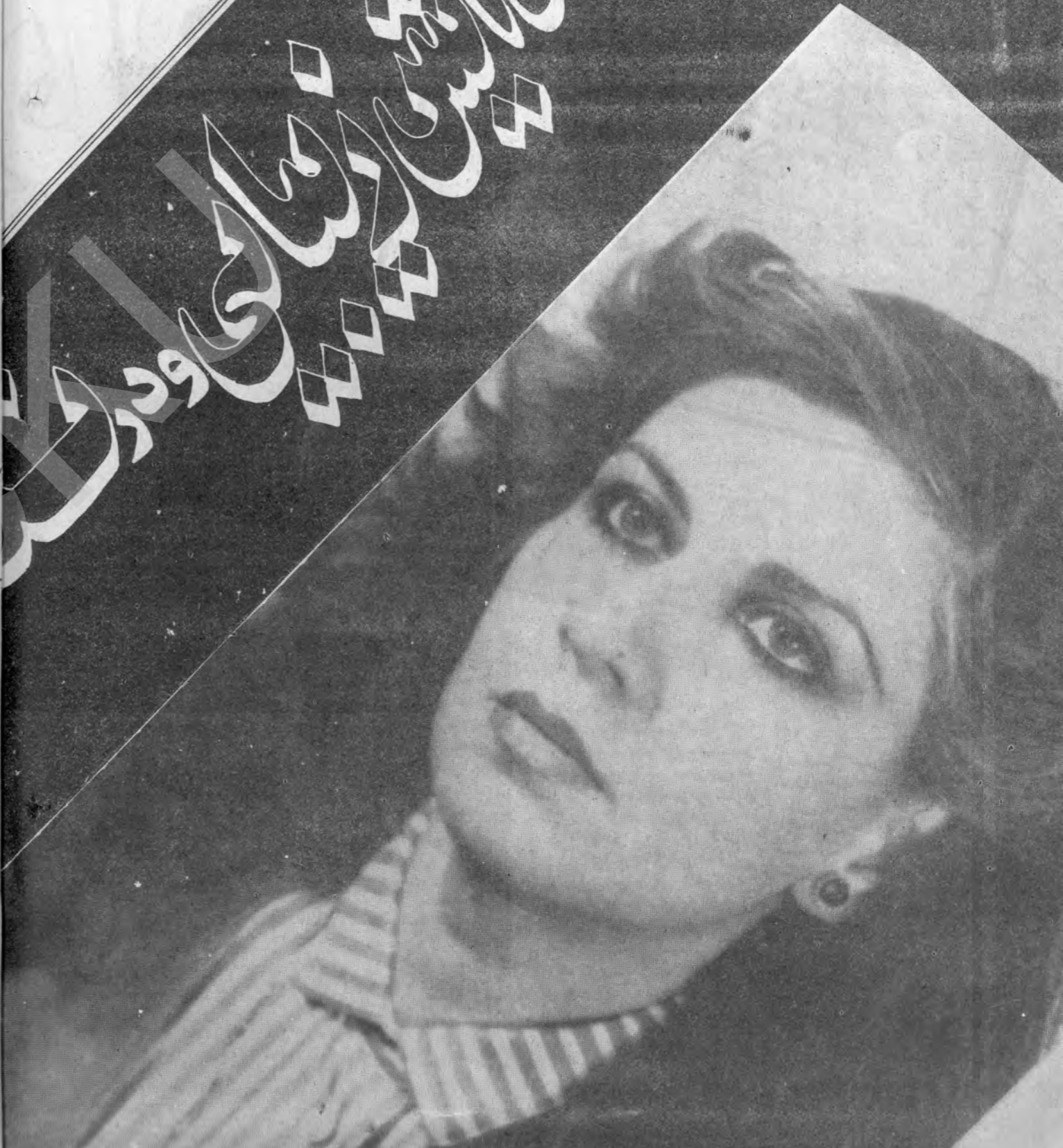
اوزمان آغاز، کہ حسن کرد، باید (بگوید) علاقہ اش بہ عشق بزرگی نسبت بہ نطق تبدیل شدہ او تازہ بابہ دنیای زیبای زندہ می مشترک گذاشتہ بود. حسن میکرد واقعا خوشبخت است. ہمسر مہربان، کودکان شاد و خندان و زندہ می راحت، ہمہ فرصتس بود برای (زندہ) زیستن. اما ہنوز چند سالی از زندہ می خوشبختی شان نگذشتہ بود کہ انگشت سر نوشت دفتر برخاطرہ زندہ می ہمسری را برای ہمیشہ بست و مرگہ ہمسر، دستاثر را تنہا گذاشت و رشتہ خوشی ہایش از ہم گسست. ولی در میان این گسستہ می ہای زندہ می، او امید شرا، خوشبختی ہایش را بہ آیندہ ہای کود کانش پیوند داد و مادرانہ برایشان ہم مادر شد و ہم پدر. و نونہالان زندہ گیش ہر یک فریدون، فریسا، و ویکتوریا (روشنی) آیندہ ہایش شدند.

و حالات تقریباً دہ سال می شود کہ در رادیو تلویزیون بحیث گویندہ معروف کار میباشند. ماضی آنکہ برای خود شرف و فرزندان عزیزش خوشبختی و موفقیت آرزوی کنیم. بسا او صحبت می داریم کہ میخوانیم:

س: چرا از میان ہنر ہا و کار ہای ہنری نطقی را انتخاب کردید و این انتخاب برای شما چہ تسلطی روانی را بہ همراه دارد؟

ج: در ہمان آغاز حسن کردم

# در کلاس درس



# قلب منظر کنونی است



# مادر، پسر، اولاد

خواننده «جله» ماریفراولی ایجابی درباره خود یک سلسله برندها راجع به زنده گی خانوادہ معاصرہ مناسبات متقابل والدین و اطفال راجع به این که استیتوت خانوادہ امروز در آیدہ چی گونه رشد خواهد نمود طرح میکند .  
منصورخواننده یادنده اساسات مورالی (معنوی) و اخلاقی بودہ کہ برپایہ آن زن و شوہر مناسبات خود را بس ریزی میکنند . جس گونه زنده گی آیدہ شان ساخته میشود ، در این کہ بایست ارتباط بیچیدہ بزرگان و اطفال زنده گی میکنند ، و در این حاس عشق یعنی چی و بی ارزش دارد ؟

نویسنده: لیونید ژوخوتسکی  
ترجمه: از قلب الدین جبرست  
خانواده ما

## عشق چیست؟ هنر یا علم؟

والدین خود احترام نسبت به کتاب را یاد میدهد . و دختریکه نزد هرکس خود را زبون و حقیر میسازد ، به والدین خود ، سرخم نمودن رانزد هرکس و ناگرمی یاد میدهد . پسریکه در کار و تحصیل ، نسبت به خود ، سختگیر میباید ، والدین خود را نسبت به آیندہ خوشبین مطمئن و در زنده گی شادمان میسازد .

بسر تنبل و بیکاره وقتی احتیاط و وقتی ترس را در نهاد پدر و مادر خود رشد میدهد و آنان را وادار میکند کہ به خاطر روزهای سیاه و بد یکی در انتظارشان خواهند بود ، فکر کنند . . . . .

طفل خوشرو خندان احساس لطف و مهربانی را در بزرگان رشد میدهد . و طفل بازگوش و کسمه شیخ برای والدین ، قهر و غضب را به ارمغان خواهد آورد .

یکی از دستاورد برایم قصه نمود : تومیدانی که من یک دختر دارم او نیز دوازده ساله است . ولی او با یک بچه دوست شده ، میتوان گفت کہ بین شان عشق طفلانسه پیدا شده بچه گنگ خنده آور ، بد قواره ، قدش کوتاهتر از قد دخترم و دهنش تا گوشهایش ، من نمیدانم چرا . ولی آن احساس مهربانی کہ زن داشت ، حالا دیگر ندارد . یک نوع بدبینی در ضمیر زن ایجاد شده . . . . . همراي دخترم قدم میزدم . پیشروی ما همان بچسه پیدا شد . یک دم جهره دخترم تا بیدن گرفت ، او را به من معرفی نمود . پنج دقیقه با هم استاد بود بعد خدا حافظی نمودیم ، دخترم برسان نمود :

خانواده ، وقتی استوار و پایدار دار است کہ به انسان در خانه نسبت به بیرون احترام زیاد داشته باشند . به هر انسان خواه بزرگ باشد و خواه خورد ، درین وقت است کہ واقعا هم انسان ، خانه خود را از آن خود فکر میکنند .

هم در خانواده خوب و فهم در خانواده ، خراب ، ارادی و بیانیر ارادی همه به یکدیگر میآموزانند ولی خانواده خوب با آن فرسوخ میشود کہ در آن همه بتوانند از یکدیگر بیاموزند . خوردان از بزرگان و بزرگان از خوردان ، باید بد انیم نه تنها بزرگان ، خوردان را تربیت میکنند ، بل اطفال هم والدین خود را تربیت میکنند .

به گونه مثال : دخترکی که خیلی زیاد و عمیق کتاب میخواند ، به

خوب چی طور خوشتر آمد ؟ ولی هنوز در گوشه های همان آوازه های زن میبجید . . . . . محترم به نظر من ، خوب بچه است ، امرا متاسفانه خیلی بد قواره است . دخترم به سویم دید و با صراحت گفت :

آخر بد قواره ها را هم کسیر باید دوست داشته باشد . . . . . در سیکه دختر دوازده ساله ام برایم داد ، هرگز فراموشم نخواهد شد !

یکی از دانشمندان بزرگ ما کہ اکادمیسین فزیک دان است ، نوشته است کہ :  
(مقد نگاه مربوط به سیستم

# آیا همیشه میتوانند اعضای یک خانواده با باشند

های میگرد که به خودی خود ، از هم فرو میباشند . بیان خیلی عالیست ! فروباشیدن تد ریحسی خانوادہ ، بدیدہ استثنایسی نبودہ ، بل یک بدیدہ عادی و نورمال است . در این جا امکان دارد صرف یک جانب تصدأ عامل از هم باشند ن خانوادہ نباشند ، اگر میخواهید خانہ شما تخریب نگردد ، منظمأ آن را ترمیم نمایید تکمیل نماید و آن را مطابق به وضع و حالت حدید یکدیش می آید بسازید . اگر میخواهید خانوادہ شما از هم فرو نباشند ، در هر گناهی یکدیگر را مقصر ندانید اگر در ریزی را برد یوار دیدہ همه و هشت را دامن نزنید و بدون در رنگ در زرا برنمودہ از بیسن بپرسید .)

زنده گی مشترک ، نرمش ، حوصله و گذشت میخواهد ، ولی همیشه حیوانات را به همین جهت سوق میدهم ؟

نه خیر ! در همه حالات ، سخن از اراده ، خواست خود و تحمل ناید پری میزیم و غالباً فرود را برجسته میسازم خسرو در دخترانه ، فرود زنانه و فرور مردانه یک دختر که در صنف هفتم یکی از مکاتب مسکو درس میخواند ، از ما خواهش نمود کہ به بر سرش او کسمه کدام اوصاف یک دختر را اوج میگذاریم ، پاسخ بدیم .

زن جوانی ضمن جواب ، فرور در دختران را در جای اول و احترام به پسران را در جای اخیر قرار داد . درین مکب ، زنان تصدأ آیندہ ، طلاق شده را آماده ساختند .

یک ژورنالیست آشنای ما ، در یک روز از ده دختریکه نامزد میشدند پرسید :

جرا شما عروس میکنید ؟ دختر این گونه پاسخ دادند : به خاطریکه خوشبخت شوم .

دختر دوم گفت : به خاطریکه شوهر خود را خوشبخت بسازم .

فکر میکنم کہ از جمله ده تا ی آنان ، صرف دختر آخری خوشبخت خواهد شد .

من بسیاری مردان را میشناسم کہ در زنده گی ، خیلی موفق استند (بقیه در صفحه ۱۷۲)

# تصویری از دونسل

# پروپی



صاحبه از روس



بسر عارف کیهان



## عارف کیهان: من اولین تورید کننده آرگن در افغانستان بودم

(عارف کیهان) پیشینه خوب هنری ندارد. کارهای هنری در ایجاد گری گروهای هنری و آوردن وسایل عصری موزیک جاز درخور آن است و اما مدت زیاد است که نباید آیدش در استودیوهای رادیو تلویزیون سرورده‌ها ایجا ایجاد کرده است. کسانی نمیکنند ترک و هنر کرده. عده بی میگویند با هنر خدا حافظ گفته، عده بی هم معتقد اند که دیگر نمیتواند بخواند و بنوازد. راه خانه اش را پیش میگیرم. به خاطر می آید که زمانی (گروه هنری پیام) یکی از گروهای منته بر سر آمد. مردم ما بود. در آن زمان همه کاره ای موزیک استرادیو بدیده های نوبی بود که همین چند گروه هنری در رواج آن میگویند و عارف کیهان رهبر گروه پیام خواننده و نوازنده آن بود. به منزله میوم و سراز احوال برسی، بر سرهای ما مطرح میکنم. \* خوب، آقای عارف کیهان! آیا شما در یک رکود هنری به سر میبرید؟

— (( برارکود هنری را با مرگ هنرمند، معاوضه نمیکنید. اگر قرار باشد هنرمند در خلاقیت و کارهای هنری توقف کند به نظرم این مرگ عینی هنرمند بعد از تشییع جنازه، خند اثر هنریش خواهد بود. و من رکود نکردم. من جنازه ای زنده می از آهنگها و سرودها دارم که انتظار ریز میدارم که مرا میگویند من رکود نکردم. من بهره های ادامه دهنده را نیز جابه جا نموده ام. ))  
\* سرور و نواز استودیو های رادیو تلویزیون صرف بیک انزوا بنام؟  
— (( این بدان معنا نیست که عارف کیهان از هنر بریدها. من سلسله نخواستن است. ای درین است که در روزه این به اصطلاح تلما (( انزوا )) را به روم کشید. است. ))  
\* این نخواستن شخصیت مگر...  
— زنده می هنرمند، نیاز هنر مند و خواستن و نخواستن هیچ کدام نمیتواند مال شخصی

خودش باشند. آخرخواست خود هنر، طرح جداگانه بیست که گروه گنا، خود هنرمند است و اما خواست منی برچی طور اریه دادن اثر هنری، حرفیست بر سر ارتباط هنرمند و اولیای امور و مراکز و کانونهای دست در کار هنر و ارتباط روانی هنر با ملت. در این حمایتها هنرمند ناراضی شود نمیتواند اولیای امور، ناراضی باشند.  
\* به نظر شما، کی، چی رسالت دارد (هدم: هنرمند و اولیای امور است) تا این مرز میانه هنرمند و اولیای امور برداشته شود؟  
— موضوع اساسی را همین از میان برداری فاصله تشکیل میدهد. من فکر میکنم این جدا ارگانیک بودن این دو هنرمند و اولیای امور) و مسوولیت یگانگی. شان در برابر جامعه باید قابل تحمل و تأمل برای هر دو طرف باشد. اما در رخ که قبل از توجه به نیاز و آرزوی ملت، نگاه توجه سویی نخواستن. بیضا میکنند. زمانی هم غرق در تعصب اثر ضعیف این یا آن اداننده.



روی ملت میچورد. همین اکنون آهنگهای درازشیف وجود دارد که بعد از اداننده اثر، شنونده بی ندارد، اما باز هم محال نشر مییابند.  
\* شما بیشتر فرمودید که ذوق مردم بایین آمده، چی عوامل دیگر را افزون بر اریه دادن آهنگهای ضعیف، دلیل ضعف و فرود ذوق ملی میدانید؟  
— در هنر موسیقی فرود و نواز نیست که هرگاه از دل و جان در نظرش نگیم، همراه یا خود ذوق ملت را بایین می آوریم.  
صرف نغز از این موضوع، مساله، تورید یکمده فلمهای مبتدل آهنگهای بی محتوای بیرونسی نیز ذوق ملت را خدشه میزند. و اگر به طور کلی به این برسیم شما باید بگویم، عوامل عدم تنوع آهنگها، نامناسب بودن ادای آهنگ. حین لبسنگ عدم تناسب کمپوزیشن، انتخاب ابیات نغایت ضعیف و حتی فاقد محتوای لازم ادبی، حرکات نامانوس و ارتباط اداننده، دیکوریشن ضعیف محل لبسنگ



آهنگها همه وهمه بینند، تلویز. یون و شنونده راد پورا لزد. ساخته و تحرت در انتخاب و قضا. و تش را ضعیف میکنند. هرگسا. علاقه به رشد ذوق ملی موجود باشد باید کارهای هنری مانند برنامه های سیوری جز بروگرام کتاب گردد. نمیخواهم چنین افاده بد هم که همه متعلمان هنرمند شوند، بل لااقل هنر. شناس و یا شنونده، هنر گردند.  
\* بسر برای از میان برداری این بدیده های ناقص هنری، چی باید کرد  
— راستش یک موضوع اساسی که عامل این بدیده منفی شده، قرار داد هنرمند است در حالیکه نباید هنرمند را عضویت اجیرانه داد که گویی هنرمند کارگر یک کارگاه تولیدی باشد و در طری یک ماه چند آهنگ باید تولید کند این جا عجله در تهیه و ثبت آهنگها بدیده می آید که خود نص همه است. سپس موضوع. کمیسیون موسیقیست که اصلا نباید بر آن نام (کمیسیون) رانهاد. مثلا برای ارزیابی آهنگهای بقیه در صفحه (۸۴)



خوشنچف

**باشکوف کاردار سفارت شوروی در**  
**امریکا را بابت کنیدی برادر رئیس جمهور**  
**امریکا ماهوران این روابط سری بودند**

Georgi N. Bolshakov  
 Press

گفت :  
 - جورجی ایدی ماسدور  
 خوب میدانم که رفتاری تاز جمله  
 دوستان نزدیک خوشنچف  
 هستند . همچنان میدانم که  
 اجوبو هم به خوشنچف و هم  
 به یوری ژوکوف نزدیک است .  
 کارخوب خواهد بود . هرگاه آنها  
 (بفشارت) معلومات و اطلاعات  
 را از دست اول ، یعنی از تسو  
 به دست آورند ، من اطمینان  
 بقصد رصفحه (۷۸)

# دانش

او از زینه های پایین آمد  
 و دست خوش را به سوی من دراز  
 کرده ، گفت :  
 - سلام جورجی ، بد نیست  
 که من تراننده ام .  
 - آری ، شاید از سال ۱۹۵۴  
 بدینسو .  
 زمانیکه رهبر کنیدی در -  
 کمیسیون سنا کار میکرد ، با روی  
 سیدانه رایکس با هم مشورت  
 نمودیم . از آن زمان ۷ سال  
 میگذشت . او کماکان جوان  
 زنده در ویا نوزی بود هر چند  
 علایم خستگی در چهره اش دیده  
 میشد . و این ساله ، کاملاً قابل  
 ادراک بود ، زیرا روی باید کامباین  
 انتخاباتی برادرش را در پیش  
 میرد .  
 - رابرت کنیدی گفت :  
 - بیا که قدم بزنیم .  
 نخست از من برسید :  
 با کارم چه چنان داری ؟  
 من در باره مجله سه او  
 حکایت کردم . مانوچ را قطع  
 کردیم و به سوی بلوار برادر درخت  
 رفتیم . در دور دستهای  
 تیره به هم نزدیک شده بودند  
 و بعد برق ادامه داشت .  
 رابرت پیشنهاد کرد که روی  
 چمن بنشینیم ، آن گاه به مسکن

# دانش

ترجمه از نیاردنیس

۱۹۵۲ معرفت حاصل نمودم ،  
 یعنی زمانیکه پس از دو سال کار  
 در نیوی یارک برای نخستین بار به  
 واشینگتن به حیت خبرنگار تاس  
 در سازمان ملل متحد آمدم . او  
 شخص نعلایت صمیمی و ژورنالیست  
 خوب بود . ماحق روابط نامبلی  
 رانیز برقرار ساختیم . صحبت های  
 ما روی مسایل مختلف از جمله  
 مناسبات میان کشورهای ماصورت  
 میگردد . فرانک هولمن ، یکی از  
 دوستان نزدیک اد هانتن ( سکر-  
 ترمطبعات رابرت کنیدی ) بود  
 و او نعلان نعلاندت که قسمت  
 های جانب صحبت های مارا به  
 اد هانتن بازگو میکرد و این  
 چیزی بود که مورد دلچسپی  
 رابرت کنیدی نیز قرار میگرفت .  
 زمانی فرانک من گفت آیا  
 بهتریست که شما با رابرت کنیدی  
 ملاقات نمایید ؟ زیرا اطلاعات  
 دست او برای وی مفید است .  
 در یک آرزوی منامس ۱۹۶۱  
 زمانی که من از مطبوعه برمیگشتم ،  
 فرانک به من تلفون نمود و مرا  
 به ( تاس ) بپشت دعوت کرد ،  
 ساعتی پس از چاشت ما با هم  
 ملاقات کردیم . من از وی پرسیدم :  
 - چرا این قدر ناوقت با هم  
 میبینیم ؟



جان کنیدی

# کانال های مخفی روابط میان امریکا و شوروی

چگونه کانال های مخفی  
 ارتباط بین جان کنیدی و نیکیتا  
 خروشچف عمل میکرد ؟  
 چندی پیش کتاب خاطرات  
 سناتور رابرت کنیدی و ژنرال سیک  
 عدلیه و برادرش و بنجمن رئیس  
 جمهور امریکا ( جان کنیدی ) بر -  
 حقیقت این موضوع مفرحانه  
 گذاشت . این کتاب بیست سال  
 پس از نقل رئیس جمهور ، به نشر  
 رسید .  
 رابرت کنیدی در بخش از آن  
 مینویسد :  
 ( پیشتر مسایل مربوط به روابط  
 متقابل اتحاد شوروی و امریکا ،  
 در جریان صحبت های میان من و  
 گورگی بالشکوف که منجر به  
 اتخاذ تصمیم میشد ، صورت  
 میگرفت . ( بالشکوف ) نماینده  
 خروشچف بود . هر زمان که  
 رسید .

# آله هسي کوون

د کاتب باخون ليکه

د خداي بختيلى پلار د ده د يوش کلن ماموريت يوازيني شره او سهرات، يوه زړه قره قلى خولسى او يو زړه جرس بکسر باياتي دي. او يو هم زه يم چې دخپل پلار په رسمي سهرات، يانې د ماموريت په خوځي پيښه اړولى ده او د - ماموريت په وچ ککله معاش يوه دري کپيزه کورنۍ د (( بخور، ونه مير)) ژوند تيروو. که څه هم واده مسى کړې دي خو تراوسه لا خلسور منى کوون اخلم. هغه وخت چې مجرد يې يوخل منى د اته منسى کوون تصد يقونه سره را برابر کړي وو خو پيښه د اډول شوه.

XXX

په هغه کورنۍ چې څه موده پخوا اوسيدلو، پلار منى په کرايه نيولى و. که څه هم د کور خاوند شو بخله کرايه راباندي اوچته کړه، خو له دې ټولو سره، سره ماته داسى نه ښکاره کيده لکه کرايى کور د کور خاوند زما د پلار همدوره او پور وخت منى په يوه موسسه کې کار کاوه. که چېرې زما دمور په سر کې له اته منى کوون هوانه واي گرځيدلى نو فکر کوم چې له دې کورنه به مو په ژوند هم کومه نه واي بار شوي. يوازې يگر چې له کارنه ستري ستوما کورته لاړم، مور منى راغلي پوښتنه وکړه:

زويه داستا څنگه ماموريت دي چې پنځه کاله دي پکې وشول او تراوسه خپلورمنه اړه يسه کوون کې درکوي؟ د چار گسل زوي مستان پنځه مياشتى کنډي چې مامور شوي دي، او کورته هره مياشت اته منى بوجى اړه راوړي.



عريضه اداري رئيس ته يسه ميز کيښوده او هغه ټکي په ټکي له نظره تيره کړه په گيله يسى راته وويل:

واده دې لکه چې عاتله وڅوړ، او د کوون جنجالونه اوس يسه مونږ خلاصوي؟

له دې ويري چې رئيس صاحب اخستى و هريضه منى کوون يسى د اډول وکيلگه. کله منى جسي

په څوکه منى حکمه وگړوله او داسى منى وشوده چې گوند ي مارنشيا هم واده کړې دي او رئيس صاحب چې زما د پلار اتډ يوال و نه دي خبر کړي.

په هريضه باندي منى د تصد يق لپاره دموسى د مسوولينسو لاسليکونه واخستل او خپلسى مربوط ناهى ته منى په سلسله ورورسوله. ناحى هريضه رسنه نو سر منى کښته واچاره او د بوجى

د کوڅى د وکيل او زما د گاونډو يانو په وليو ورواچوله. هرڅومره به چې په هريضه لاسليکونه او معرونه پريږد، هومره به له اته منى کوون سره زما د وصال هيله زياتيده، د گاونډو يانو لاسليکونه منى مور راته واخستل او د کوڅى وکيل ته منى د لاسليت او مهر لپاره د لومړي مياشتنى د اته منى کوون يوه اته منى بوجى اړه په بخان ومنل او هريضه منى په سلسله د ناحى کله په دروازه ورته ايستله. کله منى چې په ناحيه کې د مربوط مامور په ميز هريضه ورکښوده، مامور منى له حتمه د اظهار نامى پاڼه راته ونيوه او دهغى د ډگولو او خانه پرې کولو لاره چاره منى راوښوده. د مامور صاحب دې سمد منى اجرائتو دمور ه خوشب

کې لکه چې په خپل لاس منى تصد يق کوون راته را کړې وي. بخوامسى له يو اډول نه اوريدلى وو چې خداي دې د ښاروالى په ناحيه کې کارمه بندوه، که د يوه واره تصد يق لپاره دې هريضه په هغه دروازه ورته ايستله، نوبه مياشتو، مياشتو په ورته به د هليزونوکى د انتظار ارزى ياسى. دا خبره راته مامور د اډول هم کړې وه، خو چې کله منى د اډول گړندي اجرائت وليدل نو خداي شته چې د اډول ته منى هم کښه وشوه. اظهار نامه منى لانه وه ډکه کړې چې مامور راته وويل:

د صفايى او بريښنا د محصول کتابچه دي راوړي ده؟

صاحب کوون زما خپل نه دي، په کرايى کورنۍ بروت يم.

چې داسى ده نو د کور وال تصد يق راوړه.

دغه دې په هريضه کې منى د هغه تصد يق اخستى دي چې ليکلى منى دې زه متاهل يم.

د تصد يق ستا د متاهل والى تصد يق دې، ته بايد د کور له خاوند څخه داسى تصد يق راوړي چې په رښتيا هم يسه هغه کورنۍ په کرايه ناستيد او که کور دې خپل دې.

له مامور صاحب سره نورو خبرو وارجارانه کړ، ځکه چې لس دولس تنه نور هم دميسر شاوخوا د نوموت منتظر وو. نو داسى به وگڼله چې نور په بى خايه شلگى دوظيفه پيژندونکى مامور وگور خراب نه کړ او د کور له خاوند څخه د دوي دعويستنې مطابق تصد يق راوړه. کله منى چې د دوهم تصد يق مسئله د کور له خاوند سره ياده کړه هغه راته وويل:

گوره هلکه... به دې تصد يقونو په خوځ اته منى کوون هم درنه کړي او مونږ ته به دې پکسى جنجال جوړ کړي وي. هسى ته چې سپاه خپلو تصد يقونوکسى راگير سو.

په يورتم منى د کور خاوند نه ته راضى کړ چې د ده په کور کې زما د کرايى اوسيدو تصد يق پوکړي. تصد يق منى به منډه ناحى ته ورساوه، او که په ټکسى کې نوماي تللى نو مامور منى له د نترول ووتل، ځکه چې رسى وخت مخ يسه خلاصيدو. مربوط مامور چې لومړي بخل منى اظهار نامه را کړې وه لا دخپل ميز خانه نه وه گولپ کړې چې اظهار نامه او تصد يق منى ورته په ميز کښودل. مامور هريضه، اظهار نامه او تصد يق يوخاي سره ونيغارل او د ميسر په روک کې منى وروزي وهل او ماته منى وويل:

اوس رسميات خلاص شول، نور خبرې به سباته سره کوو. او منى ورته چې له مانه د مامور رسو مونږ لار نه شي.

له ناحى نه راووت او په دې ډاډه منى چې سباته ضرور د اته منى کوون قانونى سند ته تولاسه کوم سهار منى نکره چې کله منى حاضرې لاسليت کړه خپل مد ي صاحب څخه يسه رخصت اخلم او د تصد يق يانې کار به را خلاصم. خوبه دا وړخ کارونه پ يور او خبره له غرضي وروسته تگ ته باقى شوه، کله چې له غرضي وروسته ناحى ته لاړم او د مربوط مامور په حضور مشرف شو هغه راته وويل:

وروره ستا کارنور له ماسره خلاص شوې دې. ستاسى اسناد منى د هوايدو مد بيرت ته ليږلى دې، هلته ورته او هغه تعقيب کړه.

د هوايدو مد بيرت ته چې لاړم که کوون چې دروازه منى کولې ده او مد ي صاحب له ډوډي نه وروسته خپله لاره وهلى ده. مامور وويل خير کوون دې کومه ستونزه ورته پيدا شوې ده، څه پروا کوي سباته به د سهار له خپل دوخته ورته راشم، منى ل هغى هم به تصد يق کې څه باقى به (۸۶) مخ کې

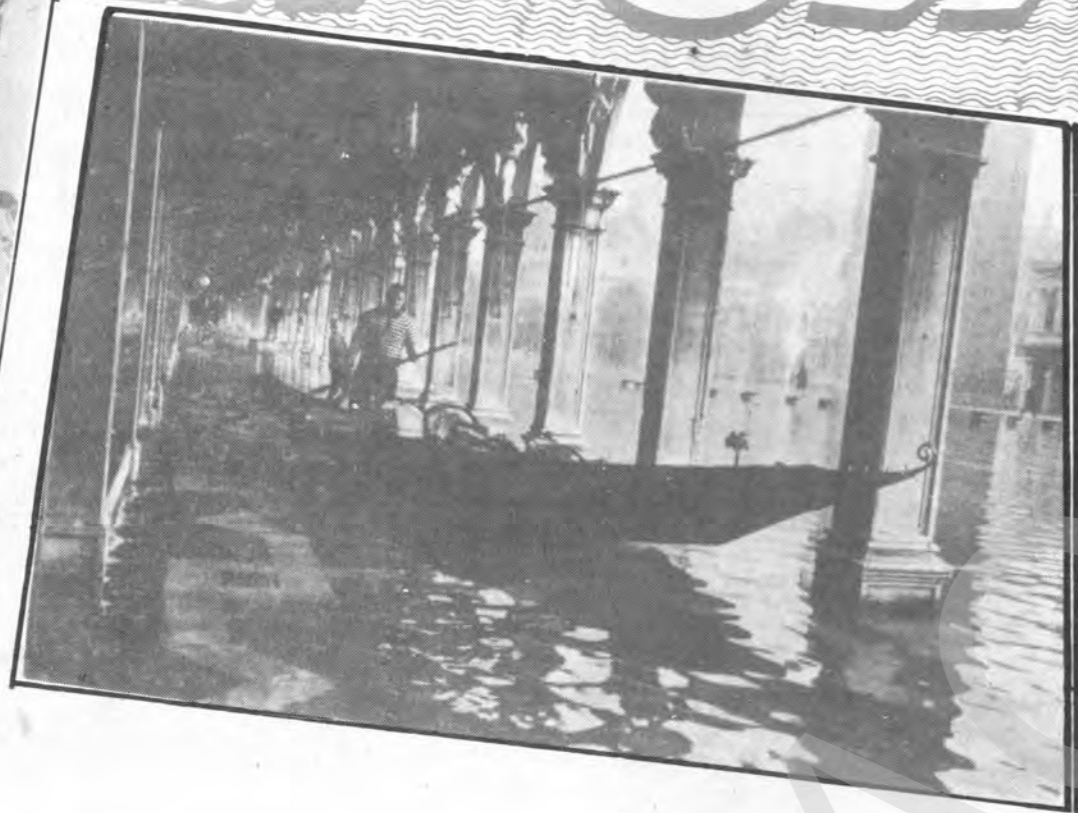


# سپهری کبر



ترتیب و تنظیم - مرم -

# روی دریا



هرگاه شما برای اولین بار وارد شهر ونیز - این شهر قشنگ و آسمانه بی انتالی گردید، برای چند لحظه همه چیز را زیاد برد و انگشت در دهان، به خانه های دوسه طبقه که روی آبها دریا بنا یافته خیره خواهید ماند. در قرن ششم میلادی عدّه زیادی از مردم که در شمال ایتالیا زندگی داشتند، مورد هجوم بربرها قرار گرفتند و از ترس به ونیز کوچید که در آن موقع جزیره کوچکی بیشتر نبود، بنا هنده شدند و ونیز در آن زمان به وسیله یت فرمانده (رئیس جمهور) ۴۸۰ نفر

گسول اداره میشد. در سال ۱۶۶۷ (ونیز) تحت نفوذ اتریش بود، ولی بعد ۵۰ ساله ناپلیون ایتالیا را تصرف کرد و ونیز هم خود به خود ضمیمه آن شد و سرانجام در رین فرمانده عمومی در سال ۱۷۹۷ میلادی مردم ونیز خود و شهر شان را به ایتالیا پیوند دادند. ونیز که بیشتر ساختمانهاش بر روی آب دریا قرار گرفته، از چندین جزیره کوچک و بزرگی تشکیل یافته ۷۰۶۲ کیلومتر مربع مساحت دارد و طبق آخرین سرشماری جمعیت آن به ۱۳۷۵۶۶

نفر میرسد و ممکن است جمعیت آن امروزه بیش ازین رقم رسیده باشد. ونیز از شهرهای زیبای جهان و تفریحگاه مردم اروپاست. مسو از دیدنیها، بیشتر باب طبع مردم فرانسه و آلمان است. این شهر امکان دیدنی زیاد دارد اما قشنگترین قسمت آن که تقریباً در هر ساعت شبانه روز به توریست می شود، میدان سن والتینو است. وسایل حمل و نقل در داخل شهر خیلی ارزان است. از قایق های نسبتاً بزرگی به قسم بس

شهری از قایق های کوچک به قسم تکسی و هم شخصی استفاده میگردد. بیشتر خیابانها و کوچه های ونیز از راه های آبی اند و کوچه های این شهر آنقدر زیاده اند که میتوان با باز کردن دستان خود به بناهای هر دو سمت تماشا پیدا کرد. در جزایر ونیزی که میدان اصلی وجود دارد که در آن جا فروشگاه های متعدد اجناس مورد ضرورت مردم را به فروش میرسانند اما فروشندگان دوره گردی هم هستند که با قایق ها منزل رفته و به خانها جنس مورد نظر

شان را میفروشند. بادیدن این همه زیباییها مناظر شگفت انگیز بر روی آب - انسان به فکر روزهای یارانی و توفانی میافتد چه واقعا گرفتاری زیادی را برای اهالی شهر به وجود می آورد. گاهی انسان میافتد که موج های بلند دریا از پنجره ها سوزد و داخل منازل میگردد. مراسم حمل جنازه و تدفین هم درین شهر جالب است، به گونه ای که تابوت روی یک گاندولا (نوع قایق نسبتاً بزرگی) قرار گرفته و افراد خانه واد و

نزدیکان متوفی در کاندولاهای دیگر به دنبال تابوت حرکت کرده و با حالت اندوهناک و آوازی گروهی میخوانند تا پس از عبور از چند کانال به آرامگاه عمومی شهر داخل شوند. باید یاد آور شد که از جمله بزرگترین کانالها، کانال (گراندا) است که عرضش ۸۰ متر است. ضمناً در (ونیز) ۴۰۰۰ پل وجود دارند که همه آنها سال ۱۸۰۰ از چوب و آجر ساخته شده بودند که از آن سال به بعد به پل آهنی بدل گشتند. در ونیز کمترین اتفاق می افتد که بس

و دختری بدون عشق ازدواج نمایند. دخترها و پسرهای ونیزی زود عاشق نمی شوند اما زمانی که به خاطر کسی دل در سینه شان تپید، تا پای جان در عشق او فدا دار میمانند. در ونیز خانه های که بر روی آبها ساخته شده اند و تا چار طبقه اند ارتفاع زیوننا از کف منزل که هم سطح آب است تا کف دریا در حدود ۳۰۰ متر است. ضمناً ساختمان های این شهر سالی دوسه سانتی ته نشین میشوند، که به اثر فرسودگی ساختمان ها بدید می آید. به

همین جهت اغلب کشورها به خاطر نجات ونیز از انهدام و نابودی آن اقدام به تشکیل کمیته هایسی مخصوص کرده اند و هر چند مساه یکبار در سال با مبلغ قابل توجهی به کمک و نوسازی این شهر میشتابند. انسان، بادیدن این همه زیبای، نمکین خواهد شد اگر روزی شهری به این قشنگی در اثر فرسودگی ساختمان ها به کام آبهای خروشان، فرورود. ای کاش چنین نگردد. پایان

# مارش موشها در جاده های لندن

چینایی ۵ ساله ارسال  
 مارمینامند ۰ اما به قول مطبوعات  
 انگلستان این سال به نام سال  
 (موش) معروف خواهد شد ۰  
 تعداد موشها در انگلستان تشویش  
 عمومی را برانگیخته است ۰  
 جنیدی پیش از سازمان دفاعت  
 محیط در لندن گزارش داد: شمار  
 موشها در بریتانیا بیست درصد  
 افزایش یافته است ۰ به دنبال آن  
 شرکت رتوتیل اعلام داشت که  
 اندازه واقعی افزایش حشرات  
 در صد است ۰  
 روزنامه گاردین گزارش داد:  
 چندین نفره بیماری ناشی از  
 موجودیت موش در بارشده اند ۰  
 تاکنون ۵۱ مریض به حوضه های  
 آب بازی به مشتریان خود توصیه  
 کرده اند به دستران معالجه مرا  
 جعه نمایند زیرا خطر آلوده شدن  
 با این نظر منطقی دارند ۰

# زهرکس

## اعلان توسط تلفون

مراکز صحنی میروند ۰ به وجود  
 آورد ۰ وی اکنون تلاش دارد  
 همراه با خیریه های روز ۰ راه اعلان را  
 به سبب مالی تیزاز کند ۰  
 اما اعلان از طریق تلفون سکه  
 انداز ۰ پدید آمده ۰ کاملاً تازه است  
 که مخترع آن شرکت در مینیسوتا  
 با سابقه صرفاً دو سال فعالیت  
 میباشد ۰ این تلفونها در مراکز  
 تجمع مانند میدانهای ۰ و ایست  
 معاز ۰ ای بزرگ و پوهنتون ۰  
 گذاشته میشود ۰



اعلان امروزی بیشتر به این  
 معناست که اعلان ۰ شخص را در  
 هر جایکه باشد میخوب سازد ۰  
 کورویتل که این مکتوبه را بیشتر  
 نموده ۰ میگوید: اعلان پهنه گان  
 مایلند که مشتریانشان باشند  
 ویتل مجلات مخصوص اعلان را برای  
 بیمارانی که در اتاق به انتظار  
 دکتران میمانند و یا کسانی که به

### انتقار واقعی

روزنامه (ستاره سحر) چاپ  
 مسکو گزارش داد، در جریان پیش  
 تمرین نسائی شوروی به تاریخ  
 ۴ سپتامبر ۱۹۵۴ به خاطر ارزیابی  
 تاثیرات انفجار توانایی عساکر  
 در پیشبرد عملیات در زمینهای  
 آلوده ۰ یتیم واقعی اتمسفر را  
 منجر ساخت

# اعلان عجیب



ا- (اسیل توایبیدر) سرمای کی  
 خواب اس))  
 به خاطر اعلان نصب شده است  
 انشاالله تا سرگردان نشوید  
 تودو نامرئیه هجکس نیست  
 این معاز در کمال نه بلکه  
 در نیو یارک واقع است ۰  
 در ریالی معازه فرور بتمها

# زهرکس

بعد از حمله اتمسفر ۰ اشارو  
 علائمی بر زمینهای جنگی باقی  
 ماند ۰ بخود منطقه قابل شناخت  
 نبود ۰ اما عساکر توانستند و غیبه  
 شانرا به طور کامل به سرسانند ۰  
 روزنامه یاد آور میشود که این  
 انفجار مقارن زمان اوج جنگ سرد  
 بود ۰ وقتی بود که آلمان غرب نیز در  
 میدان کشانید ۰ شده ویلا نانتسو  
 نیروهای خود را تقویت میکرد ۰  
 (ستاره سحر) میافزاید: ۱۰  
 سال سراز جنگی که حیات ۲۰-  
 ملیون اتباع شوروی را گرفت ۰ اتخاذ  
 اقداماتی به خاطر تقویت توا -  
 نغندی رژیمهای قوای شوروی و -  
 استحکام قدرت دفاعی کشور مورد  
 برسر قرار گرفته نمیتوانست ۰  
 این تمرین از پیش با در قوت  
 خاص آماده شده و محل آن در  
 محله نظامی جنوب اوزال انتخاب  
 شده بود ۰  
 بناگاه های زیر زمینی عمیق  
 که هر کدام دو در داشت و تر -  
 تیبات مخصوص برای ستروا خفا  
 مد نظر گرفته شده بود ۰ م در -  
 پنجمه متری زمین منجر ساختند ۰  
 شد از این رو آلوده می راد یسو  
 اکتیف آن کم بود ۰

# جوانان شوروی موجود افسانه ای را گرفتند

صحبت از موجودیت حیوان بشم  
 آلود یا (آدم برقی) بانسرو ی  
 خارق العاده ۰ باشند ۰ گان منطقه  
 ماراتوف در ساحه (ولگا) را حیرت  
 زده و معشوش ساخته است ۰  
 آخرین باریکه این موجود را -  
 دیده اند روز دوم سپتمبر (۱۱-  
 سنبله) امسال بود ۰ به گزارش  
 روزنامه کمسول کاپراد الیسن  
 حیوان به بلندی انبساط است و  
 تعداد جوانانیکه با آن روبرو  
 شده اند ۰ میگویند چهره زشت  
 داشته و جوانیکه با او رامیخته  
 اظهار داشته که از نیروی بشم  
 عجیبی برخوردار بود و یک تکان  
 از جنگ او فرار کرده است ۰  
 (آدم برقی) این جوانرا  
 برای لحظاتی در آقوش خود فشار  
 داد اما بدون آنکه به او رسان  
 روزنامه مینوسید: امسال  
 این دو زمین پارست که (مسر)  
 برقی)) در آن منطقه ظاهر میشود  
 بیشتر باشند ۰ گان کیروود در نزد  
 یکی شهر انگلزنیز با چنین موجودی  
 برخورد کرده بودند ۰

# مردی با ۲۰۴ کیلو وزن

همیشه آرزو داشت تا آدم  
 لاغر اندام باشد ۰ امروز امریکایی  
 ۴۳ ساله والتر هود سون ۴۴۰  
 کیلوگرم وزن دارد ۰ او ۲۷ سال  
 تمام را روی بستر خود گذراند  
 وفتیکه چندی قبل تصمیم گرفت  
 که برای یک گردش کوتاه به پارک  
 برود منسوبین اطفاقیه مجبور  
 شدند او را از کلکین خانه بیرون  
 کنند و از کلکین بیرونش کردند ۰



### تماشگاهی پر روی تعمیر

اقتیاب نکتید که از کلکین های  
 ابارتمان رهایش ساکنین آن کله  
 کشک میکنند ۰ یک از عکس برداران  
 شهر میدیج المان غرب بلاکات  
 و پوسترهای خود را به این ترتیب  
 به نمایش گذاشت ۰ این نمایشگاه  
 مورد توجه شعبان قرار گرفته

### کلاهی از موی سر

این آقا از ساو باولو برانسل  
 مادت داشت تا کلاه شاپو پس  
 به سر گذارد و یک عادت به مرگ  
 دیگر هم داشت که همیشه کلاهش  
 را در جایی فراموش میکرد بالاخره  
 به این نتیجه رسید تا موهایش  
 را طوری فیچ کند که شکر کلاه  
 را داشته باشد اما نا این کلاسر  
 اولک مشک دیگر پیدا کرد و آن  
 اینکه وقتی او جایی به ملاقات  
 میرود و میخواهد کلاهش را از  
 سرش بردارد ۰ نمیتواند ۰

# بشقابهای پرنده بر فراز زمین

ترجمه: محمد ناصر آرین

در سال ۱۹۸۹ اتحاد شوروی در نواحی مختلف اوکراین، سایر روسیه این کشور چشم دید های جالبی از به زمین نشستن بشقاب پرنده و موجودات زنده، دیگر سیاره ها بوده که نه تنها توجه دانشمندان، بل توجه شمار زیادی از شریک را به خود معطوف داشته است. مادر این جاناته ترین خبر را که روزنامه (کسوسلکا به پرونده) به تاریخ دوازدهم اکتبر سال روان میلادی به نشر رسانیده، تقدیم خوانند. همان گرامی خواهد نمود و بعد نبال آن، گزارشی مرکز تحقیقی مشابه هدایت احتمالی کیهانی شهر کالینین اتحاد شوروی را که مصروف جمع آوری و تحقیقات علمی روی مشاهده و به زمین نرود آمدن - بشقاب پرنده در سالهای مختلف در کره زمین بوده، ضمن شماری از گزارشهای افرادی که دارای تصاویر تخمینی از چشم دیدها می باشد، نقل خواهد نمود. در این روزها (دوازدهم اکتبر) حلقه های مردم سرود ادرباره به زمین نشستن بشقاب پرنده در این ناحیه چشم گیر بود. و مطبوعات محلی شهر مطالب

زیاد درین مورد انتشار داد. است. حادثه قابل توجه به تاریخ بیست و هفتم سپتامبر در یکی از پارک های شهر وینز، اتفاق افتاد که صحنه را در حدود چندین هزار نفر همزمان مشاهده نمودند. تماشاگران صحنه گزارش میدهند که در حدود ساعت شش و نیم (وقت محلی) در پارک یاد شده در بالای سر مردم میکه برای تفریح آمده بودند، بالون بنفشه رنگی که مسیر خویش را هر آن تغییر میداد، عرض وجود نمود که بعد از گذشت چند دقیقه بالون یاد شده، بزرگ شده و راه نشستن به زمین را جستجو نمود. سرانجام مردم در ساحه چند متر در رتاز پارک که ساحه فراخی بوده شاهد به زمین نشستن بالون یاد شده گردیدند. آنان ادعا میکنند که قسمت تحتانی بالون به شکل اتومات بازگردید و سه موجود سه چشم که لباس مخصوص و موزه های طویل به باد اشتداد بالون خارج گردیدند و به قدم زدند. در حین قدم زدن موج از رنگال های مخصوص نیز از بالون یاد شده شنیده میشد که هر یک آن غیرمادی و جینز بود. آنان بر از این که چند قدم بر

داشتند دوباره داخل بالون شدند و بالون با سرعت زیاد ناپدید گردید. بیننده همان حادثه مدعی استند که بالون یاد شده به فاصله چند متر در تر صحنه همچنان شاهد بیرون آمدن موجودات سه چشم بوده اند که بعد از گذشت چند دقیقه دوباره به اوایلند شده است. ناظران صحنه، موضوع را به مرکز تحقیقی اطلاع دادند در آن روز گروهی از پژوهشگران علمی فضایی به محل حادثه شناخته و دکتر لوزیسیف از محل حادثه عکس برداری نموده و واپس میگردید که در ساحه یاد شده واقعاً نقش و اثرات بالون یاد شده به ملاحظه رسیده و تمام تجربه ها در عمل آلات مدرن جیالوجیکی به عمل آمده است. عالم مذکور جای پای و محل حادثه را دقیقاً تخمین نموده، موضوع تحت بررسی می باشد. همان شهر مذکور ادعا دارند که این نخستین رویداد به زمین نشستن بشقاب پرنده در شهرشان نبوده، بل اهالی شهر در سالهای پیشتر نیز در زمین چشم دید های جالب داشته اند مگر حادثه کونی بعد از

خود بی سابقه بوده و تعداد زیاد از مردمانیکه برای تفریح به پارک مذکور گرد آمده بودند، اتحاد نظر دارند، که صحنه ها خیالی نبوده و حقایق معلوم را در قبال دارند. بسایید یاد آور شویم که بعضی از تماشاگر و سلاطینها، به گونه تفریحی رسم شده بودند که در آن مرکز علمی قید وثبت است. موهسه تحقیقی فضای شهر کالینین اتحاد شوروی که تحت رهبری ولانتین اینوویچ مصروف تحقیقات و جمع آوری مطالب و چشم دیدها در مورد موجودات زنده جان در سیارات دیگر و مشاهده قاب های پرنده در نوا - حی مختلف کره زمین است. نخستین خبر جالب تهمیه، فلمیست از سر نوشت خانم نینا از اهالی شهر کرسنا دار اتحاد شوروی که وی را فرزندی به نام ماکسیم است. نینا از اهالی کرسنا دار، دختر جوانی بود که در قریب نکاح هیچ فرد نبوده و همچنان با کسی روابط جنسی نداشته است و اما در یکی از شام ۱۰ دهمزعه بی که به فاصله نه چندان در از قریه شان قرار دارد، شاهد ناگهانی نشستن بشقاب پرنده به زمین میباشند که به دنبال آن سه تن زنده جان در حالیکه دست ها و پا های درازی داشتند از محوطه بشقاب بیرون آمدند. نینا میگوید که وی بنان تحت تشریح صحنه قرار داشت که توان فرار را در خویش ندید پس یکی از این سه تن به وی نزدیک میشود و نینا ناخود آگاه چند قدمی با وی جانب بشقاب پرنده میورد. بعد از آن پرنده به

سرعت از وی فاصله میگیرد و آنان از نظر ناپدید میشوند. نینا هر اسان به خانه بر میگردد و سه اطرافیان خویش صحنه را بازگو میکند. ولی با گذشت مدتی نینا در حالیکه هیچ رابطه جنسی نداشته است، باردار میشود و فرزندی به نام ماکسیم را که حالا شش سال دارد تولد می نماید. کار تهمیه این فلم را در مسکو (کالودین) به دو شهر ارد که عنقریب جهت نمایش آماده خواهد شد. رهبران استیتوت گفت اینک من به طور نمونه سرگذشت گروهی از محققان واد رسلسله جبال با میر که فیس د فرماست، به شما نقل میکنم -

## بشقاب پرنده. اسرار یک از رویا به واقعیت میگراید

اعضا، گروه چشم دید خویش را چنین آرا به نمودند: گروه تحقیقاتی مامستعل برینج تن بود. من ارونسکی. یک نقاش. خانم لیدا. تانیا و یک دکتر. ماهمه خسته و مانده بودم و در خیمه ها استراحت کردم. خیمه من به فاصله کمی دور قرار داشت. شب

فر رسید. ساعتی چند ناخود آگاهی روی بستر بیدار ماند. چنانم کاملاً به آسمان دوخته بود. هیچ نوع ترس و هراسی در وجودم نبود. ناگهان متوجه شدم که از زیر سر سیاهی سی دایره بی شکل که نور به اطراف خویش بازتاب میدهد به جانب زمین نزدیک و نزدیکتر میشود. آه خدایا! سرچایسم نشستم به ساعت نگاه کردم، ۱۱ شب را نشان میداد. شی روشنی دار لحظه به لحظه جریان داشت. مت خویش را تغییر میداد و انعکاسات نوری نامنظم داشت. من در این هنگام کمره زینت خویش را گرفته و صحنه یاد شده را عکاسی نمودم. سپس متوجه شدم که

میشند، حلقه ها داخل خیمه ها شدند و بعد از چند ثانیه بدن هر یک گونه حریق، صد او انعکاس از جانب دیگر خیمه ها بیرون آمدند. وسرا حجام، حلقه ها از زمین به هوا فاصله گرفتند و به سرعت از نظر غایب شدند. با غایب شدن آنها من جانب خیمه های لید اوتانیا شتافتم و ایشان را از خواب بیدار

## در دوازدهم اکتوبر در حومه پارک شهر در ورنوز اتحاد شوروی صد ها نفر شاهد به زمین نشستن بالون غیرمادی بودند



نمودم اولین سوال از لید اوتانیا بود که چیزی را احساس نمودید؟ لید اوتانیا: خوابی عجیبی دیدم، داخل خیمه ام دستگامی میشود که در آن موجودات عجیبی قرار داشتند. سپس دستگامی مقابل چشمانم توقف میکند و روی آن کما های مختلف قرار داشت یکی از این موجودات برایم به زبان روسی میگوید که هر که را که میخواهی فشار ده و در هر جاییکه خواسته باشی قرار خواهی یافت. من که در رافشاردم و خواستم در قریه کالینین محل تولدم قرار بگیرم. درست بعد از لحظه خویش را در خانه، مادری خویش یافت همه اشیا در نظم بیگانه نبود، اشیا را خوب به خاطر دارم، هنوز سخن لید اوتانیا به پایان نرسیده بود که تانیا جلوسخن وی دیده گفت: آه خدایا بالایی ما چینی میگردد، چه تصادفی لید اوتانیا تو خواب مراقبه میکنی یا چشم دید خود را تانیا قسم خورد که عین خواب را دیده است و تصادفاً خواسته تا در محل تولد لید اوتانیا کالینین باشد، سپس لید اوتانیا اشیا بی را که در خانه قرار داشتند یکی به دیگری پیشگویی مینمودند. بقیه در صفحه (۴۲)



# ربودن اطفال به قصد فروش

# گفتگو

نوشته: صباح

## در دو سیه با خنجر

برای ربودن طفلی کودک  
دیگری را وسیله میسازند

این یکی از ننگینترین برخوردها برای دسترسی به اهداف است که دیوار قانون در برابر آن ایستاده و یامانند یگري راه نيل به همدنی رابسته است و در طول تاریخ راجع زندگی انسانی به شیوه های گونه گون، عملی شده و اما این برخورد، بیوسته به حیث بدینله، جرمی شناخته شده و تمام قوانین جنایی دول، به آدم ربایان، موارد جنایی رابه نحوی از انحصار تثبیت نموده اند. این را در جنگه اوسا بر خورد های سیاسی به صورت مطلق موردگان گیری به شمار آورده اند و اما ربودن انسان به مقصد فروش، خیلی تا تراوتر و ننگینتر است.

یکی از شعبه های مبارزه با جرایم جنایی شهر کابل، چندین پیش قصبه سی را از این شمار کشف و افرادی را دستگیر ساخت که معامله گرتین و سنگلترین وی احساسترین اشخاص استند و بی نم انگیزاست که برای ربودن کودکی، کودک د یگري را وسیله میسازند.

قند آنا بسرت د قیو، د کسی و بیسواد مادر مرده سی که بدوش بازن د یگر زنده گی حد اگاهه سی دارد، دره و تل سعادت مزدور بود و به صدای هرشنترنی میدوید



# میسازند

و میز میشت و طرف پاک میکرد. زویکی و جلالکی قند آنا، توجه عزیزه این معامله موزفروشنده، اطفال رایبه خود جلب میکند. ترکیده گی و داغ های سوخته، دستهای سیاه و جرت قند آنا به عزیزه میفهماند که بسرت نیازمند پول است و عزیزه ده هزار افغانی را به قند آنا وده میدهد. قند آنا که تا حال جنین مبلمی را حتی حساب نکرده بود، خود را

به خوشبختی نخیلی و کود کانهانر نایل مییابند. عزیزه از او میخواهد که دخترین خانه سی را که زمانه قبل قند آنا در آن جا مزدور بوده، از نزد یک دروازه منزل، به بهانه سی دور بسازد و بقیه کارها مربوط به عزیزه است.

قند آنا به سادگی یک با زری کود کانه، به توانندی نوش کردن یک گیلار آب، دخترک را تحویل عزیزه داده، پول باداش و عهد داده شده را میخوهد. عزیزه این جاد و گرسیاه اندیش، قلسب کود کانه اش را به انوار گرفته و عهد را به آینده تعدید میکند. با هر بار مراجعه قند آنا، بهانه های نوتري برایش پیش میکند و قند آنا که اکنون دیگر صدای نمیبی گریه، دخترک رپوده شده به مغز و روانش فشار می آورد و هر آن زیاد تر میشود. کم کم معتقد به این میشود که عزیزه، پولش را نمیدهد. لذا در عدد - انتقامجویی برمی آید.

و فرحناز رپوده شده که هر آن وزن میبازد و ناگاه از سرنوشت و گنا - هش بانا باوری به همه مینگرد به سرنوشت وحیده - دخترکی که به بیشتر به فروش رسیده بود و توسط محمد بقا (نگران ملی بس) به پنجشیر نزد خریدارانش انتقال داده شده بود. سرد جبار میشود.

قند آنا که خود را گناه کار و باز بچه عزیزه میباید، تعصب میگیرد تا نشد بدنامی عزیزه را از بام - بیاندازد راه منزل فرحناز را پیش میگیرد، والدین گم کرده فرزند فرحناز با شنیدن قصه، بسرت اورابه مرکز جنایی حوزه خارند ی میبرند.

کارها برای ایجاد یک پروژه در شعبه جنایی آغاز میشود. دوسیه حاوی همه اطلاعات - راجع به عزیزه و محمد بقا به طور سری با گذشت هر روز غش تسر میگردد. ابراه مبارزه با جنایت با استفاده از بیانات قند آنا - شبکه تعقیب سری عزیزه و ارتبا - ظا تنرا فعال میسازند تا به زودی در عمق قصبه نفوذ کنند. سرانجام تثبیت میشود که بیشتر نیز اطفال د یگري رپوده شده اند و از آن جمله وحیده نیز توسط بقا به پنجشیر انتقال داده شده بود.

گزارشهای اوراتیسی، آمر جنایی را معتقد بر این میسازد که باید در انتظار لحظه مستفید بود، باید بهانه سی برای -

د سنگی به دلیل قانونی مدلی نبود. باید مدرک جرمی را به مجرم همزمان دستگیر ساخت و چنین است که اطلاع شبیکه بواسطت میوزد مینی بر این که فرحناز توسط محمد بقا از پنجشیر نسبت عدم تفاهم در قیمت فروشش و پس به کابل انتقال داده شده و در منزل پنهان کرده اند.

گروپ عملیاتی خانه رابسه محاصره کشیده بعد از د قالباب داخل دهلین می شوند. کسیکه در را باز کرده، دست و پا جسته میشود. گروپ عملیاتی در خانه از دخترک سرانی نمیابند اما در پینه اتاق که قفل است و قرار گفته صاحب خانه، اتاق همسایه است، توجه کارمندان خارند وی را جلب میکند با توجه به این که عد در صد در این اتاق اشتر از جرم موجود است، داخل اتاق میشوند. آن طرفتر در گوشه ای از اتاق همسر ظالم محمد بقا در حالیکه در سر خویش لعاف را انداخته فرحناز نحیف و رنجور را بین زانو نشینان کرده.

بقا و عزیزه و عهد ستانسان عقب میله های زندان میروند و فرحناز چون کیوتر لانه یافته به آغوش خانواد اش بر میگردد. بد رشازد بد نش فریاد برمی آورد. ما در شباد بد نرد ریک آن از - حال میروند. قلبه ای والدین فرحناز نشاد میشود. اما دلها ی سیاه آد مفروشان بریشان میگردد. ای کار همه قربانیان عزیزه و بقا چنین زنده گی دوباره میباید. دوسیه شبکه عزیزه و بقا به پایان میرسد و وسیه های د یگر آغاز و انجام خواهد شد. اطفالی هم هستند که بعد از فروش به نام فرزند ان مقامات رهبری، دولتی، در نظارتگاه های خاص استخبارات پاکستان تربیه سو میشوند.

من (نگارنده این گزارش) کوشش خود اهم کرد تا در افشای قیافه های د روشی و اصل آد مفروشان گامهای گسترده تری بردارم و در صورت امکان با عزیزه و بقا و عهد ستان شان سر صحبت را باز خواهم کرد. شاید بتوانم آرایان تصویر واقعی تری بدهم.

د خوارسان د ايووسلم

ايووسلم خوارسانى

څنگه ووژل شو

# د تراژيکې څخه څلورکاله وروسته

د سپين لې بري څخه د نېغې صورت جسي مې شوي ماشوم يې په لاسوکسي دې جوړ شوي د هميشه لپاره د هند د بهوپال په بناړکي د امريکا د (( يونيون کاربايد )) د ماډوراې ملي د شرکت کارخاني ته مخامخ ودرول شو. دغه خواشينوکي مجسمه د بناړد ټولو اوسيدونکولپاره د ۱۹۸۴ کيال د دسمبر دريس نيتي په سپهه کې د تراژيد د منع ته راتلوه باب - يادونه ده د دغې تراژيدي په هماغه نوم سهارکي ۲۵۰۰ کسان ووژل او ۵۰۰ زره نورکسان يې مسموم کړل. د دغې سختې تراژيدي په څلورمه کاليزه کې د بهوپال اوسيدونکي د تور و جنم وسره او د داسې شعارونو سره چې (( يونيون کاربايد )) - قاتل دي د کارخاني د روزاري ته راغلل. اوس د پېرشميرتحقيق کوونکوله خوا مشخصه شوي چې بد بختي د ماډوراې ملي د سترشزکت د اداري په تصورمنځ ته راغله. هيجاني حلکو په بهوپال کې تراژيدي (( وړ وکي هيروشما )) ويله. هغمی د بشریت په عدد اميراليېزم د سختو جنايتونو په قطارکي راوستله. له سانحي څخه زروسته څلورکاله تير شول. مگر د بهوپال تراژيدي يادامه لري. نن ورځ ۷۰ زره تنه چې د - سخت زهرجن گاز څخه يې صدمه ليدلې. د ساکنېلو سکي عصبی سيستم پښتورگواوخيگر د مختلفو مرسونوله امله زخونه کالي. د هند دولت او مختلف ټولنيزخير په سازمانونه زماننو بهوپاليانو سره لېره مرسته کوي.

پاتې په (۱۹۴) مخ کې

ايووسلم خوارسانى د خراسان لوى سرلښکر او زره ورتومانده ان وو. هغه د خلافت د ټينگولو او د اسلام د خپرولو په خاطر سترې مبارزې او جگړې کړې دي. خو په عين حال کې هغه يوازاد پخواه او وطنپرست شخصيت هم وو. خليفه منصور د وخت زمامدار د - خراسان په سيموکې د ايووسلم له قدرت څخه ويره پيدا کړه او د - هغه د زياتو څو د متونوسر بيره د ايووسلم د وژلو په تکل شو. د دې داستان يوه لېره لنډه برخه راغلبو. (( ايووسلم د مداین خواته رهې سو. چيرې چې د خليفه - منصور لښکرگاه وه. د (۱۳۲ هرق) د برات په ۲۵ دسه شنبې په ورځ د مداین په روميه کې د خليفه منصور لښکرگاه ته ورسيد. منصور دى ولمانځه او د اې دې ورکې ورته وې ويل: (( نن شپه راحت وکړه، حمام ته ولاړ سه د سفر ستر پسا ليري کړه او سبا بياراشه ))

بله ورځ خليفه منصور څلورتنه خپل ساتونکي د هغوى د منبر عثمان بن نعيك سره چې په هغو څلورونوکي شيبب بن واچ مرو - رود ي او ابوحنيفه صرب بن قيس هم وو د خپل تخت د پردې شا ته پټ کړه او هغو ته يې وويل: (( هروخت چې مالاسونه وټکول تاسې راوړئ او ايووسلم په تور ووهئ )) ايووسلم چې د ريارته ورغسې ودريد، منصور د ده توره مخينسې وپوښتله چې هغه وگوري، ايووسلم خپله توره له غاړې وويستله او د منصور په مخ کې يې کښېښودله. منصور پوښتنه مخينې وکړه: (( دا تېخ زمانا کا عبد الله دي )) ايووسلم ځواب ورکړ: (( هو يا اميرالمومنينه )) منصور وويل: (( دا تېخ زمانا سره بناييزي )) بيا يې نوبه سپکه او تنده لهجه ده ته د ايووسلم پرچايد (( ابو - مجرم )) خطاب وکړ او ورته وې ويل: (( يادانه وې چې په لښک کې دې خپل نوم زمانا زمانه د مخه راوړي. دا لاشه چې زما خور (( امينه )) دې غوښتې وه چې په دې وسيله دې خپل پخوان د عباس زوي عبد الله ته منسوب کړي و او ولې دې د کثير زوي سليمان چې زموږ له مخکښو ميلغانو - څخه ورواړه ))

## د نباتاتو په واسطه معالجه

اکتو مصرمان کوشش کوي چې د ناروغ په وخت کې تر - مسکن اندازې پورې د کيمياوي د رملو له استعمال څخه ډډه وکړي. کله چې کوم مصري ته کوم ناراض پېدا شي، له هرڅه نه لمړې د سپين مشهور عطارته ورځي، عطاران هغه څوک دي چې د خوشبويه او طبي نباتاتو په واسطه ناروغ تر تداوي - لاندې نيسي. ويل کېږي چې د دغه ډول -

حرفوی عطارانو شمېر ۵۰۰ تنه اټکل شوی دی. د عطارانو محبوبت له دې کبله زيات دی چې د هغوی مسلك پدغه هېواد کې ډېر لږ - غوښتي. مهمه داده چې د عطارانو د رمل د ډېرو زياتو ناروغو په تداوي کې مرسته کوي. په ځانگړي توگه د گېله ي - پښتورگو ه شکريه استم - ماتيزم ه ارتوز او غنځي نورو ناروغيو په تداوي کې ډېر اغېز - من ثابت شوی دی. د عطا رانو په واسطه معالجه د غريبو او بې لپرو دواړو - پاتې په (۱۸۷) مخ کې

# سمنډري ژوی او کيمياوی مواد

د (دې) شته دې اولکه چې هغوي به کومه ناروغتيا اخته کيږي، د هغوي د بدن انتی باډي مواد به مکررونو تاثير کوي، میکروبونه له منځه وړي او کوسه کب بېرته خپله روغتيا ترلاسه کوي.

خپر نو ثابت کړېده چې د کوسه کبانو په خپلگر کې يوه زياته اندازه کيمياوي مواد شته چې د زړه - ناروغو علاجوي بلکه د زړه هادي حرکت او نور مال فعاليت هم اعاده کولای شي. همدارول د ((سگه ماهی)) خپلگر هم مخصوصاً د - سرطانی ناروغو د علاج لپاره - ښه ثابت شوي دي.

وايي چې يوه ورځ په سره سمنډري کې يوهادي کوچنی کپ د ((کوسه کبانو)) په بند کې واچول شو. کوسه کبانو هر هغه يوځل يوځر هغه يی لکه يوه

بحري ستور په ارگانيزم ترسره - شوي لاسته راوستل شو. د اهل درمل د پيرز د انسان د بدن زخمونه جوړوي او يی له دې نه چې جانبي منفي تاثيرات ولري د انسان خپلگر له ناروغو ژغوري او په يوه چټکيا يی فعال ساتی.

همدارول د سمنډري خپر نو پوهان عقیده لري چې ((کوسه کبان)) يوه داسې خپلگر تيالري چې د هر ډول ساري ناروغيو په وړاندې يو خاص مقاومت ښی او ساري ناروغي اصلاً په دغه ډول حيواناتو تاثير نه کوي او که چيرې کم وخت د هغوي د بدن کوم بخاي زخم پيدا کړي د پيرز بېرته جوړ کيږي.

پوهان عقیده لري چې د ((کو- سه کبانو)) په وينه کې په پراخه اندازه ((انتی بيوتيک)) او ((انتی

نډي نيولی دي له دغې مجلس خڅه د طب په برخه کې محنتی - خپر نی دي چې په دې وروستيو وختونو کې يی خپلگر يی توجه بخان ته جلب کړي ده.

په شوروي اتحاد کې هم بحري اوسمنډري خپر نوته خاصه باطنزه کيږي اوله د پيري مودي راهيسی د سمنډري قوتونو د خپر نو شعبه په سمنډري خپر نو بوخته ده. هغه شوروي خپر ونکی او پوهان چې په دغه څانگه کې د خپر نی او تحقيقات په کار بوخت دي عقیده لري چې له يوشمير سمنډري پيداوارو څخه داسې دوا او درمل لاسته را - تلاي شي چې له کيمياوي درملو څخه زيات ښه او همدارنگه بس ضرره او کم ضرره درمل دي. يوه دغه ډول درمل د پيرز او دواو مغلقو خپر نو په نتيجه کې چې د

سمنډرونه په خپلو پراخو لمنو کې د پير ارزښتمن ژوندی او غميز ژوندی شيان لري چې يوه زياته برخه يی لاتراوسه د انسانانو له خوا نډي کشف شوي. په سمنډرونو کې پرکبانوسر بيره ډول ډول ژوندي اجسام شته دي او همدارنگه د غير حيه اجسامو په لړ کې له مالگو څخه نيولی بيا تر تيلو او رازاز - معدنی پيرز پورې د سمنډرونو په سينه کې له پيرز پورې پراخه پراته دي.

تراوسه پورې د نړي د بيلو بيلو برخو تليلو هيوادونو پوزيات شمير پوهانو او خپر ونکو په سمنډرونو کې يوشمير تجربی ترسره کړي او ځينی مواد يی تر آزمايښتونو لا -

باتی په (۱۹۶) مخ کې

سپوږمې

د ادريس پوښوډاګري

## د شوروي اتحاد کومپنۍ مصنوعي

د امریکا په متحده ايالاتو کې دغه تصدير د هرې ورځې په جريان کې په ميليونونو ځلسي تکرابيزی:

د کورځواند په لويه اميد واری او په دی هيله چې گوندی د خپل کومه خوز دوست او پانژ - دی خپلوانو څخه به لپک ترگوتو کوی خپل پوستي بکس پراخيزی خويال معکس له پوستي بکس څخه په لسگونو اغلا ناتی پانی او کارتون په راچه کېزی دغه پانی د بېلا - بېلو خدمتونو او فرمايشونو په باب معلومات وړاندی کوی.

د مثال په توگه ځنی بس گپوری بهی هغی شرکتونه سو و غړو له پاره د منی اوحتس د پنځو - لود چارو اړونده اداری دنړی څخه د و داغ کولو په وخت کې د ښو مراسمو د تامين په باب

باته په (۸۷) مخ کې

د شوروي اتحاد کازمیکي پوهانو او خپر ونکو له پروکلونورا هيسی هڅه کوله خو کولای شي بهرنی فضات لاره خلاصه کړي او د - کيهان په پتو اسرارو پخوانوسه وپوهوي او د امکان په صورت کې له بهرنی فضا څخه د انسانانو په گټه سوله ايزه گټه وکړي.

په ۱۹۵۷ کال کې شوروي پوهانو په خپلی دغی هيلي پريالتي شول او د لومړي ځل لپاره يی يوه مصنوعي سپوږمې چې (سپو - ټنيک) نوميدله اړتول وزن يی ۸۳۱۶ کيلوگرامه و. فضات په وټوله.

د دغی مصنوعي سپوږمې مار - نفاع له ځمکې څخه ۹۴۷ کيلومتره وه او د ۹۶۱۷ د قيقو په اوز د وکی

ی وکولای شول چې يوځل د - ځمکې پرگرد جا پيره وخرځيږي او د ري میاشتی وروسته بېرته د ځمکې فضات را نښته.

د شوروي اتحاد د ویمه مصنوعي سپوږمې چې د لومړي ځل لپاره يی پيژوندی موجود بهرنی فضات له ځانه سره وپور د ۱۹۵۷ کال د - نوامبر د میاشتی په دريمه نيټه فضات وټول شوه. د دغی مصنوعي سپوږمې وزن ۸۳۰۵۰ کيلوگرامه و. اوله ځمکې څخه يی ارتفاع ۱۶۷۱ کيلومتره رسيد. د دغه مصنوعي سپوږمې په ۱۰۳۷ - د قيقو کې يوځل د ځمکې پر شاوخوا خرځيدله اوله پنځو میاشتو وروسته د ځمکې فضات بېرته را -

باته په (۹۶) مخ کې

# ویگان باید

نگوکی را بنویس در سال ۱۹۳۸ در (لیورپول) کینزاده شد و در کالج دانشگاه ماک ری ری در دانشگاه لیدز تحصیل کرد.  
 او به حیث یک رمان نویس آثار دیل را نوشته است.  
 گریه نکن، کودک، دریای میانی، یک دانه گندم و گلبرگ های خون، هفتمین سال نگوکی مقالات و نمایشنامه های بسیار نوشته است.

تروی تروی نشسته و کودکش را چشمان شگفتی زده و دهان های باز در اطراف او نشسته و به بانته ها برداشته های او درباره مردس گوش میدهند، او مرد خود را بدست آورده بود، از همان گونه مردانی که آرزو داشت، اما ۱۰۰۰ اما ۱۰۰۰ به رنگ برای او چیزی نداده بود، او به نهاد، مهل و امید زنی باخ نداده بود، آرزوهای بزرگش همین شده بود.

یک حسادت سوزنده در او بوجود آمد، او از معاشرت با سایر زنهای (ا ریج) و همب سان از نفس شفا بخش با کودکان کنار میگردید، آیا زنها مردها و کودکان علیه او دسته می را تشکیل نداده بودند؟ آیا آنها بسوی همدگر چشمک نمی زدند و به او اشاره نمی کردند آنچه او میخواست این بود تا خود را در دنیای خود زندانی کند.

حتی تجربی دوست دوران دوشیزگی او که عروس کرده بود و در همان هیچ مهیبت ناگهان دشمن او شده بود، حسادت نهوکا بی مانع میشد تا او را ببیند و با آنطور که رسم بود حد از زایش از او دعوت کند، نهوکا بی چیزی درباره کودکان تجربی میداد، به اینگونه می بینید که خسته گی او به ساعت قبل ارتباط نداشت بلکه خسته گی مترکم طول زنده گی او بود.

نهوکا بی چند مصرعی را که در او همیشه عاشق خواندن آن بود بهاد داشت:

زنی بدون یک کودک، یک کودک

باید نیاز داشته باشد

خستگی را احساس کند، پنخسته گی را

زنی بدون کرد نباید تنها باشد

بسر خدا او را چه امروز

نهوکا بی آهی کشید و به کلیه گلهای خوش-حایکه از باسردن مدت درازی زنده گی کرده بود نگاه کرد، نظرن آنکه آن سرود را مادرش برای او خوانده بود، شاید او نفرین شده بود، شاید

نهوکا بی پار بزرگ هفتم را که بر پشت ناتوانش حمل کرده بود، بسه زمین انداخت، با و بر زمین سخت، برون از دروازه کلیه، چوبی او با سرود او فرور پخت او چند ثانیه باد استهای نعل بر کرایستاد و بعد روی بار نشست، آه عمیق و بیعی کشید، این خوب بود که دو سواره به خانه برگشته بود، این خوب و شرمین بود که بعد از یک روز سخت که مثل الاغ کار کرده بود شب استراحت میکرد.

او سراسر زنده گی اش را کار کرده بوده و کار کرده بوده و هیچ رفتی برایش راحت و آسوده گی نیاورده بود، او این شهوه را به متهمین را برای پنهان کردن و کنار گذاشتن ناامیدی ها و ضعیفیش میداد، اما موفقیتش اندک بود، زنده گیش بی معنی به نظر میرسید، هنگامیکه آنجا نشست و نگاه بهحالی به نضا انداخت و اتمام جسم دروان خود راخته احساس کرد، او میداد که بیومشند، فقط چند هفته پیش تصویر خود را در آینه دیده بود تا فقط در باید که توده موهای سیاه انبوه گذشته اینک بادو، سه رشته خاکستری رنگ سوزن شده است، او لاسر زنده بود و بالاخره سوگند خورده بود که باردیگر آینه نگاه نکند، بسیار بیرون اولاد، این بروشانی بود، این غیر قابل تصور بود، او این را از زمان بسیار قبل بطور جسم میداد، این وقتوف، و معنی این آگاهی برای او با موفق احتمالش اش دردی برای روح او داده بود، کم اما سده، ناامیدی و احساس یک ضایعه، جبران باید بر در مغز استخوانهای او میلو لید و به آهستگی او میخورد.

این یک نوع ناامیدی و از دست رفتن ایمان در زنده گی آدمها بود که به کسی روی میدهد که رویا های نیرومند و توهمات بزرگ او، که همه زنده گی را به آن منوط ساخته است، به واقعیت نه پیوسته است. نهوکا بی آرزوهای بسیار میداد، اما مرکز بلا تمهیر آنها همیشه داشتن اولاد های بسیار بوده است، از همان آغاز، او یک مهل داشت که عروس کند و اولاد داشته باشد، او همیشه خود را مانند زن با به سن گذشته می میدید که شبها نه با شهرش در کنار آتش

# داستان کوتاه

از بیاک بوده است؟ اما آنگاه شوهرش او را نزد شیخان سپار سرد بود و هیچک از او گریه و افسوس در مان نتوانسته بودند .  
 ناگهان دردی که قلب او را انباشته بود آن گرفت ، رنج او را فرقه ساخت و تا گلوش رسید . این ( چیز ) را نصیحت داشت . این چیز را او را خفه میکرد ، او را میکشت ، این ( چیز ) بی نام بر او سنگینی میکرد .  
 نهو کای برخاست و با شتاب شروع کرده در روشن از کلبه اش را از بیخ او میرفت اما عهد انست کجا ، مثل موجودی بود که به پس رانده میشد .  
 اینک چشم آتشی آفتاب در بلندی های آسمان دور راه استراحتگاه خود نگاه میکرد . اما زن با شتاب از کلبه اش دور میشد و قادر نبود که بنشیند و با استراحت کند . آن ( چیز ) او را مجال ( اجازت ) میداد .  
 زن از سر بلندی های پهن رفت ، او همی چیزی را احساس نکرد و ندید ، زمین های باریک مزارع که تا پایان دوره امتداد داشت و با جنگل رفته با حاشیه بندی گردیده بود ، در برابر او پدید آمد .  
 بود ، ز نهایی که بسوی خانه روان بودند دیده میشدند که از شیب با بارهای متنوع بالا میروند ، تجوی در میان آنها بود ، نهو کای گونه عمدی به باقیه سابقه یک غنچه از آسمان اجتناب کرد ، او از میان مزارع گذشت و بزودی به دوره رسید ، با احتساب از راه هموار ، از میان بسته ها گذشت ، خارها گوشت او را باره کردند اما از انتشار به پیش رفت و با نهور راه خنجر را از بیخ رخنه های کوچک و گیاهان خزه در زمین به پس گذرد .  
 چنین به نظر میرسید که وحشی بودن این محل و فضای متروک بی جمعیت آن تنها با حالت پروانه وار او هماهنگی دارد حتی حال نیز او را در فمید که به کجا میروند ، بزودی او خود را در قسمتی از جنگل یافت که قبلا هیچگاه آنجا نیامده بود ، هیچ بوتری در آنجا نی نی تا بهد و آسمان غلوی به نظر میرسید که تمهیر میکند ، چون جنگل سپار انبوه بود ، او دیگر ابرهای متسم را نمی دید او برای نخستین بار با تردد از غرق شدن در اقصای اسرار جنگل ترسید ، اما آن -

بکشد .

انسیاط ؟ نه ، تمام دهکده کسالت آور نظر می رسد . چنین بنظر می آید که آفتاب با جنگام مرده است و کسالت خاکستری رنگ زمین را -  
 پوشانده است . باد سردی وزیدن گرفت و صداهای مغلط را در هوا چنین انداز ساخت ، آسمان صورت بر چهره و چروک بخود گرفته بود و ابرهای کوچک خشکین یکجا میشدند ، بعد صافه ، صافه و رهند کر کننده ، آسمان چنید و زمین در زیر پایهای او لرزید ، و درون آگاه باران باریدن گرفت .

او در آغاز بسیار بیصوت و بسیار در مانده بود تا بتواند حرکت کند هنگامیکه نخستین قطره های باران بر پوست او تاس کرد ، یک احساس تحریک کننده در درون او دید ، آری ! نخستین قطره های لطیف باران اثر تسکین دهنده بی دانت و احساس کرد که میتواند قلب خود را در برابر باران سرد بکشد ، او میخواست که چپ بزند و فریاد بکشد .

بها ! ایا باران ! مرا بشوی ، در مرگ سرد مرا بخوشان ! اگر باران فریاد گنگ او را شنیده بود با نیروی بیشتر می بارید ، تاس لطیف باران سیری شده بود حالا اگر او نمیخواست که در تری و نفاکسی بپرد ، باران او را با صوبه بسوی خانه اس می راند .

اینک او با تمام نیروی که در خود جمع کرده بود ، دیوانه وار میدوید او با اضطراب نفس نفس میزد ، چنین به نظر میرسید که تمام هستی اش در یک سازه متمرکز شده است ، سازه برای رعایی اش از باران سرد ، اما او سازه را ادامه داده نمیتوانست ، باران قوی تر از آن زن خسته و سرحال بود ، پس زمانی که به بلندی رسید ، تصمیم گرفت تا قسم بزند و خود را در باران رها کند .

و پس از آن ، او صدای لطیف اما گریه گون یک انسان را شنید .

غریزه زنانه او برایش گفت که این گریه یک غلط است . او ایستاد و به طرف چپ نگاه کرد ، باران اندکی فرو نشسته بود و گریه بوضاحت شنیده میشد ، صدا از انبوهی از بته ها می آمد . هدف او نزدیک بود ، برای او بکلی درد آوری بود ، و این لحظه سازه و دستگیری بود ، موقعی که ندرتاً برای مایه میسر میشود تا شایسته گی خود را به جهت انسان ثابت سازم ، موقعی نادر است این موقع می آید و اگر از آن استفاده نشود سبزی میشود و با را برای همیشه متا - سف می گذارد .

او سعادت خسته بود و کلبه اش در نزدیک او قرار داشت . در سن بقیه در صفحه ( ۸۲ )



( چیز ) بی نام او را با اصرار به پیش می راند و به چش ۰۰۰ صخره بلندی در جنگل قد برافراشته بود . این صخره برای مسافر خسته جالب به نظر می رسد ، نهو کای با لای آن نشست .  
 او آغاز کرد تا دوباره به فکر بچاید اما هنوز سپار سراسر به روح خسته بود ، به مشک نمیتوانست بگوید چه ساعتی است و با چه مسافتی راپاده آمده است ، صدایی نه بلند ، ایبا نحو اگرت به او گفت .  
 زن ، اگر ایضا چاهای خواص مرد مرگ براد پیت زن تنها ! افس - خواست می برد و همین حالا میخواست می برد ، از بیاختاریت و زور خود را بلند کرد ، ابرهای تیره ، با سر و تنهای هنوز بر او سنگینی میکرد ، الاخره تبسم گرفت تا خود را بسوی اقصای



کارهای بچه در اینستاگرام راه کم کرد  
بعد از شش ماه را خود را پانصد و سی  
انوشه پله دگروال بسود .



یونانی پنج ضلعی ( یا تعمیر  
پنج ضلعی که مقر وزارت دفاع  
ایالات متحده امریکا بیت کسبه  
افزون بردیگر وسایل ، بانزده  
هزار ترمینل کامپیوتر، هفت  
هزار و هفتصد و پنجاه عدد  
کلکین ، سیزده عدد لفت، نژده  
زینه محرت و یکصد و پنجاه  
زینه عادی، چهار هزار ساعت  
دیواری، ششصد و نود و یک  
شیردهن آب نوشیدنی ۰۰۰  
بست و سه هزار کارمند اجرات  
وزارت دفاع امریکا، بارکنگه موتر  
برای شانزده هزار موتر در اختیار  
دارند . ان ها روزانه نوزده  
از چهارونیم هزار بیاله تسوه  
مینوشند و روزانه به میلیون ها  
صحت تلفونی از همین تعمیر  
مخبره میشود .

خالوازد لچسیر نیست که  
عمارت درهم پیچیده چهار  
طبقه یو (مقر مرکزی قوای مسلح  
امریکا)) راملقات نمایم . میتوان  
آن را فقط در دو ساعت از نظر  
گذراند . بنا بر دعوت جانب  
امریکا یو گروهی از صاحبان  
جولن شوروی از ینتاگون دیدن  
نمودند . این صاحبان جوان  
در گرد همایی جوانان شوروی  
وامریکا درواشنگتن اشتراک  
نموده بودند . تون سید وروف  
که جز این گروه بود ، از خا-  
طراتش در ینتاگون صحبت  
کرد .  
چگونگی که با لباس رسمی  
مبلس بود از همان آغاز ما را با  
آگاهی عمه جانب ان همراهی  
میکرد . در ینتاگون ( در زبان

د هلیزه پس د درد هلیزه های پنتاگون  
 کودکی راه د نه اورد . وقتی ا لهر سیده ده  
 گسه لیا نکه اینجا امدم اصلا حامله  
 نبودم .

نیو دم  
 بحوالات آن تعمیر پنتاگون  
 واقعا یکه از عجایب است  
 مجموع طول تلم د هلیزه های  
 آن به سی کیلومتر میرسد ، عرض  
 د هلیزه های آن برابر با سترک  
 د طرفه موترو است ، البته که  
 اینجاموترها در زنت و آمد  
 نیستند ولی با بسکل ها راسی -  
 توان دید که درد هلیزه ها  
 از سمت همین آن در حرکت  
 میباشند . بسته رسانان  
 بابا بسکل های شان بسته  
 را به شعبات تقسیم می نمایند  
 مهمانان دانشی این د هلیزه ها  
 مالکان شرکت های مختلف  
 صنعتی - نظامی می باشند .  
 باد خول آنها این د هلیزه ها به  
 (( بازار لاهی )) تبدیل می شوند  
 در هر گوشه د هلیزه ها رکلام  
 های تولیدات اسلحه هایشان  
 راسی آویزده ، مدل تولیدات  
 اسلحه و یا خود اسلحه شانرا به  
 نمایش می گذارند .

ملاقات توپتیک از تعمیر  
 جالب وزارت دفاع ایالات متحده  
 برای تون سید وروف ود پگران  
 در همین جابه پایان میرسد ،  
 ملاقات جالبی بود حتی خود  
 امریکاییان گفته پنتاگون را  
 همسره یف سیاست زور و نظامیگری  
 استعمل می نمایند . ولی آمران  
 پنتاگون خود را (( بزرگترین  
 سازمان جهان )) تلقی می نمایند .  
 آنها بزرگترین رقم پولی را برای  
 معارف شان به دست می آورند  
 که از همین پول شرکت های بزرگ  
 تولید اسلحه ملپارد هاد الرعایه  
 می نمایند . پنتاگون خود مالک  
 ملیون ها هکتار زمین قرارگاه های  
 نظامی و میدان های هوایی  
 میباشد . در جوقات موسسات  
 نظامی امریکا افزونتر از سه ملیون  
 نفر کار میکند . این سه ملیون نفر  
 همیشه تمام قوت و استعداد شانرا  
 فقط به خاطر مسلح ساختن هر  
 چه زیاد تر ایالات متحده به کار  
 برده اند و به کار خواهند برد . که  
 از این زاویه دید تعمیر جالب  
 پنتاگون هنوز هم جالب و قابل  
 مطالعه است .



معاونین آنها و کمک کننده گان  
 شان تشکیل میدهد . قبل از سال  
 ۱۹۴۳ که تعمیر وزارت دفاع  
 افتتاح شد ، فرماندان ها همیشه  
 های رهبری وزارت دفاع در ۱۲  
 محل مختلف ایالت کولمبیا  
 ( Colombia ) تیت و ایسان  
 بود .  
 بدون رهنا حتما درین  
 این تعمیر راه کم می کنده ، عمده  
 در امریکا دو نگاه رادین مورد  
 همه یاد دارند ، اول در صورت  
 یک کاویای بچه ای است  
 در پنتاگون راه کم کرد ولی بعد  
 از ۱۶ ماه از پنتاگون راهش را بافت  
 و بیرون آمد ، حال اولیک کاویای  
 بچه نه بلکه دگروال شده بود .  
 نگاه دوم در مورد زنی است  
 که درد هلیزه های پنتاگون نزد یک  
 بود که طفلی بد نیا بجاورده ، وقتیکه  
 از او پرسیدند چرا به این حالت  
 اینجا آمده ، در جواب گفت که وقتی  
 که من اینجا امدم اصلا حامله

پنتاگون منطقه ای وجود ندارد  
 که از خود نلم ونمبر نداشته  
 باشد . بطور مثال اطاق کار  
 وزیر دفاع ایالات متحده دارای  
 نمبر ( 3E-880 ) میباشد .  
 این بدان معنی که منزل سوم  
 بلاک E د هلیزه نمبر هشت  
 ودروازه نمبر هشتاد ، در همین  
 نمبر یک سالون بزرگ کفرانس  
 هانیز میباشد که بنام اتاق  
 طلائی مسمی است .  
 بزرگترین وظیفه نظامی مارت  
 از امرلوی درستی های قطعات  
 میباشد . تحت این کمیته تمام  
 فرماندانان قطعات اردوی زمینی  
 بحری و هوایی تنظیم اند .  
 کادرهای رهبری قوای نظامی  
 در مکتب های عسکری مشهور همچو  
 ( Westpoint و Annapolis )  
 وامثال آن تربیه می شوند .  
 جنرال ها و فرمانروایان بحری را  
 رئیس جمهور نامزد می نماید ،  
 بخش دوم کارمندان پنتاگون را  
 ملکو ها یعنی ، وزیر دفاع ،  
 سکرتران دولتی قوای نظامی

تعمیر مظم الجبهه می به خاطر  
 دفاع حلقه می ساخته شده  
 (( ابر سنتر )) که نلم حویلی حلقه  
 شده ، داخل تعمیرات است  
 برابری ساحه یک میدان فوتبال  
 است . هر ضلع پنج ضلعی  
 ( هر بلاک پنتاگون ) به اساس  
 عقربه ساعت به نامهای E.D.C.B.A  
 یاد میشود . حویلی پنتاگون در  
 حقیقت یک بارک بوده که در آن  
 راهرو های باریک و در هر جای  
 آن چوکی های چیده شده .  
 در تابستان این (( حویلی ))  
 یک بار فعالیت میکند . که میتوان  
 از آن کوکا کولای سرد و همبرگر  
 مزه دار نیز خرید . در سال  
 ۱۹۷۱ این حویلی برای تفریح  
 مورد استفاده قرار میگرفت  
 در آن زمان درواشنگتن مظاهرا  
 بزرگ مردم علیه جنگ در ویتنام  
 جریان داشت و حویلی یاد شده  
 به قرارگاه قطعه نمبر ( ۸۲ ) -  
 محانظ در حال آماده باش میدل  
 شده بود و به عوض بار امروز یا شیز -  
 خانه های سیار برای سربازان  
 قطعه جابه جا شده بود . در



# آغاز شد

# تئاتر را قدمه و جویای

سماحه از حسينا حافظ



ممنونه ند. بانگران دستسه  
سائين قناد اشخاصي بودند که  
خود را با اشکال عجيب و غريب  
درمي آوردند و گاهي به شکل  
ديج و زماني به لباس بستي در  
مسالندند و از خود کارنامه هاي  
نشان ميدادند که مردم تحت  
تاثيرشان قرار ميگرفتند و با  
تائيد آن صحنه ها اوقات خود  
را پر از هيچان، سير ميکردند.  
اين وضع مدتي دوام کرد تا اين که  
هنر تئاتر به شکل پديده نسو  
ظاهر هنري از زواياي مخفي  
به روي ستيز تئاتر آشکار شد  
واين جهان درست قارن حصول  
استقلال افغانستان بود که  
يکديسه از همين بانگران به  
رهنماي جبار و سلم مصروف به  
ارتگان بود و هم جمع شدند  
و بعضي داستانهاي عشقي  
و کارنامه هاي جنگ ايران را در  
چند برده، روي ستيز آوردند.  
وازهين زمان، مفکره تئاتر در  
بين مردم پيدا شد. اولين بار  
در سال پنجم جشن استقلال در  
زمان سلطنت غازي امان الله به  
بقيه در صفحه (۸۶)

ديگر نيازي هاي مذهبي  
نيز ايجاد کردند. اين همبازي  
ها و مراسم مذهبي به معنای  
امروزي، تياتر نبود که اولين  
بار به شکل ترائيدي و کهد ي  
درشش قرن پيش از ميلاد مسيح  
در شهر آتن در يونان باستان  
با به عرصه وجود گذشت.  
هنر تياتر از چي زماني به  
اين سو در کشور مارا پيدا کرده  
استه و چرا آن گونه که توقع  
ميروند درين جايه جاي نرسيد  
است؟

- هنر تياتر در افغانستان -  
به ویژه در کابل نخست از صه  
خواني ها و سپس از هنر نطيس  
هاي سائين قناد آغاز ميشود.  
در کابل قدم، قصه خوانتها  
شهران ملي و سادو ها بودند  
که در شهر بازار، در باغها  
و ششگاه هاها در جمله هتا  
و جشن ها قصه هاي قهرمانان  
اسلام و داستانهاي عشاق -  
اسطوره ي چون ليلى و مجنون  
شهرزاده ستاره وام و خذرا، -  
نجمان خاک و غيره را با آب و تاب  
بجان ميکردند و با سردست  
و حرکات خود صحنه ها را تشهيل

براي اين که درباره بهينه  
تياتر، آگاهي بهتر و بهتري  
به دست آورم، سراغ يك تن  
از هنرمندان درمين تياتر کشور  
را ميگيرم که تحصيلاتش در  
سويه دکتری درين رشته  
به پايان رسانيده و کار کرد هاي  
درين فن در داشته است.  
نخستين پير عظم را باوي اين  
گونه درميان ميگذايم:  
- بهتر است سخن را درباره  
پيداي هنر تياتر، آغاز نمايد؟  
- اگر در تاريخ تياتر جهان  
بظرواند ازم، به روشن ديده  
ميشود که اين هنراز زمان هاي  
بسيار کهن آغاز شده است،  
تاريخ تياتر، به زماني ميرسد که  
انسانها سخن گفته نميتوانستند  
اما به رقص هاي دسته جمعي  
و بازيگري ميپرداختند که يکس  
از قدمتشين وسايل مفاهمه  
و بيان بين ايشان 'ايما' ها و حر-  
کات بود و حش گفته ميتوانيم که  
رئيسيک از عوامل ابتداي تياتر  
است.  
که عمين رقص واداه  
آغاز هنر تياتر در جهان قدم به  
شمار ميرفت و بعد ها با پيدايش  
مذاهب در مصر و بابل و نقلها

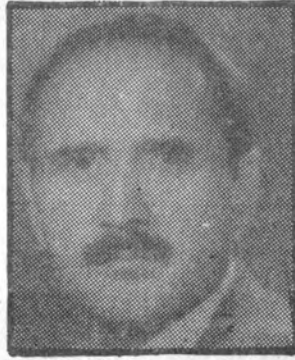
## گفتگويي با داکتر نعيم فرخاني

### برای رشد سالم هنر تياتر بايد مرکز واحد تياتري تاسيس کرد

اين هنر، در کشور ما از سالها  
پيش، راه باز کرده و هنرمندان  
درزيده يي، دروس هنر چهره  
بر افروخته و قد بر انرا شسته  
اند...

تياتر - اين هنر زيبا -  
ممتاز و عيبي انسان اوليه  
است که همراه بهشرفت علم  
و تخنيک بهشرفت کرده و اسرديز  
به ايج خود رسيده است.





## قفسلی بروردگان خاکستر...

مرايي آشنای لحظه های دوردست کور!  
که از آن اوجهای برقی نیونگ  
چنان وارسته و خشوری نشسته بر بلند اورنگ  
ز رازبوش خورشید میخواندی به گوش زنده گی، افسانه بیوند  
و ذهن شهروندان با سپاه (( لحظه های سرخ ))  
ترا تا کوجه های روشن خورشید میراندند  
و نامت را به سان مهره بی برگردن آوازه های شهر میبستند  
و من بیهوده مینداشتم با خود، که در هر گام  
تلاش شهروندان تا شطاند پشه ات جاریست  
که تودر لحظه بیوند با آتش  
فراز چوبه های خشم  
زنو آن پرچم جرمینه را باد ستهای خویش میبستی  
نمیدانم از آن دیروز تا امروز  
مرايي آشنای لحظه های دوردست کور!  
کجا در سنگلاخ تیره افسوس  
ترا سم ستور راه و آراز کار افتاده؟  
و دستان که امین خامشی با پنجه فریاد  
ترا آن پنبه هاد رگوش بنهاد؟  
که این گونه تو خاموشی  
چولبهای به هم پیوسته یک سنگ  
و ناقوس بلند آفتاب از برج  
طلوع زنده گی تازه بی رامیزند فریاد در هر دنگ  
چرا این گونه خاموشی؟  
مگر آن اوجهای برقی بند ارکورتو  
ز آهنگ رسای برج از مشرق  
به دشتستان سنگ آگین شبها راه بگشود.  
و دستان که میگفتی  
نیاز تشنه گی با فهاراتاد یا رود باران میرود با شوق  
دریغا تشنه تراز تشنه گان باغ  
فرو بر ساقه پژمرده اندام خشکیده  
و نامت مهره مرجانی رخشان  
که روزی بر بلور گردن آوازه میرخشید  
و بر قش لاله حسرت درون سینه هامیکاشت  
کون قفلیست بر درگاه بی بنیاد خاکستر

# شاخه بي از جنگل خورشيد ...

د فېښتگور دوه شعرونه



ايا انبوه سرگردان!

نشسته خسته گان بر ساحل بن بست -

شما آيا نيمد انيد!

که آن جاکودک روح شما در کوجه هاي ترميمينالند

ود بياج سپيد التماس خویش را بقرامت فریاد ميوشد

شما آيا نيمد انيد!

که آن آواره فناک

نشان روزن معراج را برد خمه هاي خاک ميچويد

.....

شما آيا نيمد انيد؟

ايا انبوه سرگردان!

که دستي از پارا برهاي تيره چرکين

چنان خصمانه دريك لفظه کوتاه

بلور روشن مهتاب را بر پرچگاه آسمان بشکست

که شب اين گزله مار - اين افس نيرنگ -

کون در خواب راحت خواب فتح آشيان نور ميپيند

.....

شما آيا نيمد انيد؟

شماي رهروان جاده هاي پرغبار باد!

که آن جا از فراز تپه زار مرد ريگ تيره تاريخ

نشان برجهاي آذرين سرزمين صبح بيد انيست

و آن جا هيچگاهي هيچ

بهارانه شکوه سبز

د رون جويبار نازک رگهاي گلهاي بياباني کسيچوشد

.....

چرا بيهود انگاريد؟

نشسته خسته گان بر ساحل بن بست -

که دريا از زندگ موجها خاليست

چي ناپاکيزه بنداري

که تنهاميتوان آن رابه سان دانه بي در سرزمين مرد افسانه گان ياشيد

.....

شما آيا نيمد انيد؟

شماي ازگرنه باد هاي سرد آزرده!

که از آن سوي درياي کبود نيل

کسي با آن عصاي سبز خود در دست مي آيد

ومن آسوده از ترديد ميدانم

که درستان بلندش شاخه بي از جنگل خورشيد مياشد

و فریاد به خشم آلوده هرموج - موج نيل

به گوش من هميگويد

که او اکھون درون وادي ايمن

د ران سرماي دهشتناک جانفرسا

براي دانه مرجاني آتش

ره دوری به سوي نخل - نخل نور بپريد -

.....

زما د ژوسل ژوسل ز ر ه  
ا وزخصي د همن مهر  
زما د مستوشاهرو د جنون غر وند ي  
زما د ژوند د سوي لوي کاروان  
زما د دې مغروره سر

او  
دې بي باكي جواني  
د ارمانونو جلب

زما د زړه لاس کي د ي  
زه لکه پتې سترگي  
زه لکه روڼد به نظر

زه لکه کون به فوز و  
زه لکه شل به بينو

روان به زړه بسې يم  
خه چې زما زړه بي مني  
هغه زه هم منغه

خه چې غندي  
هغه زه هم غندمه  
زما د ژوند زما د هيلومهر

زما د زړه لاس کي د ي  
چرته چې پسي  
زه ورسې روان يم -

## د روغ

ستاد چم او ستاد کلي  
ماشومان دې که فتیان د ي  
زما پل پسه کانسو ولسو  
اوس له ويري اوله ترهي  
ستاد پيدن کولس نه شم  
ستاد شولنه و په سره مينه  
زه بي نوم اخستس نه شم  
اوس خود ا راته د روغ بنکاري  
چسپ دا محسې محسې واپسي  
مينه سره شهيدل د ي  
مينه اورکسي موزيدل د ي

# ستاره‌های قلمی انیل کیور گریزان اند

حاجی محمد کامران در این تازه‌گیه در فلم الماسیما نقش ایفا میکند. سناریوی این فلم توسط خالق علیل و واحد ژوند نوشته شده است. کارگردانی آن را خالق علیل به عهده دارد. این فلم که با فلمبرداری قادر ظاهری تهیه می‌گردد از طرف افغانستان در نوامبر ۲۰ ملی متری رنگه تقدیم می‌شود.

حاجی محمد کامران می‌گوید: کارگردان فلم درین روزها سناریوی فلم را برایم سپرده است و من می‌کوشم تا نقش خود را تحلیل و آنالیز کنم و درسی کوشش کنم که بتوانم از نقش که برایم سپرده شده موفق‌تر باشم.



دانت امرتاسنگه از عهد و نقش هاینر به خوبی بد رمیشود دیگر قرار داد فلمی را که با امرتاسنگه همبازی باشد، به ساده‌گسی امضا نمی‌کند. هنگامیکه یکی از فلم‌های انیل کیورنا کام می‌شود اتمام سخن‌های وارد و رایسه دوشه بیروین فلم می‌اندازد و بیروین رایسه تنهایی ((نمه وار)) ناکامی فلم می‌خواند.

انیل کیور می‌خواهد هر وقت او را کدام هیروه همبازی است در سراناز فلم وقتش چهره‌ها معرفی می‌شوند اول نام خود نرنه کرگردد چنا - نچه در فلم‌های جوشیلی، کرماو فلم‌های شترت دیگرتر از همین طرز برخورد کارگرفته است.

نظری به فلم مستراند یا می‌اندازم درین فلم انیل کیور با سری دیوی همبازی بود، انیل کیور از همبازی زی‌بودن با سری دیوی هر اس دارد چه اویت ستاره به شهرت

بعضی هیروین‌های سینمای هند انیل کیور را جوان خود پسند و کینه برور می‌گیرند، خود - پسند به این علت که او بردانت هیچگونه رقابتی را با کسی ندارد او می‌خواهد با دانش کامیابسی هر فلمش را خود نرنه تنه ایس نصیب شود.

(( صحبت )) در قطار فلم‌های آغازین انیل کیور فلمی کامیاب به شمار آمد، و چیتا درین فلم همبازی انیل کیور بود و هنگامیکه اینجا و آنجا تعریف کار خوب و چیتا درین فلم به گوهر می‌رسید، انیل کیور آزرده می‌شد و بعد از آن هرگز با و چیتا در فلمی ظاهر نشد.

همین معامله با (( امرتاسنگه )) نیز صورت گرفت پس از فلم (( جمیلی کی شادی )) مردم و صاحب نظران کار امرتاسنگه را نسبت به انیل کیور پسندیدند و از جانب هم امرتاسنگه برای اولین بار خوب درخشید بود اما باز هم انیل کیور آزرده خاطر به نظر می‌رسید و وقت

## نقش خود را یافتم

جعفر نواس در مورد نقش جدید خود چنین میگوید:  
نقش جدید من در تیاتر تلویزیونی به نام سمول قانونیت است.

با او اول است که توانسته‌ام در قالب نقش خود، خود را یافته‌ام چون با هنرمندان موفق همبازی هستم فکر می‌کنم که نقش خود را به عهده‌داران و تاحدودی آکشن‌ها و رول‌ها را حفظ نموده‌ام و روی آن میتوانم حساب کنم.



جعفر نواسی

به نمایش می‌آید. اکنون در تازه‌ترین فیلم سینمایی (( کجرا )) بار دیگر می‌رخشد. با زهم در سن کراکتر اولی - نقش به نام (( سلیم )) جوان جسور، لیونیک در مسییر زندگی عشق و محبت او را به با پدری و ایثار در برابر بی عدالتی و ظلم، نیرو و شجاعت میبخشد. درین قلم او با ارایه صحنه‌ها برتری و توانمندیه عشق و محبت را در مبارزه حق بر باطل به اثبات میرساند.

## فیض در آرمان

فرید (( مینر )) از جمله جهره‌های شاد و موفق سینما و تلویزیون کشور است که جهره انفرادی در فیلم‌های سینمایی و تلویزیونی دیده‌ایم. فرید فیض در فیلم سینمایی (( آرمان )) کراکتر مرکزی را بعد و اثر دارد این قلم به روی پرده سینما

## چو کیدار

حمیل کریم بورکه از جمله‌ها همیشه‌های خوب تلویزیون و سینمای ما شد. در زمینه «پیشینه» کار کرد های بیشتر است.

— اگر چه پیشینه کار زیاد در عرصه سینما ندارد، ولی خیلی علاقه‌داران نقش کراکتر را که به من سپرده می‌شود، با تمام هو نیاری، خوب بازی کنم. اولین فیلم من تلویزیونی بود به نام — (دلبره لور)، سیر در فیلم سینمایی به نام (زمین) نقش کراکتر را به دوش گرفتیم و در شمار بازی‌ها نمایشه‌ای اداره، هنر و ادبیات تلویزیونی نیز از نمودن تا آن که در فیلم تلویزیونی (( نقطه )) نیز نقش

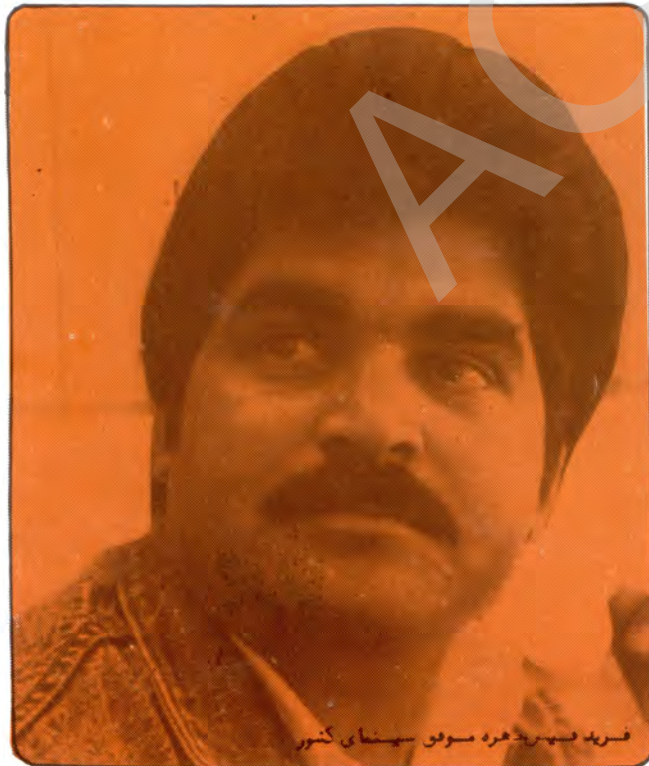
تیپ ویلندی قدم من مورد بسند کارگردان فیلم محترم (فقیر نیسی) قرار گرفت و کراکتر مرکزی آن — (دریاب) پایه شوخی بیجه‌ها (بابه لنگه دراز) را به من سپرد و تلاش و زحمت کارگردان بود که توانستم در قالب نقش فرق شوم و آن را دریافته به اجرای تمثیل بپردازم.

او در برابر پرسش من بگریی پاسخ داد: — به کابل تیاتر نیز مدتی در تمثیل تجربه پیدا کردم.

در فیلم سینمایی (( سقوط )) که فیلمنامه نویسر آن محترم انجنیر لطیف و کارگردان محترم فقیر نیسی میباشند، من نقش (چو کیدار) را به دوش دارم. امروز قلمبرداری در همین نزدیکیها آغاز می‌شود.



حمیل کریم پسر



فرید فیض جهره موفق سینمای کشور

## در سمبول قانونیت

عزیزی که متفاوت است و من از هنجار نقش‌ها خالی نمی‌نماید. به نظر خودم تا به حال قسمی که لازمست در نقش مذکور خود را نیاید. فته‌ام شاید در وقت میزبانان با حرکات و ژست‌های مخصوص که باید اجرا کنیم از رتبه دایرکتور قبون شوم. و یا بتوانم رول یک خانه سامان استنداره جورابه خوب اجرا کنم.

ف. عبادی:  
در تیاتر تلویزیونی جدید به نام سمول قانونیت که نوشته شده و دایرکت استنداره سید است نقش یک خانه سامان را که به بارش اداره ارتباط دارد و به اصطلاح تریه شده رئیس دفتر است ایفا می‌کنم.  
درین تیاتر نقش را که برایم داده شده با دیگر کارهای





هنگامه اوازخوان موفق افغانی است که قبلاً  
در آلمان ندرال زنده گی مینمایند چندی قبل  
وی با احمد ولی ازدواج نموده بود ولی اخیراً  
از او جدا شده است .



# عارف پنهان

و عبدالله الرحمن

پیش



محمد سپاهیان



۵/۳

# عشق برای همیشه

رشی کپور

این مصاحبه دلچسپ را بخوانید

گمی کتک



\* چه چیز یک دختر ترا جلب میکند ؟  
 - ساده منی و چشمان او .  
 \* خاطره شماره ۱۰۰ چیست ؟  
 - وصلت .  
 \* با کی میخواهی که ملاقات کنی ؟  
 - بسیار زیاد است ، نمیتوانم مشخصی بنمایم .  
 \* چه آرزواری که خانم ات روی سنگ مقبره ات حک کند ؟  
 - (( در اینجا شوهر وفادارم آرا میدهد ))  
 \* یک ملاقات را چگونه برهم می زنی ؟  
 - هیچگاه ملاقات را برهم نمی زنم .  
 \* بهترین شیوه برهم زدن چیست ؟  
 - درد و آلام .  
 \* اگر با کسی دیدار داشته باشی و بول نزدت نباشد ؟  
 - از روی تقاضا میگویم که ببول ببرد از دست .  
 \* سی سال قبل با کی علاقه داشتی که ملاقات کنی ؟  
 - مد هوایا .  
 \* برای بازخست در چه وقت عاشق شدی ؟  
 - زمانیکه اولین بار خود را در برابر آینه دیدم .  
 \* بهترین خاطره خوش دیدارت چیست ؟  
 - دزدیدن پتلون کوتاه برادر د دوستم و باز کردن درزهای آن .  
 - زیرا من خیلی جاق بودم و آنرا باید از عقب کلان میکردم .  
 \* چرا عشق احمقانه است ؟  
 - زیرا در پایان آن خودت میدانی که چه احمق هستی .  
 \* بهترین هدیه عاشقانه چیست ؟  
 - بسته شدن خود با نیت تحفه .

ترجمه از رخسانه نجیب

\* شماره ۱۰۰ ترن نقطه در جهان کدام است ؟  
 - فرورفتن در نگاه های یکدیگر .  
 \* آیا عشق ترا تشبیه کرده میتواند ؟  
 - من تا هنوز نتوانستم واقعاً خود را بشناسم .  
 \* آیا درستان میتوانند عاشق یکدیگر شوند ؟  
 - بلی ، ولی عاشق ها هیچگاه نمیتوانند دوست همدیگر شوند .  
 \* آیا عشق کوراست ؟  
 - بلی .  
 \* آیا به اولین نگاه به عشق باور داری ؟  
 - چیز است که همیشه گرفتار آن استم .  
 \* چگونه می توانی که عاشق شده ای ؟  
 - من به عشق وفادار استم .  
 - بدین لحاظ من میدانم که طبیعت من چگونه است .

دنیاراحه ترمی بودم .  
 - چه وقت به دام عشق افتادی ؟  
 - به یاد ندارم ، اما بسیار دور پیش بود .  
 - من عاشق شده ام بدون آنکه خودم بفهمم .  
 - چه خاطره ماندگار و باارزش در مورد اولین عشقت است ؟  
 - شکستن شیشه که همه چیز با آن آغاز یافت .  
 - اگر در بند یک عشق ناآشنا می افتادی ؟  
 - تفاوت نداشت برای اینکه وی را ببرد یگر نمی دیدم ( زیرا سر د مذکور در پیش اقامت نداشت )  
 - چرا عشق همراه با حماقت است ؟  
 - برای اینکه احمق ها به دام عشق می افتند .  
 - بهترین هدیه عشق چیست ؟  
 - گسل گلاب .  
 - شماره ۱۰۰ ترن محل دنیا کدام است ؟  
 - تانزانیا ، بخاطر زیبایی آن .

- آیا عشق کوراست ؟  
 - مطلقاً اگر من آنرا دیده بتوانم بطور قطع برهم میزنم .  
 - آیا در اولین نگاه به عشق باور داری ؟  
 - قاعدتاً نه .  
 - چگونه می توانی که عاشق شده ای ؟  
 - خود را نسبت به حالت عادی - احمقانه ترا احساس میکنم .  
 - چه چیز در مورد یک پسر توجه ترا جلب میکند ؟  
 - شخصیت وی .  
 - کدام شیوه راه باز کردن به عشق مورد نظرت است ؟  
 - من هیچگاه اولین حرکت را نمیکنم .  
 - کدام خاطره رومانیک مورد علاقه است ؟  
 - لیکنند .  
 - شماره ۱۰۰ ترن اندیشه است چیست ؟  
 - شوتنگ در تخت خواب و ترک گفتن .  
 - با کی خوشداری که ملاقات کنی ؟  
 - سیلوستر استاون .  
 - چه فکر میکنی که دوست بجماعت به روی سنگ آهرا چه چیز را حکاکی خواهد کرد ؟  
 - حتماً معیبهترین عشق خود را .  
 - چگونه یک ملاقات را با یک بچه برهم میزنی ؟  
 - بگذار پیش خدمت به تلفون جواب گوید ، یا به سکرتر خود میگویم که من مصروف شوتنگ فلم هستم .  
 - اگر در ملاقاتی بول نزدت نباشد ، چه خواهی کرد ؟  
 - به خانه برمیگردم .  
 - ۲۰ سال قبل آرزو داشتی که کی را ببینی ؟  
 - راکوت سن رامن با این مرد مقبول



# شبانه

شب است. دم پرازهانه است. بهانه را دوست دارم چرا که شاید نمی از زنده هم رابسر ساخته است. من حرمیکم امتداد پت رنجم. من میخواهم در این امتداد در کنارشانه های گرمی تنی را احساس کنم و در تنگی ازلی بنوشم. من با توام. چه بان اگر گویم که: من شبان شعرهای توام. من شعرهایت را می نوشم من نزله ایست را می نوشم. مرا به این دیوان راه بده. آنجا که تو فرزند هستی. آنجا که توسانر شهر ناکجا آبادی و به سرزمین ناشناخته بی سفرمیکی پس تو خود شعری. من شبان نگفته. و ناشناخته های توام.

طرح

سوز

من منتظرم که مسافرم بیاید باره هایش، من به راه این انتظار دیده میکارم. آنجا گلی است که از تبار جاودانه های سیز است که خزان را دوست دارد اما نیکد جوانتر را به هیچ بهایی به آن بی مروت نمیدهد. آنجا مسافری است که شب های با تو بودن را مسافردار ساخته است و اینچنانم. فریب شعر که به عشق مسافری دل بسته ام و مهاجر عزیز را انتشار می کنم. من شبان شبانه. شعرهایت هستم که پنهان از چشم آفتاب ربه های صحرایم. صحرای دل بزرگ. زفریاد شنوی دارم که اگر نبود چه دلجایی که در تنگی سینه ها جان میدادند. کاش میتوانستم صحرای ربه های تو باشم تا شبان نینواز. من در تنهایی شب در صحرای آرام زبیده می نوشم. نام صد میشود و صحرای آهنگ. در تماشای شبانه صحرای ستاره ها خوشه خوشه بیرون میدهد تا آن خلوت تنهارا شمع عاشقی باشند. چه بره های شوخ که برشانه ام نازی نرو. شند. من با تو سخن میگویم. ترا میخواهم اما با تو بود نمی توانم.

تو میگویی: خواستن چیزی و توالی نستن چیز دیگر است. تو آتشی هستی که در نبودت مردم میشود و در بودن میسوزم. عشق چنین است. فاصله میان بودن و نبودن. خواستن و نخواستن ماندن و نماندن. من به فصل جوان زنده گیت می نگرم. آنجا چه هستی بزرگ نهفته است. دستان من کشت کار مهربان نیست که زمین دل را میتواند به هر بار آستن بینک جوانی دوباره بی بسازد. لبان تیدارم در ادای هر نیازش. گلی از باقیچه جوانی ربه تو هدیه میدهد و توحق آنرا به آب. بدی و در آب تصویر را بنگری. در آن جاری همیشه. تد اوست را تکرار کنی. آنجا آب میگذرد. اما تو میمانی. پسر تو چقدر جاودانه تراز آب هستی. اگر جاری نباشی چه مصیبت بزرگ خواهد بود. تو توانایی آنرا داری که فصل جوانت ربه مهربانه دستان عاشق من بسیاری. من کشت کار مهربان روزهای آفتابی تو خواهم بود و شبان شبانه شعرهایت. من بیداری. ام راکت میم تا خواب های شرمین برویاند.

من تماشا می دلم انگیز اولیسن بهارت را همیشه بخاطر دارم. آن روزیکه چهار فصل پت زنده گس برای آن لحظه کوتاه می ازید: برای نخستین بوسه بخاطر آخرین عشق. راحتی تو می گفتی که پت بوسه با یان پت انسانه عشق است. اما هرگز پدی که پت بوسه شگفتن پت جوانی. دوباره در تو من است. میتوان پت عمر در اشتیاق این لحظه انتظار کنی. میتوان ناپایانی این بی انتهار با بزرگد. میتوان به این خاطره بی که به اهد پت میدهد و خودش خزان پیری است معناد شد. شاید انتهای هر عشق، وصال نابختی است که به خشن در هجرت و مسافر بود نفس نهفته است. من صدای نای هاراد رشبانه های خلوت و تنهایی صحرایم می نوشم. هر مرد رشب جوان زندگیش در میوهان سبید بیرو میشو و شاه بر بارگاه تخت بلند پختن. سیا بوش. چه نابختی بزرگ. نای ها صدایند. صحرای صدای نای ها و مسلسل هانرا گرفته. صحرای خصی است. ربه های در شبانه صحرایم میزند آنجا شگفته ای آتش موج میزنند و

عبه در عهده (۸۳)



نوشته درود

((اي حافظ! سخن تو همچو ابدیت، بزرگ است. زیرا آن را آغاز و انجامی نیست. کلام تو چون سقف بلند آسمان تنها به خود وابسته است و همه آن در کمال است. تو آن سرچشمه فیاض شعر و شفا هستی که از آن هر لحظه موحی پراز موج دیگر بیرون میزاید. ای حافظ! ای حامی بزرگواری ما همه به دنبال توریانیم، تا ما را با نعمه های دلپذیرت در نشیب و فراز زندگی رهبری کنی و از وادی خطر به سوی سر منزل سعادت تبری. حافظ! خود را با تو برابر نهادن، خزنشان در یوانه حسن نیست، در دل سخن شورانگیز تو، گاه موحی پراز موج دیگر میزاید و نگاه دریایی از آتش، تلاطم میکند و مرا این دریای آتشین

در کام خویش میگذرد و مریبش را با این همه، هنوز در خود حورانی اندن میباید که خویش را مریب یاز مریدان تو نامان ((  
آن چه خوانده اند به بندانست شاعردان اشغاف بزرگ (گفته)) بود، در مورد لسان العیب، آری، این همان خواجسته شمرالدین محمد حافظ شیراز است که از آن دوره (۲۶۶) - ۲۹۱ ه. ق) تا هنوز اسرار روز مریدان آسمانین در دور کرده خاکی چنین دارند. این همان حافظ است که روزگاری قرآن در سینه داشت و همان شد که بعد رفتن زین الدین در گردون، در بیان آن مریدان های پیشت، در کسار کلام آسمانی حای محبت، تا آنجا که جز سبق طالبان نیست. وقتی به دیوان حافظ رو می آوری، انگاره سیوه گنگست میروی، دریایی که گل نهندشای دارد و از خار رنگی و خیری نیست

نیاید: حافظ ترک جهان، متن طریق خوشه لیست تا نهنداری که احوال جهانداران خوش قسمت شعر حافظ مرید زمان است. - حرور کاروانیان شب نشسته و گرداب مانده است. حافظ آن فریاد زن فرار قامت است که زنده بوشی و دروشی را برعله خواصی و رگاب بوسی و آستان نشینی هزار هزار سار ترخیص میدهند. و اگر خاکی در زنجیر دارد، همه اش را به دوشی دور گردون میبندد و از دور بساده و ساقی اگر راحتی میخواهد، بسند میطلبند: زدیور یاد، به جان راحتی رسان ساقی که رنج خاطر از حور دور گردون است پارحافظ، عزیزت همه حایسی در هر جای او را میطلبند و وقتی میگذرد که زاهد باریا اظهار میکند و با سالوس چنین بر زمین میزند، دلش را میگیرد و بر ناخبران سرگنج، با سرخوشی و ناترسی مرید میزند: سرم خونراست و به باغ بلند میگویم که من نسیم حیات از نیالک میجویم حافظ خوب حق دارد، اگر به بیاله رومیگرداند، زیرا که در سرشت و خمیر هستی مرزانه، وی طغیان و سرکشی، نایب دارد. در برابر کرد و گفتن دراز جامه، شان کوتاه نظر، آذانی که حقیقت را در پشت بند اره ای ناخوید، خوشتر زنده ای شده میبیند، اگر حافظ مرد است معیار سرکشی از این است که آنان حال حافظ را نمیدانند، و به گفته خداوندگار: بلخ، حال نبینند و قال بین، از همینجاست که حافظ بر این ((هرچه گوها)) اکراه نمی بندد: زاهد ظاهر برست از حال ما آگاه نیست در حق ما هر چه گوید، حای هیچ اکراه نیست حافظ در زمانی میزند، که بسر محیط او کسره قنات میبازد. دست جلادان بر گلوئی نرم نفس مردمان حلقه آورده، کسوروش، شعرش در هنر در تاراج محسول قرار دارد، درین میبود از حافظ

خواجه حافظ فرمود که: آنچه به زبان مبارک شما میگردد عین صدق و محض مواب است، اما معذرت که شعر حافظ در آفاق اشعار یافته و نظم دیگر حرفان، بای از دیوار، شیراز بیرون نینهد! بنابراین کنایت، شاه شجاع در مقام ایذای خواجه حافظ آمد، و به حسب اتفاق در آن ایام، آن جناب غزلی در سلك نظم کشید، بود که مقطعش این است: بقیه در صفحه (۱۸۸)

# شیراز در راهها

سیر در دیوچه حافظ  
سیر و گلستان در باغ غرور شهنشاه

بیدار شو

# مهر و مهرود حکایات و اسرار

بیت: ایله خسته

تن ریخت و شکسته او است  
مانند نسیم و سوزنده بیون  
شعله آتش باهیجان کج  
وراسته است و درخ و بین  
وجود هزاران نگاه گرسنه  
چوید میخورد  
آواز شرنگه شرنگه بای زیبا  
وزنگه های باین چنان همه راه  
وجد می آورد که هر لحظه مدای  
کف زنده ها و ایلان جوانان  
سایین را بر میگرد و خون هوس و  
سستی در رگ های همه میدوید  
روی صورتی که ناگزیر بود  
میرقعید . آنانی که به  
تماشا می رفتند او میشنیدند  
در پایان هر برنامه ،  
به دنبال او راه -  
میافتادند . او را  
می آرزند بر قلب  
همه برای آنان  
انگیزه ستی و  
هوس بود .  
او این همه  
را میدید



## دردمند و تب آلوده ام

و دوباره خاموش ماند .  
سپس به چمنان که مملو از  
انتار بود ، نگرست ، خواست  
حرف بزند ، ولی چیزی نشنید  
شم ، چهره اش را رنگ زد .  
سارده بگردد و بیشتر را تکرار  
کردم .  
آن وقت بر چو کیش جابه  
جاشد و بعد شرم زده گفت :  
- میخوام برای نصف کسم  
و تو بنویسی تا همه یک رقاصه  
روی محله بیاید ؟  
شم راه علامت تائید نکشان  
دادم . دوباره پرسید :  
آیا همه چیزی را که من باید -  
فهم شم ، مینویسی ؟  
کدم !  
- ایسی !  
دوباره خواست چیزی بپر-  
سد ، ولی نمیدانم چرا خاموش  
ماند . لیکن زبانی اندوهایاری  
سرخ لبان ظاهر شد و من در آن  
لحظه معصومیت را همه با کسی  
و دست نخورده گی در چهره یک  
زن تن مریض دیدم و احساس  
کردم . بعد پرسید :  
- در شعله های آتش کس  
من سوخته ام بماند های تلخ  
رهبری را که من فتنه دگره  
نوشیده ام ، تو میتوانی احساس  
کنی ؟ وقتی کسی از دردی مینو-  
سند باید خود ، آن را احساس  
کند . دردم به سنگینی همه  
کوه های جهان است بگردد را  
بکن همه کوه های سیاه و سنگین  
من به اندازه آب همه دریا های  
دنیا اندک ریخته ام . نمیدانم  
شاید همه دریا های دنیا  
از آنکه های من زاده شده اند .  
چون شب های را که یاد رند -  
کافی و درنده خیابانی سر -  
بالین گذاشته ام . چون شب های  
نم !

کسوم تن درد مند و تب آلوده ام  
در قالب داستان مردی و مرد های  
تاسحرگامان شکن میگرفت .  
تن نحیف و شکننده مرا ، در -  
بازوان خشن خوب میخوردند  
و چهره ام را غرق سوسه میکردند  
تقصص خندیدند و من باتس  
برهنه به دیوار های سفید  
بنام میبستم تا عریان تمام  
شایان نشود .  
لحظه بی خاموشی شد ، انگشتان  
را که میزدند یادشان میزدید  
از چشمای زیبای من که در نظر من  
از آسمان جدا با تری بود ، قطره  
های اندک چون دانه های  
مروارید بهم سر چسباده های  
ریخته اند . آن نیرو میخشدند و در  
لايه لای پوراهن گداش گم  
شدند . گویی من خواهد با انک  
دیده لکه های گذشته را بزند  
دوباره سر را بلند کرد ، نگاهش  
در نگاهم گره خورد . نگاهش چون  
نگاه کودکی مادر مرده می بود  
عمین میبوس ، میبوس -  
آن وقت افزود :  
- چو شب های که فقط  
صدای فریاد درد آلود خودم را  
فهم خودم میشنیدم . من یک زنده  
به کوراستم . تودر باره یک نعش  
میخواهی چو بنویسی . من هر روز  
سنازه خود را به دوست میبخشم !  
چون شب های که از اعصاب من سو -  
خته ام تا سرحد خسته گی گریخته ام  
در و دیوار اتاق من نشامند  
در مانده گی های من بوده است .  
شبهاتن خسته من اریه موده گی  
میراد کرده است . روز های برای  
من مرده اند لحظه ما برای  
من ارزش خود را از دست داده اند .  
اند . من آرا روز مرده ام که  
مادری ، و جیبه حیدر ادراملس  
من که ناختر شرمم فراموش  
کردم .  
روزی که مادر خود را بگفت  
حیدر ادراموس کرد روزی بون خود  
باگداشت همه چیز آرا روز برای  
مردند . و آرا تاریخ بدحتس

های من آغاز شد . حالا از آن  
وقت در حدود ده سال میگذرد .  
یک روز پدر و مادر و خانواده  
کاکایم تصمیم گرفتند که برای  
سراشتان زن بگیرند ، لذا دختر  
کاکایم را برای برادر گرفتند و سرا  
به نام بصر کاکایم نامزد کردند .  
عروس برادر را خیلی زود سر  
به راه کردند ولی من که خورد  
سال بودم ، نوسه سال مهلت  
خواستند . پس از سه سال که من  
قد را تراشتم و نه سن جوانی  
رسیدم ، بدن فوت کرد و روزیکه  
کاکایم میخواست عروس براه -  
ساختن عروس من نامادری -  
محریت نماید ، مادر یک باره  
باری نوی خودگداشت و از عروس  
من با بصر کاکایم سر باز زد . من  
در حرحاشای بونم که نمیتوانستم  
بمادری صحبت کنم ، ولی بصر کاکایم  
را به سرحد برستم و دوست  
داشتم . مداخله نزدیکان نسوم  
بود می نخشید و بصر کاکایم  
سوگند خورده بود که یک روز سرا  
میراید . لذا هر گاهی که مادری  
جای میرود مرا تسلیم زن عمسایه  
میگردوزن عمسایه هم نفس کلان  
بر در باره حویلی می آویخت .  
این بازی مدت چهار ماه دوام  
کرد . یک روز برای بار آخر  
مردگان هم عمراه بصر کاکایم  
بزد مادر آمدند ، ولی مادری  
بعضی به آنان گداشته آن گاه  
که آن ما خانه ما را ترک میکردند  
به بصر کاکایم بگفتند :  
حالا هر چی از دستت سر  
می آید ، کوناهن کن ! این زن ،  
کلاه باراه زمین زد ، تو نیز چادری  
آورا بوده کن . از این تصمیم  
آنان ، من سخت سر خود بزنیدم  
لب ها و خنجر زده از خواب بپر -  
میخاستم ولی مادری کوچکی من  
اندیشه بی راه خود راه نمیداد .  
تا آن که یک روز آن حادثه  
اتفاق افتاد و سپهر زنده گس مرا  
بیکرگون نمود و راه سوی  
مرداب بدناس باز کرد .  
یک روز که مادری مرا نزد زن -  
بقیه در صفحه (۹۶)



# درباره جنگ نمی نویسم

درباره جنگ نمی نویسم

کلمات و جملات فوق را بر سر کسی برای میخواند. یک روز به دفتر مجله آمد. دو سه زوربخت را - شت که به شمار ۳۰ داستان نوشته شده را در میان آن گنجینه بود و این ۳۰ داستان چکیده های تکراری و پخته کوچک او بودند که با داستان کوچک خودش برشته میگردیدند.

دو سه داستان را منحصراً نوشته کار را بدی خود، برای میخواند و من درباره اندیشه بزرگ و وسعت نظرا و فکر میگویم. برای دشوار است قبول کنم که بزرگ بود ده سالگی برای نوشته اش را میخواند. لذا از او میگویم تا به برشته های گزیده خوب میبیند و ناپ می آید و عظمت اندیشه او را نشان میدهد. برای مجله آماده نامی.

لطفاً درباره خود صحبت کنید. نام سلیمان است (شکور) تخلص می کند ده سال دارم. بیه صرف چارم مکتب صلح درس می خوانم. دو سه بی راکه با خود آورده ام در بین آن به تمدن ۲۰ داستان است که خودم آنرا

ها را نوشته ام.

- \* در داستان نویسی کی هاشما راکه کرده اند؟
- مشورت پدرم بوده است.
- \* وکی ها بیشتر در نمایش تان کرده اند؟
- یک بار در داستان آتش و توله شکسته را نزد دکتر اکرم عثمان خواندم. او زیاد مرا راهنمایی کرد.
- \* انزون بود روس مکتب، داستان هارام مطالعه میکنید؟
- بلی.
- \* از نویسنده شان خود مان آثار کدام هارابیشتر میسندید؟
- از داستان های دکتر اکرم عثمان و رهنورد (زوباب) زیاد خوشم می آید.
- \* طو مشخص کدام داستان های آنها را خوانده اید؟
- از داستان های دکتر اکرم عثمان (وقتی نی ها گل میکنند) و (دزد بوزار) و (زوربخت) و (پاپ) (دوستی از شهر دور) و (مرد کوهستان) را خوانده ام.
- \* و از نویسنده های خارجی؟
- مطالعه کتابهای بنوا (پاپ) و (مکتب صلح) را خوانده ام.
- \* در داستانهای تان از سر

آتش، توله شکسته و مانند این نامها به رشته تحریر آورده شده است. اما شما که ده سال دارید و به اصطلاح در میدان جنگ به دنیا آمده اید و در آتش جنگ زیسته اید. آیا هیچ داستانی برای جنگ ننوشته اید؟

- من از جنگ هیچ خوش نمی آید. از چیزی که خوش نیاید.

آن را نمی بینم!

\* درد اخل و خارج از کشور، کما هارادیده اید؟

- درد اخل کشور صرف شعر کابل را دیده ام. بولی در خارج از کشور به ایتالیا، فرانسه، آلمان و سوئیس همراه با قاصد خود سفر کرده ام. اما کوچک بودم.

\* پلان تان برای آینده چیست؟

- میخواهم بعد از ختم دوره مکتب، شامل بوهنسی ادبیات شوم.

\* نوشتن را ادامه میدهید؟

- بلی، از روزی که در آینده نوشته و وزیده و توانای کشور خود باشم.

\* انزون بر تعقیب د روس مکتب و داستان نویسی، دیگر چه مصروفیت دارید؟

- به بازی شطرنج و فوتبالی زیاد علاقه مندی دارم.

\* فلم می بینید؟

- بلی، فلم امریکایی را می بینم.

\* هندی چی طور؟

- از فلم های هندی خوشم نمی آید. زور زیاد مطالعه دارند. کدام برنامه های تلویزیون مورد علاقه تان است؟

اوبرام میخواند:

(آتش خورشید، جینز، بهترین چیز است. این درست است، ولی در همین آتش، صد ها خانه در گرفته صد ها نفر در همین آتش مرده و سوخته اند.)

- برنامه اطفال خوشم می آید. ولی وقت پروگرام آن خیلی کم است. برنامه ساعتی با شمار با علاقه مندی می بینم. برای زیاد دلچسپ است.

- اگر آخرین پرسش را به خواست شما مطرح کنم - چس خواهد گفت؟

- خواهم گفت که به قلم به داستان کشور بگویند که برای اطفال این کشور لوسوزی کنگه و چیزهای زیاد بنویسند.

# آتش

نصل تابستان بود. من در کویچه بودم. خیلی وقت بود شاید که شش یا هفت صبح بوده باشد کویچه ما کویچه خرد بود. اما بیرون باز بود. در آن جا هیچ موتور نیامد از آن خاطر در کویچه همیشه به بسیار خوی بازی کرده میتوانستم در همان وقت بود که یک نفر نوبه کویچه ما کج کرد یک نفر در شرفید. پیش پیش میامد یکی در نفر دیگر از پشتش یک کرا - چی که در آن مالها و لباس های شان بود میاورند. چند زن - دید که بسیار خوشحال معلوم میشدند از پشت شان میامدند و در اخی سرکی که همس ما بود میامد شاید هفت یا هشت سال - داشت و یک لباس قبولی به تن سپاه داشت ما خواستیم پرسیم که نام چیست اما نرسیدیم.

صبح آن روز من به کویچه بودم او آمد ما پرسیدیم:

- نام چیست. گفت:

- نام (علی) است من پرسیدم:

- مگر آنها رفتند گفت:

- کی رفت گفت:

- منظوری از همان کویچه کی ما سه علی اصحاب خراب شد و دیدیم ان که به سوال جوابی بدید.

پس به خانه شان رفت و در راه - بسته من چند لحظه سوزی در - خانه شان نگریستم که اگر با من باز هم همین سوال را از پیشش بگم اما دیدم که نباید من به بازی خود ادامه دادم. دیگر شد باز هم به کویچه بودم و علی آمد اما این بار من ان سوال را نکردم و این بار من سوالی دیگری کردم و گفتم:

زیادترین چه راد و سه داری.

گفت:

اشتراک اشترام روزها وقتی برق نمیا شد شعله لپ و یا ششوب راتا شام بگم.

- چطور تیرا خوشه نمیا به.

گفت:

بچه ای اشترید ترین چسوز جهان است. گفت:

دروغ است هر کس که برای این گپ را زده دروغ گفته آتش خورشید - بهترین چیز است. گفت:

- برای تیرا بهترین چیز است اما به نظرم بدترین چیز است گفت:

- اگر آتش نمیبود مثلاً یگان چیز هارا چطور گم میکردیم دیگ تمام ناپیریکه ها یا کارخانه ها یا کار های خود را توسط آتش میکنند گفت:

درست است که آتش در یگان کارها به ما اهمیت بسیار دارد اما صد ها خانه در همین آتش در گرفته اند و دیگر صد ها نفر در همین آتش مرده و سوخته اند.

علی دیگر چیزی نگفت و به سوی خانه شان رفت و باز هم در راه بست وقتی من به خانه رفتم تقریباً شب شده بود من چند دقیقه جرت زدم سر آتش جرت زدم و صدای علی در گوشهایم انعکاس مییافت که میگفت:

آتش بهترین چیز جهان است جهان.

- چند دقیقه بعد نان تیار شد من نان خوردم و خواب کردم صبح بود که صدای کسی را شنیدم که میگفت: وای خانه ما در گرفته بعد صدای علی را شنیدم که میگفت آتش خانه ما را گرفته است آتش آتش فهمیدم که خانه شان در گرفته بعد موتراً طفا فیه آمد و آتش را خاموش کرد اما تمام چیزهای شان در گرفته بود. من وقتی به کویچه بر آمدم دیدم که علی نزد یک دوازده نشسته بود من گفتم:

شما حالا به جای دیگری کج میکنید.

گفت:

بلی.

گفتم:

چطور در گرفته گفت:

هیچ متد روگنه گفت:

- بهترین چیز جهان چیست. گفت:

- آتش است آتش اما از آن باید به احتیاط کار گرفت احتیاط کار گرفت.

# چگونه کتاب بخوانیم

نشرده مقاله جوزف براد مکی (برنده جا پز منوبل ادبیات سال ۱۹۸۷)

به طور کلی، کتابها به مراتب از خود ما ماندگارتر استند. حتی بدترین آنها هم سرشان از نویسنده بیشتر است. در اصل به ایند - لیل که قضای کثیری از کسانی که آنها را نوشته اند اشغال می کند. معمولاً روی طبقه قفسه ای مسو نشینند و خاک میخورند. حتی سالها پس از آنکه خود نویسنده به مثنی خاک بدیل شده است. مع هذا همین شکل از ایند هم بهتر از خاطرات چند قلم و خوبی بی یاد و سه به جا مانده است که چند ان قابل اعتماد هم نیستند معمولاً همین تمایل به بجه به جای مرگ است که قلم نویسنده را به گرهش در می آورد. زیرا با نوشتن یک کتاب کسی جوانتر نمی شود. با خواندن آن نیز کسی جوانتر نمی شود. حال آنکه چنین است. انتخاب طبیعی ما باید بر کتابهای خوب باشد.

از آنجا که همه ما روی مرگ - استم و نیز از آنجا که کتاب خواندن وقت گیر است. باید روشی پیشه کنیم که ظاهراً مقرون به صرفه باشد. البته هیچ کس نمیتواند از خواندن یک رمان بر حجم مفصل و میانمایه نیست. با وجود این، همه میدانیم که فقط تا حدودی میتوانیم خود را درگیر این نوع لذت بگیریم. سرانجام ما میخوانیم، نه به خاطر موختن از این روسه که ایجا زواختار در اثری که وضعیت خطرناک بشری به راه تمام گروه گویا می باشد. در این زمینه خاص، نثر ناپه می کنند. صلی اسه ضروری به مبارزه دیگر، نیاز به میان بر و نیاز به این روسه - باد نظر گرفتن سوطی که اصولاً بر جود چنین میان برهای داریم به قطب ناپی در این اقیانوس - به طور کلی به نیازمندیم.

راه برور شد. ادب به طبع ناپی از بیجا به شعر آغاز شد. با طرز

ادبیات (خواندن شعر) است چنانچه فکر کنید از روی تمصب حرفه ای حرف می زنیم یا میخواهم از مصالح صلف دفاع کنم. سخته در اشتباهید. زیرا از آنجا که شعر متعالی ترین شکل بیان انسانی است، نه تنها در قبیح ترین و فشرده ترین نحوه انتقال تجربه انسان است. که بالاترین حد ممکن را برای هرگونه عمل کرد زبان شناسی نیز مرفعه می دارد. به خصوص بر صفره کافند.

هر چه بیشتر کسی شعر بخواند تحملش در مقابل هرگونه اطلاق کاهشی باشد. چه در حلسه سیاسی باشد یا بحثهای فلسفی چه در تاریخ باشد یا مطالعات اجتماعی و هنری. سبک ناپ در نثر همیشه در گود قفسه سر - است. فرزند سنگ نوشته گور و لطیفه شمر که در حقیقت میان بری است برای رسیدن به هر موضوع قابل تصور در قبال نثر صلی است. بی اندازه سختگیر نه تنها قدر و منزلت هر کلام را که الگوهای ذهنی افراد متلون المزاج راه حلها یی برای ترکیب بندهای خطی، شگرد، حذف بدیهیات تاکید بر جزئیات و شیوه فرود افزای را می آموزد.

از همه معتز، شعر در نثر ان مهل به ما بعد الطبیعه را به وجود می آورد که یک اثر هنری را از یک کار ادبی صرف متمایز می کند. باید اعتراف کرد که در این زمینه خاص، نثر ناپه کرده است که شاکردی پس کاهل است.

اشتباه نکنید: قصد بی اعتبار کردن نثر اندام واقمیه قفسه این است که شعر به ساده گی از نثر کهنسال تر است و از این رو نثر کهنسال طرز ناپه را به طرز ناپه نیازمندیم.

یک صحرانشین که به زمانی بیشتر از نوشته های خوش نشینان برسی کرد. و اگر در جای تفاوت میان شعر و نثر را به تفاوت میان نیروی هوایی و بیاده نظام تشبیه کرد. ام پیشهادی که اکنون عرضه می دارم. هیچ گونه ارتباطی با سلسله مراتب یا خاستگاههای انسان شناخته ادبیات ندارد.

تعا کاری که میخواهم بگم این است که علی باشم و چشم و منظر را از مقام بر مقتضای مواد چاپی بی استفاده محفوظ بدارم. می توان گفت که شعر اصولاً به همین قصد ابداع شده چون شترادف با صرفه جویی است. بنابراین کاری که باید کرد این است که روندهای که در دوران دو میلیون سال تمدن ما رخ داده است - تکرار کنیم. حتی اگر به شکل کوچک شده اش باشد. از آنچه لگرمی کنید اما نترسید. چرا که حجم شعر به مراتب کمتر از نثر است. از آن گذشته. چنانچه شما به ادبیات معاصر علاقه مند باشید کار شما خیلی آسان می شود. تنها کاری که باید بکنید این است که خود را چند ماهی با کتابهای شعر شعری زبان مادریتان مسلح کنید. ترجیحاً از اوایل نیمه قرن حاضر حدس میزنم بلکه در چین کتاب کم قفسه بیشتر نخواهد شد.

یعنی سلیقه ادبی شما - شکل فوق العاده امیبه خواهد کرد.

اکنون اگر پس از خواندن آثار هر یک از این شاعران کتابی نثری را که از قفسه کتابخانه برداشته اید به دور بینید. گناه شمانیست. اگر خواندنش ادامه بدید امتیازی است. برای نویسنده. ان این بدان معنی است که این نویسنده - حقیقتاً چیزی برای افزودن به حقیقت وجود ما در رفته دارد. به گونه ای که انزون بر مملوای این جمله شامی بوده است که از آنها نام برده ام. این حداقل شایسته می کند که این نویسنده را بیست

نویسنده ناپی از نیروی نجا بستی خاص خود برخوردار است. به ان معنی است که خواننده در شناختن ادبیات و ملاحظاتی که در این راه و به ان احتیاطها را باید در نظر

نویسنده ناپی از نیروی نجا بستی خاص خود برخوردار است. به ان معنی است که خواننده در شناختن ادبیات و ملاحظاتی که در این راه و به ان احتیاطها را باید در نظر

نویسنده ناپی از نیروی نجا بستی خاص خود برخوردار است. به ان معنی است که خواننده در شناختن ادبیات و ملاحظاتی که در این راه و به ان احتیاطها را باید در نظر

نویسنده ناپی از نیروی نجا بستی خاص خود برخوردار است. به ان معنی است که خواننده در شناختن ادبیات و ملاحظاتی که در این راه و به ان احتیاطها را باید در نظر

نویسنده ناپی از نیروی نجا بستی خاص خود برخوردار است. به ان معنی است که خواننده در شناختن ادبیات و ملاحظاتی که در این راه و به ان احتیاطها را باید در نظر

بدانکه از بنی اسرائیل زنی بود و خانه و شوهر او عمران را پس خنه از عمران بازگرفت. آن روزها در عبادت بود. گفت پارخدا ایسا این فرزند را که در شکم دارم محروم گردانم زیرا که شغل دیگر فرمایم الا که عبادت و خدمت این بیت المقدس آن که فرمود:

ملکا! این فرزند را از زمین ببرد پرکه توشنویای به گفتار من دانایی از حال من چون نه ماه تمام شد، خنه را دخترت آمند خنه خجل شد که این بید و لنتی مانگر. گفت من این فرزند را محروم گردانم. با امید اینکه نیک بنده بود مرا و خدا را تا او را به منجحه اقلی فرستم. اکنون دختر آمد. امید من باطل شد.

روی به آسمان نمود و عرض کرد: - یارب این فرزند دختر آمد و هرگز دختر چون بسز نبود و او را نام کردم و او را (و) نریدم او را به توسیرم. تا ایشان را نگاهداری از شریطان.

ندابه گویند او رسید، فرمان آمد که: من او را بید برفتم و قبول کردم!

بعد از آن چون مریم هفت ساله شد که شایسته خدمت شد. خنه او را بید گرفت و نرید آب و - جاری به او داد و در بیت المقدس آورد. و کزیا در محراب نشسته بود. بنی اسرائیل و علمای و پیغمبرزاده گان نشسته بودند و تورات مینوشتند و میخواندند. خنه بیاید و سلام کرد دختر هم با وی سلام کرد و گفت:

- یارسول خدا من او را محروم کردم در شکم من بود. ندانستم که بسراست یاد ختروی را نام مریم کردم الحال بید تو آوردن تا خود مت مسخ کند.

بسز و کزیا در میان قیم آواز داد که این دختر را بید ببرد.

هر یکی گفت که:

- من بید بزم.

در میان ایشان خصومت افتاد. ندانند که:

قلهاد را ب نهید. . . .

و آن قلمی که مینوشتند آهنین بود. قلم آن کرکه بر روی آب ایستد پاینده گی کند.

طشش بی آوردند و قلها در آب انداختند همه قلم هازیر آب شد. قلم و کزیا که به روی آب ماند و گفتند همه قوم که: بخدای

تعالی تو را این ثواب ارزانی فرمود.

بسز و کزیا را در مسجد زاویه بود مریم را در آن جا بد و قفل زد و - برفت تا سه روز از او فراموش شد. روز چهارم یاد درآمد واه از کس در آورد و گفت در میان دریغ جسی بود که من کردم بسز گریان گریان آمد و شتابان در صومعه، بساز رفت.

زستان بود و میوه ای الوان دید. بید مریم نهاد. و او را به عبادت مشغول روی به محراب نهاد. و کزیا چون آن کرامت دید، شاد شد و بسز کرد تا مریم از عبادت فارغ شد. گفت:

- یارم (کسی را در ایسن خانه راه نیست. این میوه ها از کجاست؟

- گفت:

- این نعمت خدا مرا داده است.

و آن سخن بد انعمتی گفت که این میوه ها از بهشت آورده - بودند و نعمت بهشت را حساب نباشد. آن گاه دستور داد گفت:

- مریم را برگردم و بیب ها باک کردم روی را بر همه زنان عالم برگردم از بهران که درین روزگار از وی پاکیزه تر نبود. این کتاب خواص مریم است. یارم اقتضی لربن ( . . . ) و گفت یارم عبادت کن و رکوع و سجود کن چنانکه ساجدان و راکمان کنند.

چون مریم چهارده ساله شد. او را حیفردید آمد. از مسجد برخاست و روی به آب نهاد. به چشمه بی که او را عین الصلاه خوانند و غسل کرد. چون برخاست و قصد کرد که حله در پوشد. از اندرون برده بیوی دید و شرمید گفت بیاد که قصد من کند.

گفت: بنه آوردم به خدای تعالی تا شرتورا از من نگاهدارد اگر تو مرد برهیزگاری و آن مرد جبرئیل بود. گفت:

- رسول از خدا تابید هم تو را فرزند ی پاکیزه و راستگو به فرمان خدای تعالی.

چون مریم این حدیث را بشنید گفت مرا چگونه بسز بود که هیچ آدمی (به من) نرسیده است و من دخترم. از کجا باشد ایسن فرزند؟

جبرئیل گفت:

راست میگوی هیچ آدمی به تو نرسیده، ولیکن این بسه نزد خدا آسانست که ترا بی مرد، فرزند ی دهد و او را پیغمبر گرداند. فرمان (به) جبرئیل آمد که: (آن امانت که بیدرتو است. بسه مریم تسلیم کن)!

و آن امانت. عطسه آدمی بود در وقتیکه او به قالب رفت. وی را عطسه آمد. گفت:

- الحمد لله.

خدا او را به جبرئیل سپرد تا درین وقت که فرمان آمد که: بسه مریم ده!

گویند در آن دم به گریسان مریم دمید و بعضی گفته اند: به دهان وی.

مریم پشت بر آن درخت نهاد و آن رخ و محنت میکشید و در آن رخ میباید شنید که کاشکی هلاک شد میوه دل خلق فراموش گشتی تا این حال مرا نیاید ی.

در حال فرزند ی از وی روی در وجود آمد. آن درخت سبزشد. خرما ی تریار آورد جوی آب روان شد و سبزی بدید شد و خدا حوران را از بهشت فرستاد تا کار و بسرا میکردند و آن فرزند برگرفتند و در کهنه بی بیچیدند.

نداند که:

- یارم نگاه کن که . . . اندو مدار!

چون مریم فرزند ی چون ماه شب چهارده دید. ناد شد.

نبود. چون دلت به مرزند ی مایل شد، حاجب شد. یارم اینک خرما ی درخت جنتیان تا فرود آید. اینک چشمه آب روان (فکلی و شری و قری عین) گفت: می خورد و می آشامیدم و چشم به فرزند خویش داشتم. چون بنی اسرائیل روی به وی نهادند و بی راملات میکردند و میگفتند:

این فرزند را ز کجا آوردی؟ مریم (اشاره) فرمود:

من امروز به زبان روزه ام بسا هیچ کس سخن نگویم.

چون بنی اسرائیل دیدند که هیچ جواب نمیدهد. بسز گفتند: ای خواهر هارون هرگز بسز

خدایم. خداوند مرا پیغمبر گردانید. بر شما مبارک. و شما را نماز و ذکر و امر و نهی معلوم گردانید. و با خلق نیکویی کنم (وسیرا بوالدتی) و نیکویی کنم با مادر و اواز جباران و مستیکران نیا. شم و سلام و درود بر من آن روز که زادم و آن روز که بعیم و آن روز که از گور برخیزم!

چون بنی اسرائیل آن بدیدند متحیر ماندند بدانستند که آن به میگفتند بروی بهتان بود و بعد از آن بنی اسرائیل روزی آمدند بسز عیسی میگفتند و در طفلس او بند میگرفتند.

حق تعالی عیسی را علم و حکمت آموخت. چهار پیغمبر بودند که

**دست‌انهای پیغمبران**



چون امانت مریم رسید. بسه خانه باز آمد و به عبادت مشغول شد. درین اندیشه که در جهان هیچکس بدین نوع نبوده که سرا بیدر آمد است. بی گناه رسوا - شوم و فضیحت باشد.

آوردند اند که عیسی هفت ماهه بود (که) به وجود آمد.

چون بنی اسرائیل خبر یافتند. و راملات کردند ی روی عیسی سخن نگفت. چون وقت وصع حمل شد. روزی از شهر بابیه بیرون نهاد و میگفت: کاشکی (مرگ) مرا می بود و مرا این عار و ملامت نبود ی.

چون به شگاف کوهی رسید. آن جا (نخل خرما ی) بود و سال ها بر آمده بود که خشک بود.

بسی آواز داد:

- یامادر، کسی نیست تعینت کند که چشم تروشن بسود که خون من فرزند ی داری!

مادر را شوق بیفزود چون از آن حال فارغ شد، غمگینه بسود. آواز شنید که:

چون مریم عازر گشت به (سوی کوبک اشاره کرد) (فاشارت - الیه) یعنی بی رسید تا شما را جواب گوید.

. . . . بی گونه سخن گوید . . . .

از آن قوم، یکی روی به عیسی نهاد و گفت:

- یا کوبک تو کیستی و پدرتو کیست؟ در آن وقت: خدا زبان عیسی برگشاد و . . . .

(فرمود بدانید که بنید)

بجسته ایشان را علم آموخت و حکمت: یکی آدم و یکی عیسی بن مریم بسود.

یا عیسی مانتو ایمان آورد پس از خدای تعالی بخواه که ما بدید از آسمان برای ما فرستد تا ما از آن طعام خوریم عیسی فرمود:

بترسید از خدا و ایمان آرید اگر شما از گورید گانید. از بهران که چیزی از خدا طلب کنید که شمارا چشم بدان روشن شود.

یا عیسی ما به خدای تو ایمان آوردیم ولیکن میخواهیم از آن - طعام بخوریم و دل های ما آرام گیرد و به رسالت تو گواه باشیم. بسز گفت:

- روزی ده مارا که تو هتر من

بجسته ایشان را علم آموخت و حکمت: یکی آدم و یکی عیسی بن مریم بسود.

یا عیسی مانتو ایمان آورد پس از خدای تعالی بخواه که ما بدید از آسمان برای ما فرستد تا ما از آن طعام خوریم عیسی فرمود:

بترسید از خدا و ایمان آرید اگر شما از گورید گانید. از بهران که چیزی از خدا طلب کنید که شمارا چشم بدان روشن شود.

یا عیسی ما به خدای تو ایمان آوردیم ولیکن میخواهیم از آن - طعام بخوریم و دل های ما آرام گیرد و به رسالت تو گواه باشیم. بسز گفت:

- روزی ده مارا که تو هتر من

روزی ده هنده گانی!

جبرئیل گوید که خداوند فرمود:

- یا عیسی خدا میفرماید که: (من فرستم مایه را هر که نگرود او را عذاب کم (که) هرگز نکرده - باشم کسی را از جهانیان ( . . . )

بسر دین سخن بودند (که) خوانی را دیدند که فرود می آید. چون به زمین رسید. ماهی بریان دیدند بر آن و پنخ نشان و از همه نعمتها بود بسز تعامت بنی اسرائیل جمع آمدند. آن گاه عیسی فرمود:

- بخورید!

- یا عیسی دعا کن تا این ماهی زنده شود!

عیسی دعا کرد. ماهی بر حست و میان بنی اسرائیل سیرفت ماهی سعفناک بود. فتاد تن رازهره پاره شد. دیگر باره عیسی دعا کرد و دود نعه هم جنانیکه بود و بریان شد. فرمود:

- بخورید!

هر هر کردند:

- اول تو دست دراز کن!

عیسی ابتدا کرد. میخورد و در رویشان و بنی اسرائیل همه از آن نعمت ها میخوردند. آن کس که در رویش بود، توانگر شد و آن که رنجور بود، صحت یافت و آن که نا بینا بود، بینا شد. چون شب بخوردند تا صبح همچنان برقرار بود که هیچ کم نشده بود باز به آسمان شد به قدرت حق تعالی توانگران چون مایه بدیدند. باز گردیدند. گفتند:

- چرا ما از آن مایه نخوردیم و در رویشان هزار مردان ایشان بخوردند. یک لقمه کم نشد. آن مایه ت به قدرت حق تعالی جنان که میل طبع ایشان بود هر گونه میخواستند. جنان بود اگر تروشن و اگر شریین به قدرت خدای - تعالی هر روز که میخواستند. بدان می رسیدند. مثل نعمت بهشت یا هم چون مثل جرائی که هزار د نعه خاموش کنند و ساز خواهند در گویند. از آن جبرائیل هیچ کم نشود. همچنان بود بسا چون عالمی که هزار شاگرد را علم بیاموزد و از علم وی هیچ کم نشود. بنی اسرائیل چون آن معجزه بدیدند. بعضی مؤمن شدند

و بعضی همچنان که بودند شک آوردند. آن جماعتی که شک آوردند، خوک شدند و بیوزینه در کوجه ها میرفتند و پلیس ی میخوردند و آن قوم که مؤمن شدند در شهر آمدند و به اطاعت مشغول شدند و همچنین که هفت کسی بودند که سخ گفتند. یعنی به صورت آدمی بیرون رفتند. بعد از آن عیسی گفت:

- بارخدا ای اگر عذاب کسی بنده گان تواند و اگر بیاموزی ایشان را فضل بود!

چون سه روز برآمد. آن قوم مسخ شده بودند. خوب شد. چنین آورده اند که مریم عیسی را چون دید که میتواند، او را - معلم برد که بسیار علم بیاموزد. معلم گفت:

- بگو ایجد!

فرمود:

- معنی ایجد چی باشد؟

گفت:

- بگو ایجد!

عیسی فرمود:

- نگوی چیزی را که معنی آن ماد رش آمد. بعد از آن عیسی گفت:

- ای مادر، این معلم هیچ وصیت نگاه نداشت!

گفت:

چی گونه؟

گفت:

- تو گفته بودی که او را بسیار چیز آموزاند کی بزین. او مرا بسیارزد و اندک چیزی نیاموخت. بسز عیسی روی معلم کرد و فرمود:

- میدانی ایجد چی چیز است؟

عمر کرد:

- تو بگو!

عیسی فرمود:

((الف)) ایجد (الله) است و ((با)) بقای وی و جیم جمال وی!

چون عیسی این بگفت، معلم از وی عجب ماند. مادر او را گفت:

- آموختن نباید و مردمان باید بسز او روند و چیزی بیاموزند که او عالم است. . . .

با یان

فرستنده بهرام علی



پس از آن که در اکتوبر ۱۹۵۱ از سوی برکتیسم در ریاست که حو سیاسی در ایران جی گونه تغییر یافته است. ما تابعین در اوضاع تاریخی و حلورفته بودیم که این محال فعالیت های شخصی را از ما گرفته بود. ما به طور قطع با احلح کماریست، میتوانستیم خوابیم. آن روزها صنعت نفت در ایران دولتی شده بود و ما از آن حاییکه شرکت های خارجی به خاطر نفت ایران سرمایه گذاری کرده بودند، نهایت خوشنود بودیم.

همزمان با آن، باد شواری هم موجودیت تخنیک که تیل را تصفیه کند، روبرو شدیم. در کشور به قدر کافی، تا کنترل و مانع های نفت کشی موجود نبود. نفت روی پلان منظم به مارکیت های جهانی صادر میگردد. به دنبال آن به اسارت قاضای انگلیس ۱۵، سرمایه نفت ایران در مقابل یک سهم پنجاه درصد، در اختیار آن کشور قرار میگرفت، اما مصدق مخالف سرسخت صدور نفت به خارج از مرز ایران بود، از این روئی - خواست چنین معاملاتی سر به راه شود. وی مانع ادامه کار امرای ایرانی که زیر نظر کارشناسان امریکایی کار میکردند، شده، رخصت شان کرد.

به تاسی از آن در جون ۱۹۵۱، شرکت تجاری نفت (انگلو-ایران) در قتر فعالیتش را بست و کارگران را به ایالات شان فرستاد. مصدق بطولای این امر معتقد بود که به مدت نهمه ای بومی نفت را استحصال و ماراد آنرا بدین آنکه مطلقاً در اختیار انگلیس قرار گیرد، بالای سایر کشورها، به قیمت دلخایه فروش برساند، وقتی سوار سربده باره ایران برگشت. آن زمان، داکتر مصدق، مستقیماً به سوی نیویارک سفر کرده بود تا از نظر عقیده اثر در شورای امنیت ملل متحد قانع کند. از این رومصدق به دانشنگین رفته بود و بی قرضه، یکصد و بیست و دو میلیون دالری را به مقصد فعال ساختن پروژه، ای تولید نفت تقا سارکد تا کنون برادر استقامت های اقتصادي هرچی بیشتر تقویه شد، اما نتیجه چنان شد که ۲۳ ملیون برای این منظور ریافت بدارد و این به مثابه یک قطره آب روی یک سنگ داغ بود. وضعیت ایران روز تا روز بحرانی تر میشد. انجمنیان ما استعداد لازم را برای رشد و انکشاف پروژه نفت کشورنداشتند. متزلزل بودن نظم اقتصادی مقدم سرمایه کافی پلان مضررجه را در زمینه، بانابه سامانیها رومه رو ساخت. رهبری نفت مطلقاً دستخوش بحران شده بود.

ندیم. شاه در زاد آباد تلاش کرد، سیاست را فراموش کند و خواست بیشتر متوجه اسپان و نیپاتا بود. واز آن ۱۵ نگهداری کند. وی پینژاد ویژه اسپان سوار کار را تریه کرده بود که به سادگی هرایی را که بران سوار میبود، میتوانست برقله های بلند کوه به خوبی بیورد. منعم در زنده گئی زیاد عقب نشینی نموده بودیم.

بیشتر وقتها زن مارشال دربار (محسن کاراگوللو) و برادر زده انریا ملل میبودند. زن محسن نیمه هالندی و نیمه مصری بود و من نسبت به او زیاد متایل بودیم. خون وی مراد رحمان بنیم بیروین زنده گئی اروپایی زیاد یاری رسانیده بود. زن دیگری که من آن وقت او را دوست میداشتم، پری سیما ((زند)) همسر شاهپور (عبدالرحمان) بود. وی نیز مالبا در - زاد آباد نزد من برای صرف جای می آمد. من تازه تحصیل فزوی لوزی را در زاد آباد آغاز کرده بودیم. احسار میگردم مجبور استم بیاموزم - شناختن از ماحول و بیرومن بیشتر گردید. کتب مسلکی زیادی را در زمینه فزیولوژی خواندم و حتی همزمان با آن، استادان خانه گیس را برای تدوین رسم گماشتم. استادانی که به عنوان فزیولوژیست در کتابت ایران ایفای وظیفه نمیدوند - آنان مخصوصاً آثار (فرود) و (کار - گوت) را به من درس میدادند.

آشنایان تازه ام مرایاری رسانیدند که بیشتر به شاه بیندیشم و متوجهش باشم زیرا وی از نغمه تنگی رنج میبرد. غالباً بیماری به حدی فشارش میداد که در حالت بیچاره گئی مطلق قرار میگرفت. گویی سلول ۱۸۰ وجود

این حوادث به پیچوجه نمیتوانست بروم ایران، تا تیرنگدار. به تاریخ ۳ اگست، مصدق بین اولتیماتوم را اعلام کرد که به اسامر آن بایست مادر شاه و شاه خد عسرت شهر را ترک کنند. زبوانخست ویرانه به دلایلی که نزد من موجود است، آنرا به زندان خواهد افکند. در ریاست که مصدق سیخا به خاندان به لوی را تحقیر کند و به رسم خود بران مقام بگیرد. از آن حاییکه شاه را وابسته گانش نمیتوانستند کم کنند، مادر شاه و عسرت، با عجله بگره های سفری شاترا بستند. مادر شاه همراه شاه خد عسرت به سوی کلیفورنیا پرواز کرد.

گروه اولتیماتوم متوجه شاه زاده شمر نبود، اما میخواست مبادر بهوشد زیر فشار و سرب قرار داشته باشد. میخواست در رنج سفر با او - همبواباند. شمر با شوهر و اطفالش ویلایی را در (بیرلی ۵ پلزا) - حاییکه تمام فامیلش متوطن و جاگیرین شدند - برگزید. عسرت به مسوی پاریس فرار کرد.

وقتی رئیس همه (ترومن) و صدراعظم (جرچیل) به تاریخ ۱۲ اگست خواهان مغایری با ایران شدند، مصدق حداً مخالفت کرد و خواهش پاد شده را رد نمود. وی به حای آن، دشمن انگلیس، احسین فا - غنی را به حیث وزیر خارجه ایران تعیین کرد و به تاریخ ۱۷ اکتوبر تصمیم گرفت که مناسبات دیپلماتیک با لندن را قطع کند. مصدق مدعی بود که مارکیت به تری از شوروی برای ایران نمیتواند سراغ گردد. اتحاد شوروی کم اقتصاد پیرا از ۱۶۴ ملیون ریال در سال ۱۹۵۱ به ۲۳۰ ملیون در - سال ۱۹۵۲ بالا برد. مصدق مورد حمایت حزب توده ایران قرار داشت.

ما به رنج من گردیده بود. از طرف دیگر من شاه را دوست داشتیم و میدانستیم که او مطلقاً به ما در ایران زنده گئی نمیکرد و یحگونه دوری را تحمل نمی کرد.

اما قاضای برخلاف خواهش و صل من دنبال میشد. شاه که آن روز هر - غیر نمیتوانست خودش را خوشبخت احسار کند، ترجیح داد از من دوری نماید. چیزی وی را سخت تهدید میکرد و می آورد. حاییکه برای من این بود که شام قبل از سفر ما، یک قاصد ملاکاشانی از کشیشان بلند ایران، به من خبر داد و گفت:

شهبانو، ما آگاهی گرفته ایم که شما به همراهی شاه، مصم شده اید کشور را ترک بگویید. ملاکاشانی از شما میطلبد همه نفوذتان را به کنار بندید تا شما، ازین تصمیم منصرف شود و در کشوریاتی بماند. کاشانی از من تقاضا میکرد شمن مصدق و مبارزه سیاسی شود و دسترسید که مبادا - مصدق امپراتوری شاه را سرنگون سازد. من غالباً با شاه در ملاقات - های سرکاراومینشتم.

روز بعد آن، مصدق نزد ما نمد تاخذ احاطفی کند. او دوستانه و - خود مانی برای ما یک سفر خوش را مطالبه نموده و میگوید میساخت که گویی در سابقه بزرگی گویی سبقت را برده است. من در شاه گن صحبت بودیم که در سرت مقابل در کاخ اختصاص، صدای های و توجه ما را به خود جلب کرد. به تازده از پنجره به بیرون تگریستم. مشاهده کردم که چن سان مردم از فراز درخت ها و دیوارها کف میزدند. مصدق پیش از آن که مقابل کاخ باند اهای طرفداران شاه، توانی را در استقامت

بنادر بحیره احمره یک نفر مرد ۱۵ مبدل گردیده بود. علی الرغم ساعی داکتر مصدق به خاطر فراوانی تولید نفت، باکیسه خالی کاری از پیش برده نمیشد. در اداره کارمندان، معاشران را به البسه میگرداند. تمام کشور را نایه سامانی های اقتصادی و گرسنه گئی تهدید میکرد. وقتی نخست وزیر به تاریخ ۲۳ نوامبر از مقر سازمان ملل برگشت شاه وی را نزد خود فراخواند. گفت:

گروه بر همین سوال درام بدید، ایران بی شبهه سرزمینی خواهد بود در ساحل برنگاه به بینرفت موجود، ایران سرمایه بیست که فقط فقط انگلیس میتواند آن را در جهت پیشرفت صنعتی شدن ایران بچارند. اما مصدق با همه مقاومت در برابر این اراده شاه، سسد واقع نشد.

در جنوری ۱۹۵۲، هم فونسلگری های بریتانیایی بسته شد. مستر ((هانری هارمن)) و بسیاری کارشناسان امریکایی به سوی تهران آمدند تا با واسطت و میانجیگری ایران را نسبت به بازگشت های جهانی ارتقا و در زمینه، به کار انداختن پروژه های نفت ایران کوشش نمایند. مقابلتاً نه تنها مقاومت مصدق فروکش نشد، بل زمینه های تحریر مردم علیه شاه را فزونی بخشید. مصدق همه روزه پنج صبح به دفتر میرفت اما این یک فورمولیته بود. وزیر از وی مشوره نمیخواستند و بالمقابل وی را ساعه شاه میدانستند که قدرت از دستش لغزیده بود.

من شخصاً به ظواهر این حرکات و نشیوه کار مصدق، ارزشی قایل نبودم از طرفی هم محمد رضا، آن وقت به صمیمیت بزرگ اطرافیان من معتقد و دل بسته بود. به زودی، واگم شد و من و شاه به ضرب زاد آباد روانه

دش از فرط فشار روزگار زود مورد صره فرمایشی قرار میگیرند. کوشش میگردم او را تشجیع نموده، قوت قلب بیخشم. در ۱۲۰۲، یک روز شاه در کاخ زاد آباد، لویی اندرسون سفیر امریکا - کسی که پلان های اقتصاد پیرا را تدوین می نمود - پذیرفت. این باعث شد تا منم بقضیب مصدق چندین برابر گردد.

مصدق مدعی بود که محمد رضا تحت نفوذ امریکا قرار دارد. او این نظر را در مورد مادر شاه و شاه خد عسرت نیز صادق میدانست. به تاریخ ۱۳ جولای ۱۹۵۲، داکتر مصدق، سره، حدید را وارد آورد. او وزارت - جنگ را مطالبه و برای شش ماه، خویشن را صاحب تمام صلاحیت کشوری معرفی کرد. مصدق خواست بدین شکل عقیده، انسران و پادار به شاه را متزلزل و جنجال و نزاع سیاسی و تصادمات علیه شاه را دامن زسد و انسران و دریک سخن ارتش را علیه شاه به عسبان وادارد.

وقتی شاه خواست از سر قیادت امری صرف نظر کند، مصدق به سبب پیش رفتن یک مانور، استعفا داد. برای حاشینی وی احمد ((گهاوم)) را که خود پادار پاد بود، تعیین کرد. ((گهاوم)) مرتکب اشتباه شد که علیه دولتی شدن صنعت نفت قرار گرفت. شاه پیرا از روز - مجبور شد بنا به اصرار و توصیه پارلمان، مصدق را دوباره بیاورد و سبب اختیار را بدین گونه اشرافه و باره ابراز موافقت بدارد.

در آغاز همان هفته در قاهره تحولی رونما گردید. شاه فاروق به سه وسیله جنرال سبب سقوط داد. شد و مجبوره ترن کشور گردید. سلطناً

گروه این حزب، ده هزار عضو داشت، ولی نمیتوانست در هر هفته صد ها هزار با فعالیت شرکت کند. نفوذ حزب توده در ده که ای جنوب ایران که و احواهان حزب آن حا صاحب بود سپیکر بودند بیشتر محسوس بود. در ارتش، انسران زیادی وجود داشت که از روند یاد شده، خوش شان نیامده، در مخالفت با آن قرار داشتند. داکتر مصدق ۸۲۷ اسر سرکرده و عساکر را به سواحل دور فرستاد که از آن حمله عمل الله - سعید پیروارست بودند. این تصمیم آخرین پایه ای زمامداری شاه را به یما بردند و شاه از خود ترسید که:

((در ایران دیگر من موقفی دارم (۱۹))

همه حرایات تحت الشعاع نفوذ مصدق قرار گرفته بود. در روبروی ۱۹۵۳، زمان شاه تصمیم گرفت تا ایران را ترک بگوید. مصدق به زودی موافقت خود را ابراز کرد و به ارزش ۱۱۰۰۰ دالر اسعار را منحصبت مخزن خورا که سفر در اختیارش گذاشت. شاه به من گفت:

الک و اینک مردم متوجه شوند و از این کار به عیجان بیایند. بایست ایران را به سوی بیروت ترک بگوییم (۱۰۰۰))

بگره های خود را بیشتر فرستادیم و طوری وانمود ساختیم که برای سهامگیری در روزهای زمستانی به یک سفره چندان دراز میرویم. وقتی متوجه میشدم که ما روی ناگهیری تصمیم به ترک ایران گرفته ایم، احسار میگردم، قلم شکسته است.

از خاطرات بد من، پیش از از و اج و سر از از و اج «مانا تا معید ما بود» برای من ثابت بود که در یک کشور دیگر زنده گئی بی درد سرتویا نشود و حلال بیشتر را سپری منباییم. ولی درد دوری از وطن، پیش از همیشه

خود بینند، همسر خد احاطفی نزد ما نمد. بود. فریاد رسد شد بیسم علت تجمع و سرو صداهای حاصرین را بدانیم. چون تعداد مردم در حال زیاد ت و فزونی بود، ناگهان مشاهده کردیم که آنان علیه ما به میل به خاطر مادنا هر را راه انداخته بودند. آنان از هوا خواهان ملاکاشانی و عیبهائی بودند که سیخواستند به هر شکل ممکن سفر ما را مانع شوند. هزاران نفر از مردم، مقابل کاخ جمع شدند و میاد میکشیدند:

((شاه زنده بیا! شاه و نده بانویاید در کشور بمانند...))

مصدق بیست و نهم نشنا مر ((

من و محمد رضا بانگاه ای متعجب به سوی هم خیره شدیم. نگاه - های به سوی نخست وزیر لغزید و در صورت و اند اشرفی میخواندم. سرا پاترس ولز و اضطراب و هیجان شده بود... چنان صحنه خدی بود که مرا به یاد یکی از کفیدی های بنارند تاواند اخت. در حالیکه بازی رضای شاه را محکم گرفته بودیم، بایست نوع آرامش ریاطنی محتم:

- این حا راه خروجی با بین است. از طریق قطعه زمین محاور، شما به سرت بگریخته میتوانید. حاییکه هیچکس مانعتان نشود.

«تا سیکه مصدق از آن حا فاصله گرفته بود، شاه اجازه داد مکتروفونی بیاورند. آن گاه بیانیسه بی برای ملت ایراد کرد. همراه آن اشک به چشمانش حلقه زد، چشمانش از مردمی که از وی میخواستند تهران را ترک نگویید، تشکر میکردند. از خودم پرسیدم:

- اکنون با آن بگره ای که به من فرستاده بودم، چی کنم؟

بقیه در شماره آینده

# سقوط شهبانوشیا: اکنون سخن میگویم

## مصدق

ترجمه حسام الدین برومند



# جنایات و مکافات

تلخهبرکننده: مامون



جوانی بنام راسکول نیکوف، به غلت تنگدستی و فقر، دست از - ادامه تحصیل برداشته، جدا از خانواده اش بسر می برد. روزی به خانه پدری می رود تا ساعت نقره بی راکه یاد کار پدرش است نزد وی گریه بگذارد. . . . دایم حال نگرانی و ابتکار ناراحت کننده بی اورا محاصره می کند و نگاه های کینه کاوانه بی به دست ای کلید های الماری و صندوق پیوه زن می اندازد، معلم میشود که جوان روی مقصد دیگری به خانه پدری آمده است.

وی دایم خانه با مردی بنام ( مارملادوف ) آشنا میشود که مشروب رانه برای تعلق خاطر بلکه برای اینکه دو برابر رنج بکشد نوشیده است. . . . مارملادوف حکایت می کند که دخترش سونیا از فشار تهیدستی و ناداری به فحشا کشانده شده است، راسکول نیکوف از مشاهده وضع خانواده گی مارملادوف سخت به رقت می آید و بسول های خود را برای آنها می گذارد.

وقتی به اتاقش مراجعت می کند، خدمتکار ابارتمانو کوی در آنجا زنده گی می کند، نامه بی رابه وی می سپارد که مادرش فرستاده است، نامه حاوی بیان مواظف مادرانه و در همین حال مستحضر ساختن وی ازین نکته است که مرد صاحب خانه بی که خواهرش در آنجا مزدوری می کند، نسبت به وی ابراز عشق نموده و شاید به این عشق زبان به زبان انتقال نموده است. . . . گرچه مرد صاحب خانه با اظهار ندایت برائت و پاکدامنی (( دونیا )) خواهرش را مبرهن ساخته است مگر (( دونیا )) تصمیم دارد با مرد ثروت مندی بنام ثورین ازدواج نماید. . . . و مادرش در آخر نامه از وی خواسته است تا نزد آقای ثورین بحیث منشی به کار ببرد از.

نامه اثر نامطلوبی بر روحیه راسکول نیکوف بجای می گذارد، از مزاجت خواهرش با شخص بیگانه بی بنام ثورین سخت عصبانی میشود و با خود می گوید که خواهرش قصد دارد تا خودش رابه خاطر وی قربانی کند. اضطراب درونی و هذاب وجدان و احساسات تیره بی ناشی از فقر و بیچاره گی چنان او را احاطه می کند که یکباره تصمیم می گیرد تا نزد رفیقش (( رازومی همین )) برود، مگر متصرف می شود و باخسود به این نتیجه می رسد که رفیقش رابعه از انجام کار و که قصد آنرا کردل دارد، دیدار کند. . . . دایم حال روی حلف های خیابان دراز می کشد، وحشت و اضطراب باعث می شود تا به خواب عمیقی

فیودور میخائیلوویچ داستایوفسکو، نابغه بزرگ ادبیات در سال ۱۸۲۱ در خانواده دکتر سرشناسی در شهر مسکو بدنیاست آمد.

نخستین سالهای حیات خویش را در مسکو، باید در سخت گیری الکولی و هوس و مادری بیمار سپری کرد، و پس از چندی در ۱۶ سالگی به آموزشگاه انجنیری در سن بطرز بورگه فرستاده شد.

انضباط خشن مدرسه و رنج های دوران کودکی در روح حساس وی واکنش شدیدی پدید آورد و او رابه سوی مطالعه کشانید، از همین آوان نیوع درخشان وی بیروزش یافت و در ۲۰ سالگی تحصیلات خویش رابه اتمام رسانید.

نور رود ... دهکده کود کو این راه خواب می بیند که دست بد زش  
را گرفته از کنار میخانه بر عبور می کنند ... چشم خویش می بیند  
که جوانی از فریاد استر ، اسب کوچک خود را چنان با مسوت و حسنی  
بر فرس می گوید که اسب کوچک بر اثر ضربات محکمی که بر فرس  
وارد می آید جان می سپارد ... کودت چیع زنان از میان آبوه  
مردم گذشته ، دود دست خود را دور سر خوین اسب می کشد  
و چشمان و لبان او را می بوسد و سخت شروع به گریستن می کند ...  
در این اثنا راسکول نیکو فریادی می کشد و از خواب بیدار  
می شود ...

شک و تردید های که برای انجام جنایت در مغزش خطور می کند  
اورا زیر تاثیر می گیرد و وقتی به بازاری رود ، حسب تصادف  
خواهر جوان بیرون را می بیند ، او (لیزوتا) نام دارد ، لیزوتا  
با خورده فروشی حرف می زند ، خورده فروشی از وی مطالبه می کند  
که فردا ساعت عدت بجه صبح نزد تن بیاید ... راسکول نیکو  
ناشنیدن حرفهای آنان خاموشانه دور میزند ... و طرح نقشه  
خود را اینگونه تکمیل می کند : بیرون فردا ساعت هفت با رفتن  
لیزوتا در اتاقش ، تنعا می ماند !

راسکول نیکو قبل از این صحبت درون فریاد که در مورد بیرون  
گفته می کردند ، در میخانه شنیده بود یکی از آنها گفته بود :  
(اوه همیشه پولی در جیب دارد ولی بسیار بد جنس است !  
و اضافه کرده بود که قصد دارد بیرون راه قتل برساند زیرا  
ساجول آن بیرون بی ارزش و کینه توز ، سدها بیچاره تهدید مست  
را می توان نجات داد ... این گفت و شنود ها خیال کشتن بیرون را  
در اندیشه راسکول نیکو به شگونی می رساند .

فردا تصمیم به اجرای نقشه اش می گیرد و کارها را به سرعت  
روبراه می یازد و انگار هراس آوری بروی هجوم می آورد ، تا چگونه  
تیرا از آشپز خانه صاحب خانه سرعت کند ، قوه اراده خود را  
سست می یابد و نیروی استیلاطرا از دست می دهد ، این موضوع  
برای به شکل یک معما جلوه گرمی شود که آیا بیماری موجب تحریک  
جنایت می شود ، یا اینکه جنایت با خصوصیات تعجب خود ، با طبیعت  
مرض درهم می آمیزد ، سر انجام به دزدیدن تیر موفی می شود  
مظلومانه بهر سو نگاه می کند ... راه خانه بیرون را در پیش می  
گیرد و سرعت از زینه ها بالا رفته و عقب در باقی بیرون ایستاده  
می شود ، در این حالت احساسات وحشت آوری وجود او را می آزارد  
از خود می پرسد که آیا من متوحش نیستم ... بهتر بود حوصله می کردم  
... تا حداقل تیش های قلبی می ایستاد ، با وجود انگار فریاد  
قادی رنگ را فشار می دهد اما جوابی نمی شنود ... لحظه ی ب  
بعده که دروازه باز میشود ، یک جفت چشمان مشکوک بیرون سر وی  
خیره می شود ، وی که خود را یک باخته است ، می گوید : شب بخیر  
ایونا ایونا نوونا ... آمده ام تا چیزی را برگردانم !  
و داخل اتاق می گذارد ، بیرون مثل یک بوی مرکه بهشامش  
رسیده باشد فریاد می کشد : خدایا ...

(( چه شده ؟ ))

(( چه میخوای ؟ ))

(( آخر تو مرا می شناسی ... ایونا ایوانوونا ... یک چیزی  
برای گرو آورده ام !  
سته بر راکه قبلا تعبه کرده بدست بیرون می دهد ، بیرون  
می پرسد : چرا رنگت بریده ؟ دست هایت چرا می لرزد ؟ راسکول  
نیکو می گوید : تب دانه ...

بیرون متعجب باز کردن بسته می شود ... راسکول نیکو  
بدون اتلاف وقت ، تیرا با دود دست کرده ، بر اراده بر فرس  
بیرون می گوید متعاب آن صربه دومی راه عمان نقطه وارد می آورد  
بیرون روی زمین می فلند ... وی با حالت توحن و مصائب  
جیب های بیرون را جستجو می کند و یک دسته کلید ها را بچنگ  
می آورد ... مگر فکر تازه برایش پیدا می شود ... دوباره روی  
نعل بیرون خم شده رشمه نخ کردن او را باره می کند و کیسه پول  
راکه با عمان نخ بسته شده است ، می ریاید سپس از میان صندو  
قچه اجناسی بیستی را سرت می کند ، در این اثنا صدای کوتاه از دهلیر  
به گوش می آید ، قاتل از جای خود بریده به اتاق دیگری رود و با خوا  
هر بیرون لیزوتا مواجه می شود ! لیزوتا به جسد خونسالود  
خواهرش متحیرانه نگاه می کند ... قاتل سو درنگ بر لیزوتا  
حمله برده و جمجمه سرش را همانند خواهرش از هم می پاشد و با سه  
فرار می گذارد ، حتی دو شخسر ناشناس که به مقصد دادوستد  
با بیرون درد دهلیر ساختن قدم می زدند ، بالای وی اشتباهی  
نمی کنند و قاتل از کنار آنها رد می شود .

XXX

ارتکاب به جنایت موجب می شود تا وی در بند کابوسی گرفتار  
آید و همه اشیای بیرونش مشکوک شود ، وقتی فردا صبح از خواب  
برخاست در بان وارد اتاق خواش شده ، ورق احضار به رابدست  
وی داده می گوید : نمایه اداره پلیس احضار شده ایست !  
با خود می گوید (( هم چیز کشف شده ... و بدنش می لرزد و بیکه  
راست به دفتر پولیس رفته و رفته راه سرنگهان می دهد : اما  
معلم می شود که علت احضار وی همانا تا خیر در برداخت پول  
احاره اتاقت بوده است ! ناگهان فوت قلب می یابد و در این باره  
حتی با پولیس دهوا راه می اندازد ، در این حال فکر عجیبی به  
مخیله اش راه می یابد و او را وسوسه می کند تا تمام جریان راه  
پولیس شرح بدهد مگر خود را تکانو داده منصرف می شود ، در این  
اثنا از لابلای صحبت رئیس پولیس و سرنگهان در می یابد که دو نفر  
از مشتریان بیرون راه جرم قتل وی دستگیر نموده اند ... قاتل  
با آنهم خود را می یازد و تا سرحد میوه شو می رسد ، پولیس بیاله آو  
برایش می آورد و وی با او سوال می کند ... مگر ظاهرأ  
مدرکو بدست شان نمی آید و او را رها می کند ، مگر وی صد درصد  
گمان می کند که بالایش مشکوک شده اند .

روی همین تا تیرات همون و حواسش مختل می شود وضع تیره  
این موجب می گردد تا اشیای دزدیده شده را از گوشه لفتان  
گرفته در بیت نقطه نامعلم زیر سنگی بنهان کند ، سو آنکه بداند  
لطفا ورق برگردانید



# جنایات و ...

بقیه از صفحه ۶۷)

درین حال دربان سر می رسد و او را با خشونت از ساختمان بیرون می راند. راسکول نیکوف باز هم در امواج دلهره و وحشت درونی - اش از خود می پرسد :

« آیا همه چیز را برای پولیس بیان کنم ؟ »

درین فرصت حادثه بی روی خیابان رخ می دهد : مردی با کالسکه تصادم کرده به شدت روی زمین نقش می شود. راسکول نیکوف نزدیک می رود : آه ... مارملادوف بد بخت ! ... مرد بی هوش را به پاری پولیس بخانه اش می رساند. سونیای زیبا هم سر می رسد و یادش نمی آید که مادر و خواهرش برای دیدن وی آمده اند ... از دیدن آنها افکار پریشان و درهمی بر وی استیلا می یابد و لحظه بعد از هوش می رود .

وقتی به هوش می آید باز هم احساس می کند که اختلال مزاجی - اش رفع نشده است. مادرش از او خواهش می کند تا به منزل نامزد خواهرش آقای تورین برود مگر او با خشونت امتناع می ورزد : در - بحبوحه گفتگوی آنها دروازه اتاق باز شده دختر ناشناسی درون اتاق می آید او سونیا دختر مارملادوف است. راسکول نیکوف بطور آبی بیاد می آورد که هنگام ترک منزل مارملادوف، سونیا اسم مادرش را بر سریده بود سونیا بدون مقدمه از راسکول نیکوف خواهرش می کند تا در مراسم تشییع جنازه پدرش شرکت کند .

XXX

روز دیگر تازه از مراسم تدفین مارملادوف بخانه برمی گردد که در عرض راه با مردی مقابل می شود : سوید ریگا پلوف ! همان مردی که خواهرش در خانه آنها کاری کرد و این مرد عاشق او شده بود . سوید ریگا پلوف منظور ملاقات خویش را با وی اینطور افسانه می کند :

« هر طوری می شود موضوع ازدواج خواهر تان را با آقای تورین منسوخ کنید ! خواهر شما در حقیقت خود را قربانی می کند . راسکول نیکوف چنین می گوید :

« آه ! فکر می کنید من شمارا نمی شناسم ؟ شما کسی هستید که شایعات ننگینی علیه خواهرم پخش کردید !

مرد می گوید :

« من از پیش آمد های گذشته هذر می خواهم امیدوارم ((دوینا)) مبلغ ده هزار روبل را از جانب من قبول کند، ای شما ترتیب ملاقات ما را می دهید ؟

راسکول نیکوف، با قاطعیت می گوید :

(( به هیچ وجه !

راسکول نیکوف از خواهر و مادرش هم جدا شده بیکه راست نزد سونیا می رود، می خواهد پنهانگهی داشته باشد برای سونیا می گوید سرگذشت من و تو یکی است ما از جامعه طرد شده ایم ...

احساس می کنم که بدون توهیچکسو راندام روی همین انگیزه تصمیم دان ناروز قتل بیوزن و خواهرش را برایت امضا کنم . سونیا درین حال خاموش است. راسکول نیکوف در حقیقت نسبت به همه آدمها مظنون است هرگز او را نگاه نمی کند او با خود می اندیشد که قطعاً بالای وی مشکوک است روی همین علت سخنان بر معنی و شک برانگیز و حرکات غیرعادی، پولیس را بالای وی مشتبه ساخته بود .

بالاخره به سونیا می گوید :

(( قاتل بیوزن و خواهرش کسی است که مقابل تو نشسته است ! چشمان سونیا از تعجب باز می ماند . قاتل افسانه می کند :

(( من آنها را کشتم اما موفق نشدم چیزی را سرقت کنم !

فردا با پریشانی و بیچارگی به دیدن مادرش می رود و می گوید :

(( مادر مرا هفوکن !

مادرش می پرسد :

(( به کجای روی ؟

قاتل می گوید :

(( می روم تا مکانات خود را ببینم !

## سوانح مسلم :

برده از راز قتل بیوزن و خواهرش می آفتد و ((پورنیوی)) پولیس نزد راسکول نیکوف رفته اظهار می دارد که وی قاتل اصلی بیوزن و خواهرش است. جنایت او را وجود سکه هایی ثابت می کند که وی به هنگام تدفین جنازه مارملادوف برای خانم داده است قاتل در محاکمه کشانده می شود و تصام جرمی -

را در محکمه شرح می دهد . کیسه بول و جواهرات را برای پولیس نشان می دهد قضات با دیدن بول و جواهرات دست نخورده دچار حیرت می شوند زیرا قاتل از آنها هیچ استفاده بی نکرده است ! وحتى از محتویات کیسه بول مسروقه اطلاعی نداشته است. محکمه نتیجه گیری می کند که عامل اصلی جنایت، حادث شدن جنون آنی بوده است. قاتل در پیشگاه محکمه حتی دفاعی از خود نمی کند و متذکر می شود که وضع دشوار فقر و تهیدستی محرک اصلی وی در ارتکاب جنایت بوده است.

محکمه او را به هشت سال زندان با اعمال شاقه محکوم می کند. مادرش به سبب عفونت عصبی و عدم انتظام دستگاه معززی در دستر بیماری می آفتد . تا آنکه قاتل را با جمعی از زندانیان دیگری به سایبریا روانه می کنند . سونیا هم به تعیب ارا به ای که زندانی هارا حمل می کند هانه سفر می شود . دوماه بعد از آن دنیا، خواهرش یادوست دانشجوی او - راز می همین - ازدواج می کند در دست بعد از مراسم ازدواج آنها - ما در راسکول نیکوف د نیای پورنچ را و داع می گوید .

راسکول نیکوف در زندان به بیماری می شود، دنیای تخیلاتش به تیره گی می گراید . بارها تاسف می خورد که چرا خودش را خلق آویز نکرده است . فروروش جریحه دار می گردد . سونیا گاه گاه به دیدارش می آید . راسکول نیکوف از مرگ مادرش اطلاع می ماند و سونیا بطور عمدی انشای مرگ مادر را برای وی مصلحت نمی داند . او هم هیچگاه برشش درین باره نمی کند . از نامه ها بر که سونیا برای دنیا و شوهرش از تبعیدگاه اسپران می فرستد، برمی آید که وضع روحی راسکول نیکوف مساعد نیست. زنده گی را با مشقات بقیه در صفحه ۹۲)

# ورزش



محمد ظاهر مصطفی فوتبال لیست

## لیست سال در میدانهای فوتبال

پیش از لیست سال است که باورنیه ویژه فوتبال سروکسار نام، نخست این ورزش را در لیسه اماس نزد معلم آلمانی مان به نام (پیشرو) آموخت و عضویت تیم نو جوانان آن لیسه را کاپیس نمودم. بعد از آن شامل تیم ده لیسه اماس شدم و در سال های ۱۳۰۴-۱۳۰۵ عضویت تیم فوتبال لیسه عمر شهید را حاصل کردم، در همین زمان عضویت کلب ورزش جاوید را نیز پذیرفتم. در سال ۱۳۱۰ با استفاده از یک بورس تحصیلی، عازم کشور دوست (بلغاریا) گردیدم و در آنستیتوت تربیت بدنی و سیورت آن کشور

به سویه ماستری، تحصیلات خویش را ادامه دادم. در سال ۱۳۱۶ با کلب ورزش اماس هدایت شدم و در همین سال میشود که به حیت ترنر تیم منتخب فوتبال کلب هدایت ایفای وظیفه مینمایم. نتایج مسابقات تیم نون العاده عالی بوده و طی سال های ۶۶-۱۳۱۷ تیم فوتبال کلب ورزش هدایت توانست مقام نخست را در میان سایر تیمها کسب نماید. آن چه گفته آمدم، حرفهای بود از محمد ظاهر مصطفی چهره ورزشی و ورزش فوتبال در کشور که طی صحتی ۵۰ ساله از دانش از او میپرسم:

تعبیه و ترتیب لیلا توری

## جوانان به سو تگواندو برو می آورند

آغاز نمود و اکنون هم با علاقه فراوان، آن را ادامه میدهد. زمانیکه این ورزش در کشور ما رایج گردیده، شماری از جوانان با دلچسبی حرکات ابتدایی و اساسی تی- کواندو را آموخته و آن را با پشتکار ادامه میدهند که خوشبختانه روزه روز به شمار آنان افزون میگردد. محمد اسمعیل میگوید پایگانه تروم این است کدر مسابقات بعدی یا افتخارات بیشتری نصیب گردد.

محمد اسمعیل محصل سال اول مختارات از جمله ورزشکاران جوان و با استعداد است که از سال ۱۳۱۴ آموزش ورزش تی- کواندو را در پیش گرفته و تا اکنون در مسابقات پیشماری شرکت نموده است که در پیشتر آن ها در بین معقداران خود جای اول را داشته است و موفق شده است تا کمر بند نضواری از طرف آمریکا کلب به دست بیاورد. وی تمینات خود را از پنج سال پیش



محمد اسمعیل تگواندو باز



## بزرگترین سیاح

اونارازارو- تبعه سوریه یکس سیاحانی به شمار میرود که در ازترین فاصله را در روی زمین طی نموده است. او در مدت سه سال و ۷ ماه فاصله ۳۰ هزار - کیلومتر را پیمایه طی نموده است. او از بیرق کشور ای اروپا آمریکا امریقا و شرق میانه عبور نموده است و در همین خویش برنده ۵ ین راس است. نعلهای نقره ای و انگلی گل از جواهرات شناخته شد.

## عروسی تحت آبی

حوره های ورزشی کوبایی درین (۱- گابریسیا) ۲۱ ساله و (۱- پیوس) ۱۸ ساله در عمق هفت متر آب تسمیه به ازدواج گرفتند. ۰۰۰ پسر از ۲۰ دقیقه آن دو شناگانی به محکم رفتند. ۰۰۰ مراسم عروسی هم در یکی از حوضهای آبایزی آن جا صورت گرفت.

## کوه از ویلر شمره

ژوزف برمان - سیات یکس از کوهنوردان اسپانیه بلندترین قله کوه همالیاراکه به نام چندزانگا یاد میشود و ۸۰۸۶ متر ارتفاع دارد، با دلیری تسخیر نمود. او این صعود را تنها باره نما میخورد ولی بدون تیم کوهنوردان انجام داد و همان روز دوباره به اردوگاه، جاییکه رفقاییش منتظر بودند برگشت. ژوزف بیروق - اسپانیای را بر فراز قله کوه نصب نمود. ضریب وزارت توریسم نیمال اطلاع داد، کوهنورد اسپانیایی قله (۸۰۸۶) متسری کوه همالیارادون استفاده از ماسک اکسیجن تسخیر نمود.



محمد ظاهر مصطفی همراه با اعضای تیم

اروایی بودند ولی اخیراً هر چه فکر کردم نتوانستم به این نتیجه برسم که تیم ملی فوتبال کشور ما از کدام روس پیروی میکند؟ و همین بد زشخمر خودم میدانم که در این زمینه یکی مکتب اروپایی و دیگری مکتب امریکایی جنوسی وجود دارد.

آیا تیم ملی فوتبال افغان-نستان در مسابقات بین المللی اشتراک میکند؟  
- جای بسیار تا به سف است که در مسابقات جهانی ۱۹۸۶ اکده در مکسیکو دایر گردیده بود با برشتهای محصلان خان-رحی روه روی میندیم که جسر ابقیه در صفحه (۱۸۰)

تیم ملی فوتبال کشور ما در بازی خود از روس کدام تیم ها استفاده میکند؟

در سال های ۱۳۰۴-۱۳۰۵ تیم ملی فوتبال کشور ما با داشتن تریخوب و وزنده اتحاد شوروی در مسابقات از خود شایسته گسی درخور وصف نماند ، ولی تریخوب تیم ملی صرف در رسمت روش و تخنیک فوتبال ورزشکاران را رعینمایین نموده و در رسمت آماده کی فزیک ورزشکاران کاری کرده نتوانسته و نمیتواند در حالیکه این دو بخش نقش خیلی اساسی و عمده را در بازی فوتبال دارند ، البته در سابق روش - فوتبال مانند دیت و مکتب و سیستم

## هر روز تعداد

بیشتری به بد منتون

روی می آورند

تعداد بازیکنان بد منتون در اتحاد شوروی افزایش قابل ملاحظه می نموده است. ریکت حال بد منتون تقریباً در هر فاهل موجود است. روزانه در مسازها ۱۰ میلیون ریکت این نوع

فوتز به فروش میرسد. مراکز ورزش بد منتون در عموم شهرهای اتحاد شوروی تاسیس گردیده است. ورزش بد منتون در سال ۱۹۸۶ تا میل مسابقات اسپار تاکیاد اتحاد شوروی گردیده است. در سال ۱۹۷۴ فدراسیون ملو بد منتون اتحاد شوروی عضویت فدراسیون بین المللی بد منتون را به دست آورد. اخیراً تورنمنت بیمن-المللی بد منتون در اتحاد شوروی برگزار گردید در آن ۲۰ ورزشکار از ده مملکت اشتراک داشتند.



## رفع جراحات

حرکت نماید . در صورت شکسته گمی ، ایجاب میکند تا محل مذکور کاملاً بی حرکت باشد و محل شکسته گمی در بین تخته های شکسته بندی مخصوص قرار گیرد . در صورت خونریزی لازمت تا قبل از همه جلوگیری توسط نوار بند معونی ( استریلزا ) گرفته شود .

برای جلوگیری از جراحات مختلف موسوع کشور خودی حد ا مد نسر باشند . به این خاطر تخیب مالی واماده گمی فزیکس با روحیات قوی توانمیت و ماه نگین داشته باشند .

بیشتر وقتها ، ورزشکاران با جراحات معاصل مبتلا میگرددند . این گونه کشیده گمی معاصل از جمله جراحات حدی شمرده میشوند علام این نوع انحرافات ( معاصل ) قرار یل است : درد تند پید ، تغییر شکل و ورم معصل ، عملیه اول عبارت از جا به جا کردن معاصل توسط تخته شکسته بندی میباشد . این تد اوی توسط ورزشکاران محرب صورت میگردد . اگر معصل انحراف نداشته باشد ، پس از آن است به مدت ۵ هفته با آب سرد یا یخ نگه داری شود و هر چه

فکاهیات  
ارسالی سادف

# آینه

اولین بار من هر وقت يك آدم بد  
بزاره را سیم من اختیار خنده ام  
من گیرم  
دوس : حال نمیدم که تو  
چرا هر وقت به آینه نگاه میکنی  
تعهد تعهد من خندی ؟

# اشتباه

شخصی با ریس سفر کردند  
بعد از رسیدن به منزل به ریس  
بعلوش گفت بسیار معذرت -  
میخوامم در راه نمایم  
صحت های شویین کردید با  
نامف که گوتم کم شنوبود  
نشیدم  
ریس معسرت جواب داد  
بختید من هم صحت نکردم  
من در عین راساچ من جویدم

# پاسخ منطقی

مرد دهاتی سرخود را بیکس  
از مکتب های محلش برد مستقیما  
داخل انظار معلم نشاند  
رگت - سر معلم صاحب مصرع  
تعلیم بصرف جقدر میشود که به  
این مکتب شام نمایم  
سر معلم گفت بیست هزار -  
انعامت خواهد شد - دهاتس  
گفت با این بن میتوانم یک  
گوساله بخرم - سر معلم گفت  
فکر خوب کردید درین صورت  
شما صاحب دو گوساله خواهید  
شد -

# تعجب

د اکتوز برستار را خواست  
رگت : امشب چند نفر فوت  
کرده ؟  
برستار گفت : سه نفر  
د اکتوز تعجب پرسید : چطور  
سه نفر من که بنام نفر وانسخه  
دادم بردم ؟



# چیلک یا خشت

عجب امری که ای کاتب پاکیزه سرشت  
تو گو هر چه که گفت و تو بخوان هر چه نوشت  
چو کی و مژ و رشوت نه رسد بر همه کس  
حد خود دان و مشو رهوس و شوی بهشت  
توجه داری که شوی لایق تر نفع مقام  
اندوین وقت که معیار بود داد و دهشت  
شوله ات را بخور و بیه اگر هست بگیر  
از چه دانی که پس برده که خوب است و که زشت  
هر رئیس که رئیس است و نسا زد تعمیر  
بافغانی است که در مزرعه ات داده نه کشت  
ای بد آنکس که نه زد دید زندارد چیزی  
ای خوش آنکس که به اولاده خود چیزی  
بند استاد شغور نه چو بیکار شدی  
نورس موی تو و چیلک خانم یا خشت  
ناروی - از خیر خانه



شکست محاصره



# آمرشده شو

جرنگ، جرنگ، جرنگ

نظان: بلبل، فرمایین، راد پو

صدای مردم اس

سرجوان: سختین، راد پو

صدای مردم اس

نظان: بلبل، فرمایین

سرجوان: مه یکن انتقاد

ام

فرمایین

انتقاد: مه ایس که مه دیروز

از معازه: بوجون فروشن یکن جوره

بوت سیار مملول خریدم

خو، انتقاد تان چیس؟

هی، هی، هس خودن یکن

انتقاد بود

اربرادر، کجای ای گپ

انتقاد داشت؟

چرا نداشت، اینه هس

خودن یکن انتقاد اس که ده معازه

دولتی چشورشد که مال خویش

بیدا اشد

خو، خدا حافظ

نامان خدا

جرنگ، جرنگ، جرنگ

فرمایین راد پو صدای

مردم اس

چرا؟

گتتم راد پو صدای مردم

اس

هه؟

گتتم راد پو صدای مردم اس

گفتین کجاس؟

راد پو صدای مردم

خو، کاکاجان مه یکن پشنها

دام

خوده معرفی من کین؟

هه، نام مه فرید اس و چار

ساله استم

خوب، حالی پشنهاد تان

بگویی

ایتر اس، هس نصف شو

که بدر جان و مادر جانیم خو

پیشن، بیاد رکلا نیم خیال میکنه

که مه ام (خولا) ستم اونوس که

تلویزیون روشن میکنه، بازه که

از گزنگ لیاغ خود سبل میکنم

من پهنم که هس ساعت ۲ اشو

از طریق تلویزیون یگان فلم های

سیار شوم ادر، شوم ادر شوم پهنه

پشنهاد مه ایس که اگه همطو

فلما از طریق بزرگرم کودک هم

نشر شو ما خوش پهنم

نطاق با قهر

گوش کین طفلک، بوی شما

بسیار بد اس که اطو فلم ها رو

سبل کین، دیدن ای فلم ها

بوی تریه انسان سیار مضراس

خس اگه دیدن اطو فلم ها

مضراس، چرا یگان وقت که بهادر

کلانیم خانه نم باشه بازه رجانیم

هم ای بزرگراه سبل میکنه؟

راستی کاکاه جان شما ای بزرگرم

تلویزیون سبل نم کین؟

نم هین وقت، به تنها

بزرگرم های علم و آموزش ره

سبل میکنم

بقیه در صفحه (۸۳)

## بدتر از عذر

بهر دوازه ساله یس به

داخل ملس یس پهنم

سگرت دود من کرد، شخصیکه

در بملو پیش قرار داشت،

با تعجب طرف او خیره، خیره

من دیدم و از روی پرسید:

چو چه جان، با ایسن

سن و سال کم این قدر سگرت

من کشی، ایا بدتر از همجو

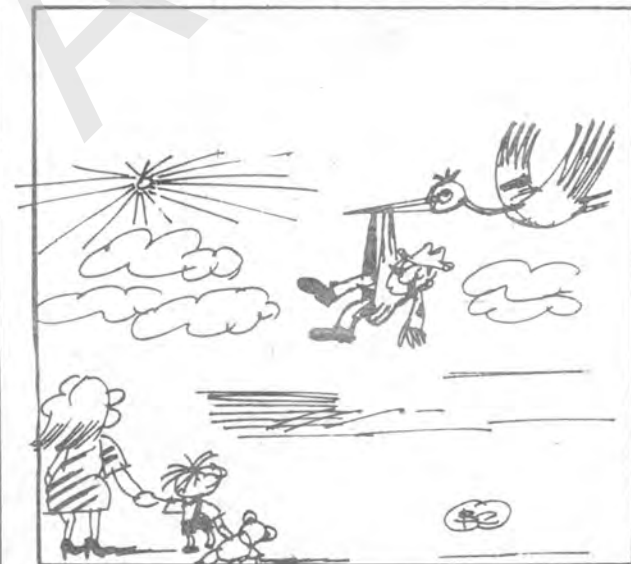
عمل تان اطلاع دارد؟

بهر جواب داده گفت:

از سگرت کنهد نم بلس، اما

از سگرت یس ام نهم

جال



صفحات بوی خنده و مریای مرچ تحت نظارت ایوبی

## انصاف

مردی باخوشی درون دل کرد

رگت خانم یکجوره دستکش

دین العاده اهل رگراشها

بخواهد لام است شما او را

ببخت کیده که شعور شود

خبر باخبره جن رحمت

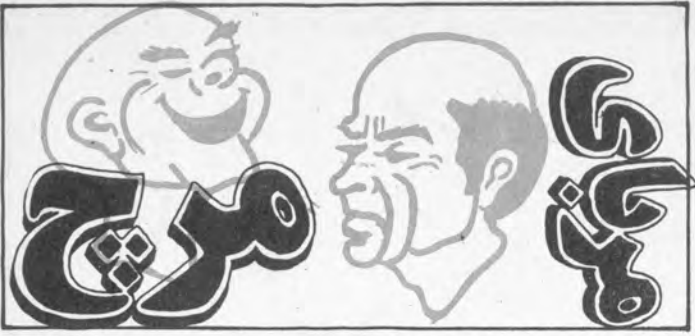
گفت امرات ارجیلی سانه

است شماک انگشتر شلائس

تکینه الماس خرید او هرگز

دستکش نخواهد بونید

ارسالی: سادی



گنجینه‌های مستران

د لهره لهره ی ازمه بهایونگر ...

نهال د وستې پلشان که ...



د وستې د پرېکړه

گل تصویر مرا لیر تا نسا پر لیمسه

فکس بهجان چه د هد لیر تسلی باد وسته

# لیکن بیگانگان هم آشناسی

## شیطان قرض دهنده



## نگهداری دروازه

همه سرکار رفتند آنها ایوان  
در خانه باقی ماند . نازق های  
شب ایوان دروازه را از دیوار کند  
زیر پشته بسته کرده نزد برادرش  
رفت  
وقتی برادرانش از او پندند  
پرسیدند :  
- چرا اینجا آمده ای ؟  
ایوان در جوابشان گفت :  
- من گشته شده ام .  
برو در انش با قهر و غضب  
گفتند :  
- ما چرا نگفته بودیم که  
دروازه را نگهداری کن تا زده ها  
نپایند ؟  
ایوان اشاره به پشته کرده  
گفت :  
- اینست ، دروازه را با خود  
آورده ام .

بود نبود ز آستان کیسود  
بهر مردی با هر زنی بود . آنها  
سه بگرداشتند . در سوارشدند  
شبان عاقل اما بیس کویچکان که  
ایوان نام داشت سله بود .  
رفتی از روزها در برابر در  
بزرگ با مادر و دیده خود یکجا  
برای رفتن به کار آماده کسی  
میکرفتند . ایوان نیز شروع به  
جمع آوری اسباب کارش نمود .  
در این وقت از ایوان پرسیدند :  
- تو کجا میری ؟  
ایوان گفت :  
- من باشما میخوام سرکار  
بروم . برادران بزرگش گفتند :  
- همین جانمیری . تو دروا  
خانه بنشین و دروازه را نگهداری  
کن . تا زده ها نپایند .

امامرد برایش گفت :  
- فردا بیا .  
شیطان رفت و روز دوم باز  
آمد . اما اینبار نه برایش گفت  
که فردا بیا . به همین ترتیب  
روز سوم فرا رسید و شیطان  
خانه مرد رفت . اما اینبار  
مرد برایش گفت :  
- تو چرا هر روز خود را به  
تکلیف میکنی . من بود دروازه ام  
میخوام که چی وقت بیا .  
بدرست است .  
مرد بود دروازه اس نوشت :  
(فردا بیا) شیطان یک بار  
آمد ، دوبار آمد زلی همان  
لوحه دروازه تغییر نکرد شیطان  
با خود گفت : (فردا نخواهم  
آمد) .  
فردای آنروز شیطان خانه  
مرد نهاد . اما وقتی روز بعدی  
اش آمد دید که سر لوحه نوشته  
شده است که : (دیر بیا)  
- آه ، من دیر آمده نتوانستم  
حالا دیگر ولعالم از دست رفت .

بزد نبود یک مرد بزد . روزی از  
روزها به خانه این مرد غم آمد . غم  
این مرد تا آنوقت بول بزد . مرد  
مردن فکر کرد که بی از کجا  
گفت بیا ، باز هم به نتیجه  
نرسید . بالاخر به تکیه  
شیطان آمد و با خود گفت (بیا) .  
پد از شیطان بیل قرض کسب .  
به این اساس مرد خانه شیطان  
رفته برایش گفت :  
- ای شیطان ، مقداری پول  
برام قرض بده .  
شیطان پرسید :  
- به خاطر چی ؟  
- به خاطری غم که دام .  
- زیاد می خواهی ؟  
- صرف هزار روبل .  
شیطان پرسید :  
- چی وقت قرض را داد اس کنی ؟  
- فردا پولت را بر میدهم .  
- خوب درست است .  
شیطان هزار روبل به مرد  
داد و فردای آنروز به خانه  
مرد جهت گرفتن پولهاش رفت .

زیر نظر ظاهر ایوان

# گرم او و تاوده خبرونه

د آشینزیر ازانس د خبرلږه څخه په هورپوتونو کې چې همدا اوس گرم او تاوده د بنجاره هتس ته رارسیدلې دي وايي: آشینزیر باشي صيب د خپلو علمي څېړنو په يک ټبره اوښ په آشینزیر کې د لابراتواري معایناتو په لټه کې د سټاګ په کاراچولې د هره په دغه سټاګ کې د لومړي ځل له پاره د یوې رسمي آشینزیر خانسی د پاڅه شوې د یو ځمکه څواره د مایکروسکوپ په هنداره

کې ترڅېر نې لاندې ونيول شول. کله چې آشینزیر باشي د مایکروسکوپ په سوري کې سترګه ورنکاره کړه، نوله سوري نه هماغه خوا یې د عجیبو غریبو حیواناتو جوس ترسترګو شوي. دغه حیواناته چې د پسونو او اوبو باشي یې د لرلو د آشینزیر باشي د پاملرنې وړ وگرځیدل. دا چې په خپل پخلنې کې یې له پېرې مودې راهیسې غوښته نه وه بڅه کړې، نو د پسونو او اوبانو صیبد خاړو یوګمان پرې کړي.

# دینچاره

په وړانګه کاتېچ پاتونز



# دینچاره، کله د سترګو گندام؟

گل میرکاګه ویل چې: په پرونه ما یو ځای غواړم اړینې وکړه. له حق څخه سترګې ښې نه کړې نو په حق خبره یې کړې. د دغه ځای د سوداګري وزارت د سوداګري د جواز ورکولو په څانګه کې د سوداګري حواړونه ورکړ.

د کال په پیل کې مې غوښتل چې د ((ساختمنی)) تصدیق په مرسته اچې مې کویون واخلم. خو ادارې رئیس د ویره خبره راسره ټینګه کړه چې نيز دې و له څلور مېن کویون څخه هم لاس راوېښ وسینم. د رئیس صیب د څانګه سامان دې کورودان وي چې زما عذری و غوښت او خبره ترڅارنوالی پورې ونه رسیده.

مجرده خواب شوي وه. خود وه ورځې د مخه مې غوښتل چې د تیلو کویون (لمب) واخلم. کله چې د تفریو ته موری راغلم، نو په موریو کې مې وارله وارله ځان مجرد قلمداد کړ. ځکه چې وايي مارڅوړ لې له پرې وپریږي، زه چې د اوبو د کویون په وخت کې ادارې رئیس ترڅوږي گوتې نیولې وم. نو د اخل مې بیاد مته هلس د کویون شوق ونه کړ.

# آشینزیر

په داته مې کویون په ساختمنی تصدیق باندې نيز دې څارنوالی ته معرفي کړې وای، اوس راته وویل: د مجردې د کویونونو کاتېچي خلاصې شوي دي. کویون دې په کاروي نوله ناڅی نه د مته هلی تصدیق راوړه چې مته هلی کویون درکړي. کله مې چې دغه خبره واورېده نو په زړه کې مې راتیول چې کاشکی د کال په پیل کې هم مجردې کویونونه خلاص شوي وای، خود اچې مې کویون خاوند شوي وای.

# شعر، که پوکانه؟

کچکول خان: کله چې د زار م... شعر له بطن څخه بکس قلمی اوس رډیغه شعر وریزید. نو د نوي شعر نوم مې ورباندې کېږد، څوکه جیرته د نوي شعر لږه گپې څخه بسې ورنه شعر راږیځي، نو نيم به یې څه شی وي؟

# هغه وخت چې

هغه وخت چې بوره ارزانه وه، نو بوره به یې په شاتوکې کېږله، خواوس چې بوره قیمت شويده، نو شات به بوره کې گپوړې او بیا یې د شاتو په نوم پلوري. هغه وخت چې د جوارو اوبه ارزانه وو، نو د جوارو اوبه به یې د غنمو په اوبو کې گپوړې او بیا یې د غنمو په نوم پلوري. هغه وخت چې د جوارو اوبه ارزانه وو، نو د جوارو اوبه به یې د غنمو په اوبو کې گپوړې او بیا یې د غنمو په نوم پلوري.

# د شهرت په خاطر

یاره! د اوزورنالنستان هم عجب خلک دي، له څه نه خبرې نه داسې څه جوړ کړي چې له حیوانی ورته د سړي بکره سرکی راشنه کړي. د دوي په باب - هغه د گلورکا څخه رښتیا ده چې ویل به یې: - بلانکی سړي د سپرې نسوم باجه څانه زدي. مطلب دا چې خبرې ته د ویره کازه بکرونه او اوز د لکې جوړوي چې تموری له عقل څخه لیري وي.



بند باتي و... خوځله یې نیست وکړه چې نوره به خپله وربخاښه کې هم د کاکاشیرو او هم د آشینزیر باشي په اړوند راپیل شوي لمړي بای ته ورسوي. خووس یې ونسه رسیده. ځکه چې د وار و هښوي، له لو پور ژور ارتباطات او ژورې ریښې درلودې. او داسې کور، کوڅه او دفتر نه و چې د دغو دوه هنري پلو پلویان دې یو او بل ته بکې بوگه نه شي.

## فشارخون بلند

# علل آن

دکتر امین زمان

فشارهای عاطفی، اضطرابها، هیجانات و ضربه‌های روانی گاهی باعث فشار بلند خون می‌گردد.

تزاید بیش از حد گریوات سرخ خون یکی از علل فشار بلند خون است

که حرارت ویژه بی به نام کروماتین وجود دارد، نیز بزرگند. این نوع فشارخون، ممکن است به صورت خاصی ظاهر شود، بدین قسم که به طور حمله موقتی چند دقیقه، چند ساعت و یا یک روز فشار بالا برود و حالت عمومی بیمار خراب شود و بعد از ختم دوباره - حالت بیماریه بود باید - همیشه موضوع به ۵ مین ساده می نمایند. ممکن است اشخاصی موجود باشند که مبتلا به تومور فوق کلیه باشند، ولی فشار خون آن‌ها ادایمی بوده و بنا بر این علام آن با سایر حالات تزاید بیماری فشارخون تفاوتی نداشته باشد که ممکن است بانوع دیگری از مرص فشارخون که فشارخون - اساس (اسانسیل) نامیده میشود اشتباه بود.

هر آدم زنده باید فشارخون داشته باشد. فقط مرده ها فشار خون ندارند. ولی فشارخون حدی دارد وقتی از آن حد تجاوز کرد، بیماری تزاید فشارخون به وجود می آید که مردم آن را مخفف ساخته و فقط (فشارخون) میگویند. در حالیکه منظورشان فشارخون نیست که از یاد یافته و به سرخند غیر نورمال بیماری رسیده است. علل تزاید فشارخون: ۱- تومورهای فوق کلیه یکی از علل فشارخون است. تقریباً هر نصد مبتلایان به فشارخون دچار این گونه تومور هستند. این تومور زاید معمولاً در معز محده فوق کلیه بروز میکند. ولی ممکن است توموری باعین مشخصات نسجی در جاهای دیگر بدن

با تحویز بعضی ادویه اگر چه میتوان این فشار غیر طبیعی خون را به اندازه طبیعی درآورد ولی معالجه اساسی آن فقط عمل جراحی است. ندر به این که این عده ای زاید منن است سرطانی هم باشند، حتی المقدور باید در تشخیص سرقت به خون داد و اقدام به عمل جراحی کرد.

۲- تنگی مومسی شریان اهر (نوارکتینن اهر) یکی دیگر از علل فشارخون است. مریض معمولاً در باریت تاها مریضند. تاها می تاده سال هیچ علامت و آثار و مزاحمت وجود ندارد. برهیز غذایی یادویه، هیچ کدام تاثیر اساسی در معالجه این بیماری ندارد. معالجه آن فقط جراحی است. حیست و اثر جراحی انجام نشود. سرنوبت بیماروخیم بوده و وحد اعلائی سنی که مریض ممکن است زنده بماند، ۳۰-۴۰ سال بیشتر نیست. و اگر عمل جراحی انجام نشود، سرانجام یکی از عوارض از قبیل عدم تقایه و ناتوانی قلب باره می قلب، سکت، مغزی و یا عفونت داخل قلبی شریان بیمار را گرفته و اورانهای درجوا هلد آورد.

دارای ین مانع میباند موجودیت این عده ها بالای وظایف گردد. اثر کرده و سبب بلندی رفتن فشارخون میشود. تدویر آن بعضاً ننگافتن این عده هاست که تخفیف ایجاد میکند. در این مرض فقط معالجه علامتی وادویه شد فشارخون تخویز میشود.



۶- بزرگی شدن عده پروستات اگر از یت سو سبب اختلال در عملیه ادرار میگردد. از عروق دیگر سبب بلند رفتن فشارخون نمیشد. بزرگی شدن پروستات سبب بلند مریضانیکی در تخلیه ادرار از ستانه میگردد. با تخلیه ادرار به وسیله سندن مثانی فشار خون نیز ممکن است یابین بیاید با عملیات عده پروستات نیز فشار خون یابین خواهد آمد.

۷- خانم های باردار که مبتلا به (کلامسی یعنی حملات اختلاقی در زمان حمل) استند. فشارخون شان نیز بلند میگردد. با برضف شدن (کلامسی) فشار خون شان به حالت طبیعی بر میگردد.

۸- بولی سیتیمیا که عبارت از تزیادگی کربوات سرخ خون بیشتر از حد طبیعیست یکی از علل تزیاید فشارخون است که تشخیص آن تجزیه خون و تعیین تعداد حجرات سرخ خون درونی واحد حجم آن صورت میگیرد.

۹- هیپر تیروئید یا تزیاید فعالیت عده درتیه که ممکن است به شکل مرثر گواتر (جافسور) و بعضی اشکال دیگران تیار کند. نیز اغلب سبب از یاد فشار خون میشود که بعد از معالجه آن فشارخون نیز تقلیل مییابد.

۱۰- فشارخون بلند اگر معالجه نشود، ممکن است سبب ضایعات قلبی شود. مگر ضایعات قلبی نیزه نوبه خود ممکن است سبب فشارخون بلند باشد.

۱۱- بلون قلبی: کند شدن جریان بفرکه در عارگه بسو ک قلبی پیش می آید، به حد اهلا فشارخون را بلند میبرد. ولی حد اقل آن را یابین می آورد.

۱۲- رگوروتیاسیون اهر: که عبارت از برگشت دوباره خون از شریان اهر است که درین معرض نیز فشارخون حد اهلا بالا وحده اقل یابین می آید.

۱۳- عدم تقایه قلب: در مره

یضا نیکه مبتلا به فشارخون و عدم تقایه قلب استند وقتی عدم تقایه قلب معالجه شود، فشارخون یابین می آید.

۱۴- انزین صدوی: مرضانی وجود دارند که دچار انزین صدوی و حمله دردناک ناحیه قلب استند و فشارخون بلند نیز



دارند. وقتی حمله دردناک قلبی به یودی مییابد فشارخون نیز ازین میبرد.

۱۵- سفلیس: این مرض چون سبب ضایعات در رگ ها میگردد، ممکن است سبب بلند رفتن فشار خون نیز گردد.

۱۶- تصلب شرایین: از آن جای که تصلب شرایین با فشار بلند خون همراه است. بنا بر این میشود فکر کرد که فشارخون در نتیجه تصلب شرایین تولید میشود. ولی شرط اصلی نیست چون اشخاصی استند که تصلب شرایین دارند. ولی فشارخون

بلند ندارند و از طرفی فشار خود ش ممکن است موجب تصلب شرایین شود.

۱۷- نفرت: یعنی ورم التهاب کلیه که معمولاً یکی از علام آن فشار بلند خون است.

۱۸- بیلونفرت: ین نوع ورم کلیه است که مکرر هاز - مجاری یابین ادراریه طرف گردد. ها میبرد، یکی از علل فشارخون بلند است.

۱۹- تصلب کلیه: تصلب رگهای کلیه ممکن است هم نتیجه فشار خون بلند باشد و هم اگر علت دیگر داشته باشد، سبب فشار بلند خون میشود.

۲۰- پورفیری: بیماریست که از بروز ماده غیر طبیعی به نام (پورفیرین) در خون تولید میشود و یکی از علل فشارخون بلند است.

۲۱- لوپوس اریتماتوز: یک نوع عارضه حلدیست و گاهی فشار خون را بالا میبرد.

۲۲- بری آرتریت نودوزا: یک عارضه شرایین است که در حد ار شرایین دانه های التهابی تولید شده و میتواند فشارخون را بالا ببرد.

۲۳- اذ نوم عده هیپوفز: که نوعی از تومور این عده بوده و در اذ یاد فشارخون موثر است.

۲۴- یائسه گی و یا قطع عادت ماهوار: گاهی در بروز فشارخون کم میکند.

۲۵- ارشیت: که در بعضی فامیل ها بیشتر از دیگران، فشار بلند خون دیده میشود.

۲۶- استعداد: کسانیکه فشار بلند خون دارند، معمولاً در ایام جوانی به یک حساسیت عصبی ووعای دچار بوده اند. مثلاً: آن ها بیکه به خون بینی، بی نظمی عادت ماهوار، سردردی های مزمن، تشر قلب و عصبانیت دچار اند و آن ها بیکه معمولاً هر وقت عصبانی میشوند، فشارخون شان بالا میبرد، مستعد دچار شدن به فشار بلند خون دایمی استند.

۲۷- حصه: تب حصه نیز گاهی از اثر ایجاد ضایعات عروقی سبب فشار بلند خون میشود. در آنها

۲۸- مسمومیت سرب: در آنها که با سرب سروکار دارند، وقتی در دچار مسمومیت سرب شوند، آفات

بقیه در صفحه (۸۹)



افسر رهبین  
شاعر سیاه گنم

# نهم روز شنبه

# سیاه گنم



صفیه رازیانه  
منتقد

تا یکی ها شماره پنجم ماه اسد ۱۳۶۸ مجله محبوب دهنن سیارین بد ستم رسید در صفحه (۴۴) به خط شکست بهار زیبا، شعری تحت عنوان (( سیاهس گنم)) اثر محترم (( افسر رهبین )) را خواندم - ولی نتوانستم باصرف یکبار خواندن آن دردی بر گردانم... و بدینگونه آنرا در باره سه باره خواندم.

آنچه راهم اکنون پیشورد اید نقد ستونه ازها بی - چه هنوز باقم ناآشنا تر از آنست تا هم چو عناوین را رقم زسم - و اما این سطر یادداشت گونه نوشته برخی از (( گفتی ها )) ی من است - آنرا منجبت شخصی ترین برداشت ها و برداشتهای خودم روی صفحه مهریزم (هر نامی که ریش میگذارد) شعر، این (( مقدسه )) مرسوم تعریف ناید پروا - به جای خودش آنچه تمام نمایی راستگوتر از صبح صادق سرزمینست که (( آنچه سازنش )) به درستی میدانند (( جیوه )) ربه کدا - مین شفافیت و ظرافت به صفحه شیشه ها آشنا سازند : در نه هر شیشه باره غبار گرفته و رنگار آلود، با اصلا (( آینه )) نی شود ربا اینکه کاذبانسه، صورت های مجازی را را بیس - مدهد بدون شک یک از دشمن تن نارسای ها چکه به پیکر

ظریف و بلورین شعرو ضربت بهرحم، نور دمن آورد (( تقلید )) است - چه بشکل ناشایسته یعنی مستقیم، چه بشکل بسیار هشیارانه یعنی غیر مستقیم... اگر یکبار (( شاملوی بزرگ )) گفت: (( جرافن به دستم، چراغس در برابرم - من به جنگ سیاهس میرم )) یا (( یک شاخه در سیاهس جنگل سوری نور - نهاده میکنید، یا (( باختری بزرگ )) اگر باری سرود :

(( نگیں سرخ نشانیم بر انگشت تاریخ )) گوی سرکلاده پیدا شد و افتاد به دست شامی از مقلدین.

صفحه پشت صفحه و تومار پشت تومار بود که سپاه میشد و اینجا و آنجا در سیاهس ها چراغ شمع و فانوس بود که به فاصله های دور و نزدیک نصب و آویزان میشد - همه آن واژه های تاریخی و قصوی بود که در سیاهس (( جنگل های سبز و سرخ شرف )) از (( میلاد تا میلاد )) فوق فوق با نشان و بر باد میشد، پوایی آفتاب های نیمه شب بود که از پشت قله های نوک تیز قلم شاعر - با امید های عاریتس و تقلیدی - طلوع میکردند - اغلب این تقلید های ایتا - عد هندس مزین، کار رایجی کشته بودند که خواننده گان شعر، مبدل شدند به پیندگان ساکت کنار جاده های کافدین، که در پیش چشم شان، یکسرع

کوی کش کتلاک (( از ظلمت بسوی نور )) براه انداخته شده بود - محتوی رسوزه همسای معصوم برای هزار و یکمین بار در یک بندل مصرع هاء، متشکل از واژه ها و ترکیب های قالبی و فرار ادبی، پیدا دمن کرد، که میتوان آنرا پیدا دمن (( نوتسو تر و بوزم )) نامید - وجه بشارنگر، وجه ستودنی است اگر (( پیکر تراش )) نور - هیخته و فرهنگ نجیب ما، با (( تیشه خیال )) آورده مقدس را از (( مرمر شعرا )) ی کمزورتین زبانی این را (( رام نگرتن هین تراش ساز هین تن )) برای این تندیس تعاست، به خوانندگان شعر و رشته گان هنر پیشکش میدارد - هدفم (( سیاهس گنم )) - شعر قابل تا - مل سراوان - است - این شعرون و روشه از احساس مقدس مردم و میهن پرستانه دارد و شاخه های بالنده و بارمندی، همچون - دستهای بلند انسانیت، به سوی عرش اصالت ها، امتداد بی انتها را رسام می بخشند که با اشارات و کلمات بسیار زبان آشنا در محفل لسان شناس میکند و با یک نفس حماسی، به گفته نرزانه مرد هنر (( ع. ع. دست فیب )) در اینجا (( زن خطایی و کلامی به شعر داده شده است )) ( سیاهس گنم )) زمره نمیشود - فریاد میشود

فریادی به رسای یک آهنسگ حماس بار گرفته از اندوه یک ما مسرود و شادمانی شکوه و فرحت فاتحانه یک انسان گنم - شعر، با نخستین واژگانش ما را فرا میخواند به شناخت متعاری زلی زوف یک هویت - یک نهرمان بلی - که هم شعره است و هم ناشناس - (( سیاهس )) چنانکه با پیوسته است، فرزند برومند صنوبر قامت مادر خاکی مهن این - ( و چنانکه باید ) (( غیب زاده )) مرد است که با رفتش (( در گنم نام )) با نقطه چینی قطرات خون خورش مرز در شقی میکشد، میان نهرمانان مسردم گزای تاریخ و نهرمان تراشه های تاریخ زده - مردم ستهیز - او مگر نیاید از (( کتاب دیوانگان آزادی )) که همانا شناسنامه خود و همانند انش هست، (( آیه )) سیاسی - نامس ( ربه بندار من از نامش ) هدیه گرفت - و نه تنهاه خسرود بی بلکه به همه آزاد پخواهان داد - برش نخستین، با آهنسگ باسخ طلب دیگری - مطلق را بریک زمینه تاریخی تکمیل میکند - رفتی در شعر ندانستن ( و در اصل مجهره ) تاریخ نهادت ( یا - خاک آمیختن خون، به دست شهاطین ) فریاد میشود، خوا - نده - حساس و کنجگاو از ریزش کوچک ولی رهنما، در دل شعر

راه من گشاید - ( عزیز هزار و چند مهن شب )) ما در (( پس دیوار بی سا - په زمان )) رفته است، و این خود نمود دیگری ستان سک هجرت متعاری با گام های مادرش ( که همان مهن اش امت ) - برای عزیزان شنا - سا و ناشناسن ( هموطنانش ) بهاس، رصیتی، یاد گاری بجای گذارد - اما نزاره جوهر و گوهر اصالت ها و رسالت های، این بهما تراز است که حتی سلاش در پس دیوار بی سایه زمان بزین بهفتند و فراموش شود - چون (( آفتاب نس نبرد )) خرد - شد سلام آفرینش شود - اگر ابلهس تاریخ ستهیز و (( هزار و چند مهن شب تاریخ )) با چکه های انگریزی که همیز های گریز، آیین ساق های پیش است همانگونه که سرشتش او را به بیحدون راه وارونه دستور میدهد، فرار میکند - یاده گلر سوز شکست گزار پیش باد ! کلاه سبیل عظمت است، کلاه که نوار سپاه تاریخ قلمروها در پیرامونش حلقه حلقه، کوگره فرنگ خورده بود - به گونه مضحک و ناشایس خاک رام بود - سد رنگد کوبش شود - چون صاحبش نهادت که (( زمان )) برای با یکوی خون شهید، چه کینر نکاند هنده - تعیین کرده - است !

آنهم - خون - ( غیب زاده شما که هزار بار فریز ترازگل اتشش و دل آذین بود - همانسان که رسایس عمد چنار قلمش را بالا اهر شمشاد بود - و امروزه امروز است، ما نهاد انهم کد امین درخت )) را مظهر قد مردانه (( او )) بگویی و (( چه گلی راه )) که از قلمستان سوری باشد به دیده ما لهم ؟ این حماسه با چنان مقطع شکوه مندی، پایان من بد پرد، که نظیرش را بدینگونه، من در اشعار معاصین بر نخرده ام - شعر بجای باز گوی تصایر تکراری و تقلیدی - به عین اینکه به (( نامول ها ))، (( مودا ها )) و (( قهقه ها )) ای حماسه متوسل شود بر روی هزار و چند مهن بار بگوید : (( هر شب ستاره بیس بزین میکشند و از این آسمان غزده غرق ستاره هاست )) ( و لافاصله برای رفع هرگونه سو - قاهم و سو - تعبیر احتمالی باید با انصاف و صراحت گفت که صلابت حماسی این نبرد همچنانکه با برجاست، در مجال دیگر نیز استوار و پایان خواهد بود )

و شعر بجای آنکه چون (( شاملوی بزرگ )) گفته است : (( پاران ناشناخته ام چندان بخاک تیره - فرود بخندت سرد که گفتی

دیگر زمین همیشه شب بی ستاره ماند... )) دست به (( تکرار گوی )) بزند و او نیز سخن از همین سنخ داشته باشد - با صلابت و سنگینی ارجناک تر و هوشمندانه تر، با این برداخت نوبن و گیسرا بیکره (( سیاهس گنم )) را تکمیل میکند :

(( من باوردم - ستاره تو هنوز از صحن نیلی آسمان نهیخته است اما شب ها بومرزان شناخته است چراغی میسوزد... ))

شاعر، از سویی باور دارد که ستاره (( او )) هنوز از مخمل نیلی آسمان نور نهیخته است، و این جا رده تین تصویر نیست که فقط میتواند - ماسه بهافتند و تشبیه شود - بیس با یک (( اما )) بسیار ظریفانه چشمه یده های پیش را گواهی میدهد :

مسأله (( سوختن چراغ بر مزار )) در فرهنگ بر بار این سرزمین آزاد پخواه و حماسه آفرین، حدیث نهادت است - و مزار ناشناخته - ناپیدا از چشم انداز های تاریخی عطف دیگر باره و احسنیت برگنما - شعیدان - غیب زاده گان و بهمن پرستان - (( آنهم گنم نام ))

به بنداشت من شعر - (( سیاهس گنم )) که نه تقلید دارد و نه تعقید، مانند زلال آب کاریز و مانند شفافیت امواج هیرومند - بسیار صاف و روشن است - هیچگونه ابهامی به چشم خواننده نمیکند - رسای بهمان نمایانگر تسلط شاعر بر لسان است - میگویند روزی از (( نهاد پاس )) بیکر تراش پوزانی برسیدند و تراز کجا دانستند که مجسمه (( زویتر )) را باید به این شکل ساخت ؟ اوید رنگ دفتر چه بی از اشعار (( امیرس )) پوزانی را از جیب پورتن کشید و گفت : از روی شمایل تو رسم شده درین شعرها... )) ولی من حماسه (( سیاهس گنم )) راهم شعر یانتم و هم تندیس قامت انراشته در میان شعر و در لحظات پایان نیشته حاضر، بسیار خواهرانه به محترم (( افسر رهبین )) صمیمانه ترین احساس و محبت هام را به آرزو - مندی طول عمر پر سعادتش اهدا میدارم و امید وارم دست و قلمش بتوانند تریاد - سلام به (( سیاهس گنم )) به خاطر عظمت فنا ناپذیرش... سلام به (( بیکر تراش )) مهن مایه خاطر هنر فنا ناپذیرش... **صلیه رازیانه** محصل سال پنجم انستیتوت طب کاپیل

XXX

## قرطاسیه فروشیه ها

قرطاسیه فروشش سید احمد شاه  
قرطاسیه خوب و ارزان، اقسام  
کتاب و کتابچه، انواع قلم های  
خودکار و رنگ و ده ها قلم جنس  
دیگرمورد ضرورت تان رابه قیمت  
های مناسب ووضائیت بخشش  
عرضه میدارد  
تلفون ۲۶۷۲۶  
آدرس: منزل اول فروشگاه  
بزرگ آنگان

قرطاسیه فروشش ذبیح الله  
قرطاسیه شاکردان مکاتب رایبه  
قیمت نازل عرضه میدارد همچنان  
هنر و کت های هنرمندان  
داخلی و خارجی را از قرطاسیه  
فروشش ذبیح الله بدست آورد  
میتوانند  
آدرس: مقابل تانک تیسل  
پورس میدان تلفون ۴۴۱۸۷

## شیراز

### شیراز

غده از عمده ۵۳  
تو همان دوشیزه بلنند  
بخت باش که جاودانی خزان را  
دوست دارد اما هرگز نصل  
جوانش رابه بارقه پیک ابر بهسر  
نهد همد  
من به دست گلش میروم، به  
صحرا، به زمین، زمین هزاران  
هزار سال است که هرروز جوانی و

زیبای راهد به سید هد و سپری و  
زشتی را برمیگردد زنده گس  
زیبای است و مرگ زشتی چه  
سفاوت بزرگ  
من به تو میگویم: میخواهم جوان  
بمانم  
تو به من میگویی: اما من نمیخواهم  
هم بپوشم  
دو آرزوی زیبا و نمادنی در من و  
تو ریشه دارد. اما جقدر رهن به  
تو تو بمن برای این ماندن جا -  
و دان به هم نیاز داریم  
انچه برای فراموشی میگویم اگر  
در یک روز بعد روغ هم باشد دروغ  
است.

## در شیرین یاد پرستانه

بقیه از صفحه (۲)  
لغود را شوک عصبی می دهیم  
دیگرموسایل بدسترس مقرر  
اند آرند. اگر توسط شوک مریض  
خوب نشد رخصت می شود و اگر  
صحت نیافت مانتد اوی راد اصفه  
سید هم تا حد اقل مریض از حالت  
نخستین برون شده و آرام میگردد.  
یکی از کسانی که از مطالعه  
و دریافت علمی بیشتر به سرحد  
جنون رسیده است یک دکتر  
است که از دکتران پرکار  
ازمان خود بوده ناصر رحمت الله  
است، رفتن تا اورا ببینم وقتی  
داخل اتاقش شدم. او با سجای  
آرام و چهره متین و رفتار آهسته  
خوبش که به هیچ وجه نشانه  
حالت غیرعادی در او بدیدار نبود  
به مانند یک شه، سلام کرد و سر  
خود رابه علامت احترام پایین  
نمود. دکتر جوابی احوال او  
شد. بالهجه آرام و آهنگ نرم

سخنان نصیح، شمرده که مناسب  
با همان رفتار متین او بود در -  
ضمن باصدای نم انگیزی با نشت های  
فروتنی جواب گفت اما از دگرگونی  
مزاج خود ناراض بود.  
داکتر گفت:  
چرا ترا این جا آورده اند؟  
تو مریض بودی؟  
وی گفت:  
نه نه من مریض نیستم، نبودم  
چرا مرا اینجا آورده اند...  
بعد تا مدت که در آنجا بودم از  
درس خود، از دانش خود  
میگفتم. از غلبه خود و از کار  
گفته شده خود، میخواست رخصت  
شود و دوباره مریض راند اوی  
گفت، از این بگذرم، دیوانه  
های بودند که تنها سرشت  
حیوانی ویدی که در نهاد بشر  
است ممکن بود شخص رابه ایشان  
متوجه سازد و آن هم تنها از این  
جهت بود که رفتار خنده آور و  
عاداتی که خارج از عادات انسان  
های عادی است از آنان سر میزد.  
دکتر شفاخانه یکی از طبلد بگردد  
دیوانه گی را استعمال مواد مخدره  
میدانست چه این تعداد دیوانه  
هارقم بیشتر و تشکیل میدادند.

اتاق های دیوانه گان با قفل  
بزرگی بسته شده بود و بیرون -  
مهربانی از آن پاسانی میکرد.  
از او درباره ظاهر اش از -  
دیوانه گان پرسیدم، گفت:  
(سال گذشته اینجا دیوانه  
را آورده بودند که عجب آدمی بود  
او روزها وساعت ها در سواره  
اوضاع وطن و سلطنت گپ می زد  
او چیزهایی به خاطر آرامی وطن  
میگفت بعد از آن بگریخت حتی  
ساعت ها آرام نمی شد، عجب  
دیوانه ای بود (۱۰) بیومرد با یاد -  
آوری آن خاطره نمکین شد و همه  
گفته های خود افزود او واقعا  
درد داشت. اما هیچ ندانستم  
چس دردی و عاقبت در همینجا  
جان به حق میرد، و با همه  
نم هایش دنیا را تا ابد ترک کرد.  
خبر آنان دیوانه ها اند.  
از کار بیومرد گذشتم. زخم ناخن  
های طبیعت نسبت به هرجای  
دیگر در اینجا آشکارتر است.  
فضب و خشم طبیعت جنگ خود  
را در بیکر این انسان های  
مظلوم بیدر خانه فرورده و روان  
آنها را در گرو آزار گرفته است.

وقتی میخواستم پناه گاه دیوانه  
گان را ترک بگویم با یکی از دیوانه  
گان روبروشدم. او ای آنکه از من  
شناختی داشته باشد، به من  
خبره شده گفت: ((یک سگرت خو  
بشه))  
من در پاسخ گفتم وقتی صحبت  
اشدی حتی برایت سگرت میدهم.  
حالا برایت خوب نیست مریض  
می شوی.  
ببچاره گفت: به خوب شدیم  
مکم کسی بیدانند که مره از پنجه  
بمرون که، میگوین توده شمار  
بسیار مردم کشتی، مگم به هیچ  
کسی ره نکشتم، هیچ کسی ره  
این صد اتاقتی در گوشه ای  
طنین انداز بود، تا دیگرموس  
به او فکر میکردم که هنوز تصور  
آزادی در ذهنش نوظف میکند و -  
هنوز چون دیگران می اندیشد و  
به یاد شعری افتادم که:  
(از دیوانه های مرگ  
برد دیوانه چه میگردد...)

## الگرنشر...

بقیه از صفحه (۲۷)  
هی کاکاجان، شما چقه  
بد ذوق استین  
نطاق گوشی رابه شدت برودی  
تلفون میگردد  
XXX  
حرنگ، حرنگ، حرنگ

بفرمایین راد یومد ای مردم  
اس  
چی، گشتی سنجابهارستان  
اس؟  
خبر گفتم راد یومد ای مردم  
اس  
خود، خس میبخشون، الله  
سلام  
سلام  
به الله یک چیز داشتیم

پیشنهاد  
- خوده معرفی من کنه؟  
- الله بلی، اسم مصان بنامی  
از سو هنس چیزگک میزد  
- پیشنهاد تانه بگوین  
- پیشنهاد به الله  
اسد بدیع اس، او ام ایس  
که چرا اسد بدیع برت نس مانه؟  
- همشیره، شما ره به سرود

مردم چی؟ هر کس دلش  
- چرا، نگنشدین الله  
که گفتن هنرمند برای مردم اس،  
- ای درسته ولی ای خسو  
به او معنی نس که برودش هم از  
مردم باشد  
- خود که الله دلش، به خسو  
پیشنهاد خوده برش گفتم، الله  
بمان خدا  
- بمان خدا



# وباران بارید

شماره (۱۱)



شماره (۱۱)

هنگام حسادت دهرینه اویر او مستولی شد و تند تر از گذشته به انیت او برداخت. حفاظت طفل دیگران را او سرعت به بالا رفت و بالاتر... اما باران، دور باره با بیرون نشود بسیار نرود آمد. بیکاره همچنان ترس باخشم باران بالا گرفت، قلب نیوکایی تقویا از تپیدن باز ماند.

او نتوانست گام دیگری بردارد چون گریه کودک در قلب او طنین انداز بود. او عقب چرخید و به پایین رفتن به هیچ وجه سویی آن بپشه بتزار آغاز کرد. هر چند که خسته بود و نهید - نست که آیا فاد ز به بالا رفتن دوباره خواهد بود پانه! طفلی در حدود دو، سه ساله در میان پته های درهم ریخته، چیزی که تا چند لحظه پیش او از باران حمایت میکرد، افتاده بود.

نیوکایی همی بیژن نرسید و کودک را در بازوان خود جاداد اوسعت کرد تا هنگام بالا شدن دوباره از سرانگیس کودک را - باید خود حفاظت کند. - مشکل میتوانست قدم بردارد. اما... آه گرما، گرمای شریک - جانبخش که از یک جریان زندگی به دیگر سیلان میکند. خون نبود کاسی سیال شد (آب شد) و در ز رگهای او رسیده، او هنگام بالا رفتن رگام برداشتن بواز خطر روی زمین لغزنده، امید و ایمان تازه بی بدست آورده بود، نبود کاسی فهاد کشید! بگذاور او

محافظت کم. ای مورنگو! برایم فرصت بده تا او را محافظت کنم. پس از آن بگذاورم! به نخر می رسد که باران به دعای او توجهی ندارد و به خاطر نرفتن آمانش او رحمن نمیکند او مسجد بود تا به تنهایی تا پایان کار مبارزه کند. اما ایمان تازه او به زنده گی او را نهر بخشد.

او نزدیک قلب بود که به زمین لغزد و سقوط کرد، اما برخاست بر انگیزته و پستک آماده مبارزه شد. چه نرسد میکرد اگر کودک از آن او نبود؟ آیا کودک به او گرما بخشیده بود، گرمای که - قلب سرد او را نورزان کرده بود، پس او به مبارزه اش تا پایان کار ادامه داد. طفل به خاطر حفاظت به او سپیده بود. نیوکایی تنگ تنگ با هایش را بنور به بالا کشید تا بر فراز بلندی رسد و باران ایستاد.

نیوکایی، سرایا تروننک، خسته زگرسته از میان ریج به سوی کلبه اس باز حمت راه - بچود، به روزی در خون او موج زد. حوری در جثمانش درخشد که گوی تاریک مغرب را به مبارزه فرا میخواند، به روزی او بر خستگی واقع جسم او فاپس آمده بود. او به کلبه اش رسد و سرسترن افتاد.

مردش از ترس و پشیمانی دیرانه شده بود. به نظر می رسد که نیوکایی به او نگاه میکنند

و فقط به طفل اشاره میکند. - مردش طفل را لباس خشن پوشاند او در مدتی که نیوکایی طفل را در آغوش داشت، برای زینت نیز چند تکه لباس خشن آورد و مقدار بیشتری چوب بر آتش نورزان افزود.

نیوکایی به سوی هدیمان متلا شده بود و با خود غم غم میکرد. باران باران... آمد... با پس...

پس از آن یادای کلمات نا مفهوم از حال رفت. پس از مدتی مردش نگاه دقیقتری به عطفش انداخت. درین لحظه، نیوکایی خواب رفته بود و رنگاه و ازدهش را در صورت شوهش که طفل را شناخته بود، ندیده نمیتوانست کودک خرد سال ترمین طفل نجری بود در اول او نس توانست بفهمد و شگفتی زده بود که چگونه زن حسود او را خلف در تماس شده بود، بعد او به خاطر آورد، او نجری را دیده بود که دیوانه وار سراسر ریج را در جستجوی طفلش میدوید. طفلی که به قول نجری از جمع اطفال دیگر فرار کرده بود.

نگامیکه نهر نیوکایی با - طفل خوابیده بهرون رفت تا این خبر را بدد با این فکر که زن او این کار را انجام داده است، غمزد بزرگ در سراپای او موج زد.

هایی فلج و حرکت من بریزی من به درد زنده گی تو میبخشم! زن، وحشتزده بین گام به جلو گذاشت بیسر دستاں ملتهب و چهره تشنه مرد را لیس کرد و سر خود را بالای زانوهای بیخ زده، مرد که گرمای چهره زن و آتش اشکهای داغ آنرا احساس نمیکردند گذاشت، رفتی سرود چهره زن را بلند کرد، پشیمان زن مانند در فوخ آتش سحر بودند زن با آوازیکه در میان هن هن گریه کم میشد، به مرد گفت:

من، ترا با اعمال شدت در دست دارم، اگر یک بار دیگر درین مورد گپ زدی، خود را پس جنجان تو آتش میزنم! بعد نگاهش برای مدتی دراز در نگاه مرد گره خورد، نگاشی که در آن تمسم، اراده و از خود گذری بین زن نفس بسته بود.

وقتی آن دو میگریستند، من نتوانستم از بخش اشکهای داغی که چشمهایم را میسوختند، جلو گیری کنم. ولی آیا اشکهای من میتوانست آتش برافروخته قلب آن دروا خاموش سازد. آیا اشکهای من میتوانست امیدهای بر باد رفته، مردی را که روی چوک چرخدار، تن نیمه جان خود را - جاداده بود، باز گردانند و آیا اشکهای من و تو میتوانست آغوش خالی شده، مادری را دوباره بر کند؟ نه، هرگز نه!



# تصویری از

پهلوئی (۱۳۵۰)

حرف امروز، حرف صلح و حرف جنگ است. دوران جنگ، بیامد های ویژه خود را تمام عرصه های زندگی اجتماعی داشته است. همان صور که هستی مادی ملل را تاراج میکند، در هستی معنوی ملل نیز نمیتواند بی تأثیراتی بماند.

جغات روشن فرنگی نیز در دوران جنگ، اماغ نوسانها و گرایشهای نیمه سیاسی و گاه سیاسی میشوند و اما در بهلوی همه این تباهی های فرهنگی در جنگ افغانی دیده میشود. دگر ظهور کرد و آن بی تفاوتی بداران به فرزندان شان بود. و دهم بی تفاوتی یک عده هنرمندان، در برابر هنراست. قبول میکنم که استعدادها مانند د یوز و یوزهای قبل بهم ظهور میکنند، اما با حسرت باید گفت که قبل از آن که امرینگر خوب شوند، ستود یوز را سرف میکنند، اثر خام یا نیمه پخته را تحویل جامعه میدهند. من اکنون به حیث د ایرک شعبه موسیقی تلویزیون، ناظر این گونه سرایش های عجولانه امم ورا سستی زیاد رنج میبرم.

اما از د یوز و امروز باید به خاطر داشته باشیم که مرد را چی گونه استقبال کنیم، من دلهره فرد را کمتر دارم، زیرا امروز زایسر فرد را دانستانه نود میدهد. اما دلهره ام در ترویج غلط اخلاقی

هنری و هم نوس های برخاسته از تعب است باید به فردا - دقیق بود و با احترام، آن را در نظر گرفت. نگاه آرزو بر این باشد که امروز مایه تریا زنگد، باید امتیاز د یوز را نادیده نگرفت. من وقتی به متابه هنرمند د یوز که توان امروز بودن را نیز دارم با به جهان هنرها دم چی دشواری هاییکه در راهم سبزمینند، من با قبول بسیار مشکلات و سایل مدرن را وارد کردم. برای نخستین بار (ارگن) را به افغانستان آوردم و تا امروز برخی از هنرمندان وسایل موسیقی را از من به امانت میگیرند. اما به خاطر دارم که مردم هنر دوست کشورم چی استقبال گرمی از هنرمند وستان همکار بروی سستی به عمل آوردند.

مطالعه و تعبیه ای امروزی در د یوز هم وجود داشت. همین صور که امروز با هزاران دهن زبان و بیانه ای فردی و وحید امید را نیز زبان میزنند، که در واقع تیشه به ریشه خود میزنند. من به متابه هنرمند د یوزی بیجا هنرمند امروزی ایستاد خواهم بود. عارف نیهان با وحیله امید میایستد. من حازرا فقط حازر میخوام و هنر امروز راه های بسیار نژاد یک رسیدن به حازرا دارد.

و شما در مورد سایر عرصه -

استراحت ضروریست که هنر - مندان و نوازنده گان بخش مو - سیقی شرقی توغلیف باشند، که بد بختانه فعلاً چنین است. بر باید آهنگهای وحید امید، مورد تاخت و تاز قرار گیرد. باید دل آزرده گی های به وجود بیاید علاوه بر این چی طور میتوانم دل آزرده نشوم. وقتی که سینم یک عده جوانان برای جن آهنگ نشان ته ویلا در شعبه موسیقی میدوند در حالیکه یک عده دیگر آمدن محدود و دیگر آهنگشان را زیر پخل گرفته، خود شان آن را آماده لبسنگ و نشر میسازند. فعلاً راد یوتلویزیون افکار کار و یکلام - هنرمند شده، در حالیکه باید هنرمند اول درستیهای

مردمی خود را تثبیت نمود و بعداً به ستود یوزی نشرات مرکزی داخل شود. اشتراک در قبضه ایوا تقریباً در قبضه عده محدود است حال آن که هنرمندان مستعد ترکی هستند که میتوانند با عظمت روی سستیهای با عظمت سمبول افغانی هنرمند باشند. نعد انم چیرا هنرمندان کنگوری بندی نمیشوند بیابید عارف جان د رمورد موسیقی د یوز و امروز سخنها ی از تجربه تان باز گوید

خوبست خلاف معمول، از امروز شروع کنیم و د یوز را بیا - بیم و بیا این صور قبول کنیم که موسیقی د یوز، موسیقی قبل از جنگ و موسیقی امروز موسیقی دوران جنگ بود است. بر حرف د یوز

## بیست سال در...

فدراسیون فوتبال افغانستان در سال ۱۳۰۱ هجری خورشیدی ایجاد گردید و از سال ۱۳۲۷ - عصویت فدراسیون بین المللی فوتبال را کماش نموده است. پیش ۱۵۰ تیم که ۱۰۰ تیم آن ها را جوانان تشکیل میدهند ۳۳۰۰ فوتبالست که ۳۰۰ نفر آن هانیمه بروشنل میباشند. در فدراسیون فوتبال کشور ما مشکل گردیده اند. اولی -

دانش بین المللی ما، در سال ۱۳۲۷ در مسابقات المپیا در برلین با لکزامبورک برگزار شد، که نتیجه به نفع لکزامبورک خاتمه پیدا کرد.

محمد ظاهر مصطفی در ایام پیش نهاد هایش را این گونه مطرح کرد:

از وزارت د ختم تعلیم و تربیه تقاضا دارم تا در قسمت احیای دوباره ریاست تربیت بدنی و سیورت در چوکات آن وزارت توجه نموده زمینه رشد ورزش را در مکتب هر چه بیشتر فراهم سازند. اکنون طوریکه دیده میشود، ورزش در مکتب به رکود روه روست، فدراسیون فوتبال ما امروز صرفاً به نام فعالیت



مینماید و در رأس آن یک تن انجیر کیمیا و گاز موطف است، خود تصاویر کنید که آینده فوتبال در کشور چی خواهد شد. فدراسیون فوتبال باید به صورت انتخاب ایجاد گردد، باید زمینها آن مسلط گردد تا تیم ملی کشور کم از کم در دور میدما تسی مسابقات جهانی آینده اشتراک نموده و همچنان شرکت در مسابقات آسیایی را هم باید جدا د نظر داشت.

اگر اسال و سال بعدی تیم ملی افغانستان در مسابقات آسیایی اشتراک نکند، گمان اغلب عصویت از کمیته برگزاری مسابقات آسیایی سلب خواهد گردید.

های نری نیز میخوابید قضاوت کنید؟  
 - ببخشید من که کیسین موسیقی نیستم که خودم نوازنده یا خوا-  
 ننده شرق باشم ویلای موسیقی جازواسترا ابراز نظر کنم . من نمیخواهم به جز درباره عرصه دلدخواهم ابراز نظر کنم شنیده که عده ای از دوستان ران خوش آید راماد دست دادن برخورد استطابق زینا صورت گیرد . نمی خواهم مانند بچگان معاویه شونده های اخیر مجله نان ، خود را نمکش ترن جازم و تمام قصاوت رانر - کیسول داروی درد های منحصر به خودم فکر کنم . من هرگز با آتانی نخواهم بود که در میزبان رانرا - موس کرده و خود را سالار هنر امروز میندازند و کسی لگام حرف میزند و میخواند و میند و نده و به عقب نمیگردند . هرگاه توابع نداشته باشیم و نیکیا نباشیم ، هرگز مورد توجه و احترام مردم قرار نمیگیریم . دوست دارم جامعه که نه و در پیوسته هم مادر مقابل جشمان مان جلوه کند . نه این امروز آمده ، در میزبان رانصیحت بفرماییم ، در حالی که خود نیازمند نصیحت های هنری باشیم . لطفاً حرفه های راهمین دور که میگویم ، با امانت داری بنویسید و به دست نرسید هید . . . . فکر میکنم که باید از دوستان نری مند و موت گرد تا توقعات شان را

باین بیاورند و منصفانه با دانش بخواهند . . . . بهتر خواهد بود . \* میگویند شما ایرانی ما بانسه میخوانید . . . .  
 - خوب است که میگویند میخوانم و میترسیدم اگر میگفتند «نرکویانه میخوانم»  
 اما در این مورد باید بگویم که این حرف ، صادق نیست این که اگر حرف بشریت ما چنین کرده ، حرف جداگانه است . آن هم به دلیل این که ما تقریباً ریشه های یگانه فرهنگی با ایران و تاجکستان داریم .  
 \* پس میشود بهرسم شما در فردار کابی خوانی استید یا خیر؟  
 - در پاسخ یگانه دارم :  
 ۱- طرفدار کابی خوانی استم به شرطی که آهنگ اصل رالطه نزنند .  
 ۲- طرفدار کابی خوانی نیستم در صورتی که اصل آهنگ را - مخدوش ساخته و ابتدال رابه بار بیاورد . . . . سرانجام کابی خوانی از روی نیاز رایج شده . چرا که میتوان ما تا حال به این روش کمبوزها بیکه حداقل همپای آهنگ های پذیرفته شده خارجی باشد توفیق نیافته اند و باید ساخته هایشان هم گاه گاهی کابی است . پس ترجیح میدهم دست دم کابی بخوانم تا دست سوم . \* کاری راناید میکنید ؟  
 - تارهای وحید قاسمی را .

وحید امید نزیانده ، روشنتر ساز د بکران دارد . کارهای اخیر وحید صابری نیز خوب است . همچنان گروه ((گل سرخ)) تا حال موفقانه خطا استراد را در محدوده ، امکان روسیله دست داشته ادامه داده اند . کنار سایر آوازخوانان با آن که آثار دلچسپی هم دارند ، اما برگنده است . . . .  
 \* شما برای آینده ، بهلوتان کی رانحت پرورش دارید ؟  
 - برادرانم ، مرزندانم ، به ویژه عبد الرحمن کیهان ، داود کیهان و سوسم خالد کیهان . توجه ام را خالد کیهان که صحبت ما را تا پایان دنبال کرده جلب میکند : او سبب آرام و کم جرات و دقیق ، شاگرد صرف هشتم مکتب موزیک است . در نواختن سنتی سائیز ، بیانوارگن دست درازی دارد ، و در رانر برنامه های خوشی مردم ، همراهمی میکند ، او میگوید :  
 - پس از خط هنری پسندم ، وحید امید را دوست دارم .  
 پدرش میگوید :  
 - ما ، روی ستیز ، تصویر د ونسل رانریک راه زرمسان میدهم . پس (خالد) گاهی مرا متوجه اشتباهات عمیق هنریم میسازد . در این نشست مان همه ، خانواده صمیمی عارف کیهان حضور دارند . از نجیبه

کیهان (همسر صمیمی عارف) - میروم :  
 \* نجیبه جان ! به نظر شما «سرهنرمنند بودن» مشکل است؟ پاسخ میگوید :  
 - مشکل نیست ، اما مستلزم گذشته ها و اعتماد کامل به همسر است . من باره احرنه های از این زن و آن دختر شنیده ام ، تیلیفون های جنین مزاحمان را با تحمیل پذیرفته ام اما هرگز ، راه خشم را پیش نگرفته ام . من هنر را به ویژه هنر همسر را دوست میدارم و - میخواهم شنونده خوش باشم . همسرت هنرمند ، باید شوهر خود را درک کند . . . .  
 در فرجام صحبت به گونه شوخی میروم :  
 \* پس جراتارهای سفید مو بر سر عارف جان جوان ، به چشم میخورد ؟  
 خانم کیهان میگوید :  
 - شاهد عینی و همیشه گسی فشار روانی و کارش من است . شما میتوانید قبول کنید که او را کنار هنری ، سر سفید ساختن همین اکنون آهنگهای نزد خود ثبت کرده و پیوسته میگوید که :  
 (( شاید امکان مساعد شود و او بتواند وام خود را ادا کند و شاید هم به درد آینده گمان بخورد . . . . ))  
 و در چنین فضای دوستانه صحبتها به پایان میرسد .



## درنگاهش...

بقیه از صفحه (۲۱)  
 ج - عموداً از اطلاعات تلویزیون استم .  
 س - اگر نطق نمیشد ، دست داشتید چه کاره شوید ؟  
 ج - اگر نطق نمی شدم ، دست داشتم ، نویسنده نسوم و دایرکتور ، مخصوصاً دایرکتور برنامه های اطلاعاتی تلویزیون .

ج - برای فرزندان تان چیس مسلکی رامی بسندید و آیا دوست دارید فرزندان تان نیز نطق یا گویند شوند ؟  
 ج - من طرفدار آن نیستم که به قواعد و اصول زنده نمی و - خواسته های فرزندانم و - دیگران حکومت کنم و یا غاصب حق دیگران باشم . همین اکنون که فرزندانم مصروف تحصیل استند در مورد قواعد زنده نمی با آنها تبادل نظر دارم و آنان را به زنده نمی و کاره نمایی می کنم  
 س - یک مادر خوب ، یک نطق پذیرد ، یک همکار همسران آیا این همه وقت شمارایی حوصله نمیسازد ؟  
 ج - اگر چنین باشد که شمامی گوید من زیاد حوصله مندم .

س - نطاتی در کدام برنامه را - ترجیح میدهید ؟  
 ج - هر نطاتی در هر برنامه برای فرق نمیکند ولی در خواندن اخبار خود را راحت تر احساس می کنم .  
 س - برنامه های راکه در تلویزیون میخوانید کدام هاند ؟  
 ج - شما کدام برنامه تلویزیون رامی بینید ؟  
 - راستی راستی ازین سرود ملی تا سرود ملی دیگر . . .  
 - من تقریباً هفته یکبار در دیار دریک یا دو برنامه اخبار و برنامه های دیگر روی صفحه تلویزیون ظاهر می شوم .  
 س - راد یو تلویزیون ، کدام را بیشتر دوست دارید ؟  
 ج - به راد یو تلویزیون یکسان علاقه دارم زیرا تقریباً ده سال

یک عمر که من در راد یوتلو - یزیون نطق استم و درین مدت سخت باراد یوتلو یزیون یک سان انمن گرفته ام .  
 س - کار کدام نطق رامی بسندید ؟  
 ج - به کار همه نطقان احترام دارم . ویرام دشوار است که بگویم کار کدام یک رامی بسندم زیرا کار همه شانرا دوست دارم مگر تاحدی به نطاتی عصمت نایب خیل و آواز شمس مایل علاقتند استم .  
 س - یکی از خاطرات جالب دوره نطاتی تان را بگوئید ؟  
 ج - خاطرات جالب یا خوش ؟ فکر می کنم خاطرات تلخم بیشتر است پس بهتر از آن - طرات جالب و خوش آن بگوئیم .  
 س - میخواهید سوال و جواب را خاتمه دهیم .  
 ج - بلی با کمال میل .

# اتهامنی

د (۲۹) مع بانی

نی نه دې پاتی خو خبرنم  
چی خبره جره شوي وه، خککه  
چی کله زه مازدیگر کورته لارم  
برکه غوږم چی دکوربه مخکی مسی  
نم ه مورد تر نشویو بستر او د کالیو  
د بشپړونو په سر لا سر تر سر  
ناسته ده او زما دور تر سنگ  
انتظار ایست د مور مسی  
چی به ماسترکی ولگیدی نوله  
اونکو چی سترگی رام کی شوي  
او په نیولی غزی راته وویل:  
زویه ۰۰۰ د اټوله ملامتیا په  
ماکی ده چی تمی اتمه مسی  
کویون تمه محبور کړې، که نوسه  
دی تورمانام به می ولسی  
کوه باریده له.

د دغی سلاسی پینسی په  
لید لوسه می بنوسستی وکړه  
او پوره لرد تیغی می تصمیمه  
د خپلو لونسو کودیو تر خنک  
ولارم چی به دې وخت کی د  
کور خاوند یا سرد سراجی په  
کړکی کی را بیکاره شو او په  
تیرو تندي می راته وویل:

رستیا می ویلی دی چی له نسه  
پلار نه بد زوی پیدا کیږی. پلار  
دی خدای وبخښه لرد سمنخلس  
کاله می به دی کورکی تیر کړل  
هیڅوک ونه پوهیدل چی کور می  
خپل دی او که به کرایه می نیولی  
دی. او تاسمین سترگی ناحیه  
هم راباندی خبره کړه.

د دغوی د تگلی وخت نه وه، که  
نود کور له خاوند سره می یوه  
شیهه دخولی جنگ تودا وه خو  
د اچی د ما بنام خره لگیدل وه  
او د سرت به سر ابار شوینو  
کالیو سرشته به کاروه، نوموړی  
کالیوت پرینوده او زه به کراچی  
یا کوی د تیگوبه لاری پسی  
عموم سرت ته ورتم. که هرڅو  
می سترگی ها خړا د خړا وارولی  
نه دلاری اونه هم د کراچی  
پته لگیدله. کله چی هرابنسه  
تیاره شوه او نوره می له کراچی

تمه لنه ه شوه بیرته خپلی ترلی  
کوی ته راوگریدم. د کور خاوند  
تمه می دروازه ورو تکره اوند یوی  
شپه معلمی روحنی وغوښت  
خوهغه یوه خبره پیگه نیولی وه  
اوهغه داچی:

ستا بد بخت له لاسه می ددري  
کلونویو پویا شت کرایه راخنی  
په جریه کی واخسته او ته لا -  
اوس هم دیوی شپه معلت غواړی  
ما خود کور سراجه ستا پلار ته  
دا نشان می به خاطر د عرفی  
سند له مخی به کرایه ورکړی وه  
اونا حیه به دی معامله نه وه -  
خبره، خوستاد اتمه می کویون  
تصدیق ناحیه هم راباندی -

خبره کړه. او اوس د کور د  
کرایه رسمی فرار د خط غواړی  
که هرڅو دی دکور د خاوند  
زیره او پسی ونیوی، گټه می ونه  
کړه. اخر د گاونډی کور خاوند  
زیره راباندی وسواوز موزر ل  
نوب بسترې او د کالیو پنه ونه می  
د خپل کور گاراج ته راسره نسه

ایستل اوسه موهلته تیره کړه.  
به سیاس و بیغی تر قعه ولیزله  
پخپله می کالی مالی به کراچی  
کی واچول او دخورکوه می پیر  
هنوی خوارانوم به یوکورکی  
دوه کوی به کرایه نیولی وی چی  
به یوه کوټه کی پخپله اوسیدل  
اوه بله کوټه کی می لونس کوی  
ایسی وو. مونزه هم له ناچارې  
ورعی خپل مالی به همدغه -  
پس خانه ورته ایستل. وروسته  
می به زاړه بارکی یوه سراجه  
په کرایه ونیوه. او اوس پوره  
شیزمه میاشت ده چی خپله د  
نورولوروی کورته ناوی راستلی ده.  
خوله دی ویږی چی له دی ناحیه  
موهم ونه باسی، د اتمه می کویون  
خبره می بیان ده رابورته کړی  
او هماغه پخوانی لورمی یو چی  
کورته راویم.

بقیه از صفحه ۴۷

وسپله لیتعلمان و معلمان و برخی  
از روشنفکران خوس دوو بحس  
درام ها روی ستیز آورده شده،  
اما، در هفتگیل سار جشن  
استقلال، ترتیبات خاص برای  
این نمایشها گرفته شد و عمارت  
تئاتر مدرن در محان اعمار  
گردید. و بعد از آن درام هها،  
روی ستیزان تئاتر نشان داده -  
میشند. تزار روایت برخی از محققین  
اولین نمایشنامه نام (فتح اند -  
لس) که نویسنده آن، گننام  
است، در سراج العماره جلال -  
آباد نمایش داده شده است.  
برخی نیز روایت میکنند که اولین  
نمایشنامه (شهرزاده جاوا) بود که  
نویسنده آن هم تا امروز نامعلوم  
است.  
اما خوشبختانه ما تا به این رس  
ست مستقل سیاحت، ا د ا ره  
کوچکی به نام (پوغنی نند اری)  
در سال ۱۳۱۱ در تشکیل آن  
ریاست جا کورته این تیاتر به  
سرپرستی رانسان استاد همدان -  
نمید لیلی و کارگردانی استاد  
عوب الدین رسام آغاز گردید.  
اولین نمایشنامه می که روی ستیز

## دنباتاتو...

د (۲۸) مع بانی  
لکورو له پاره په زره پوری ده  
غریبان له دی کبله چی به که  
بیه تداوی کیږی او بد اهان له  
دی امله چی د کتباوی درملو  
استعمال ورته زهان رسونکی  
سکاری.  
په دغه هیواد کی د قیستس  
درملو په خنک کی یوازی د د اکثر  
قیس د ۵۰ لیسرو په شاوخواکی  
تا کل شوی دی. د قاهری  
د مشهورو عطارانو په دله کی  
پوهم د (خرازو) کورن ده.  
هغوی خپله سو د اگری په  
۱۸۸۵ کال کی پهل کړه. او س  
دهغه زوی عبدالرحمن دغس  
حرفی ته ادامه ورکوی.  
خود اچی اوس دغه سوداگر

امده، ه نام ( میراث ) انسر  
استاد لیلیس بود. اما نظرس  
به شرایط آن عصر و زمان، نفس  
زنان را مردان بازی میکردند.  
بعد از آزادی بانوان در سال  
۱۳۲۸، تیاتر به مرحله دیگری  
گام گذاشت و شبکی دیگری به  
خود گزوت. ناگفته نباید  
گذاشت که عنرتیاتر در افغان -  
نستان، عیینه بانسب و برارو  
به رو بوده گاهس بانسب دان  
درام عای خوب مردم و تاشاگر  
راه خود جذب نموده و گاهس  
بانسب دان درام های بازاری  
و مستدل، تاشاگر را از خود برانده  
دور ساخته، و به فقرا رفته  
است. آن گونه که تونج میروند  
به جای نرسیده، که آن هم غلس  
وانگیزه باین دارد. به گونه مثال  
پس از انقلاب تور نویسنده گانس  
داشتم که برای تیاتر می نوشتند  
و هم آثار معتبر دراماتیکت های  
د تیاتر ترجمه میکردند. و همچنان  
کارشناسان و عنرتیاشگانس  
داشتم که بروی ستیز همان  
آثار راه معرب نمایش قرار  
میدانند. اما متاسفانه که هها  
زیادی از انعام بنا بر

هم در زباتو کلونودی خنور هغه دوه  
زمان چی یو بی ۴۰ اویل پس  
۳۶ کلنی دی. دواړه د طبی  
رشتی ظرفان اوهم په اوس وخت  
کی د طب د پوهنجنی استادان  
دی. ارونده چاری پرخ بهایی  
د دغو دوو ورونو برهالمتوب په  
دی چی یوازی د خپلو پخوانسو  
په پهل قدمونو نه زدیه بلکی.  
همیشه د معالجنی د نوو طریقو  
د پهل اگولو په لته کی دی.  
دوی په گده سره د استسی  
درمل پهل اگری چی د "پهری -  
ناروغی" - الرزی (حصاسبت)  
په معالجه کی دیر کور او اغیز  
من تمام شوی دی. د هندی -  
نهایت حظه اوس د لوپد پح المس  
پوشهر طبی کار پوهان د اهدس  
د ناروغی د تداوی له پاره  
په چهرته بوخت دی.

تا تیسرات جنس که بیجا فرا رنموده اند و بیجا زنده گی را بدود گفته اند. پس از انقلاب به جز چند درام درخور تعریف بجز دیگری در تیاتر به نام درام به معرفی نمایش مزارنگونه است. چند درام مانند مارگونه بونه و تیاتر، مرکز بزرگ تیلیات سیاسی کشته است. ۱۰۰۰ دلار آرزو مندیم که تیاتر مورد توجه نسو - بیننده گان و مترجمان محترم و - عمدتاً مورد توجه مقامات - اصلاح نرا کیرن تا مانیزمانند کشورهای دیگر، دارای یک تیاتر ملی و مردم باشیم - تیا - تری که پاسخ دهنده خواست غای مردم ما باشد - ۱۰۰۰ و تلویزیون، تیر تیاتر ارز تر خود را اردستانه است؟

- در تمام جهان، سینما و تلویزیون و در ریب بزرگ تیاتر به شمار میروند، ولی با آن هم در جهان بهترین و مترقی تیاتر، مقام والا خود را حفظ کرده و به نامهای (مدرسه اجتماع) و (جام جهان نما) یاد میسود. اما متأسفانه در

کشور ما انگیزه های زیادی از - تحمیلی ده ساله (سالن های فلم ویدئو کست در هر گوشه و کنار شهر، سینما و تلویزیون، ندانستن محس مناسب از نگاه مرکزیت برای نمایش دادن درامها، ندانستن درام های خوب که با سخگسوی خواست های مردم و جامعه باشد و دیگر عوامل، سبب رکود تیاتر در کشور ما گردیده است.

✳ چرا در غرب، به هنر تیاتر (در روی ستیز) ارج بیشتر میگرداند؟ ۲۰۰۰ در حالی که سینما با سرعت پیش میروید. ۱۰۰۰ - ما خا بر این که از جمله تمام هنرها، باستانی ترین آنها هنر تیاتر است که ارتباطش هیچگاه با انسانها کهنه نمیشود. هنر بچه با تماشاگر در زیر یک سقف با هم یک جانفس میکنند. بازگر از نقش که روی ستهژ بازی میکند لذت میبرد و تماشاگر بوانعمی را کمپرویی ستیز میبدهد، میبندد و از آن، نشاد میشود و با کیفیت میگردد و سرانجام، با رضایت خاطر، سالون را ترک میکنند. چه بسا که تاثیر تیاتر درام خوب سپرزنده گی مردم کنوری را -

دیگرگون کرده است. زیرا در هر جامعه، خواه ناخواه در درها و گرفتارهایی وجود دارد که به همین زبان نمیتوان آنها را بیان کرد. مگر با زبان تیاتر، همین هنری به اندازه تیاتر نمیتواند در تحول زنده گی اجتماعی مؤثر باشد. به نهرمن، باید از طرف انجمن نویسنده گان ج ۱۰ سابقات درام نویسی به راه افتد تا در کشور خود درام نویسان خوش دانسته باشیم، تا درام های خوب بنویسند که مفهوم آن از جهت زمانی و مکانی باشرابط زیست جامعه، وفق داشته باشد و نبرشته گان تیاتر و تماشاگر بتوانند آن راه آسانی درک کنند. نویسنده گان کشور باید در این راه تشویق شوند تا درسی یافتن فرم و شکل نمایش ویژه برآیند که چنانگر عنعنه و کلتور کشور ما باشد.

✳ چرا بازیگران و هنرمندان انگشت شمار در بخش تیاتر داریم؟ - به خاطر ندانستن مکتب هنر پیشگی و دیگر رشته های آرت - دراماتیک، تشویق نکردن هنر مندای تیاتر، جذب هنر بچه

عاشق و هنرمندان خوب تیاتر به سینما و تلویزیون، ناچیز شمردن هنر تیاتر در مکتب و لیسه ها، - تبلیغ نکردن درست هنر تیاتر بهینده و شنونده (یعنی تماشاگر) سرانجام فراریک عده نبرشته های خوب از کشور و ۱۰۰۰ فوت ۱۰ کدام راه را برای رشد و پیشرفت هنر تیاتر در کشور پیشنهاد می کنید؟

- از جمله وظایف که امروز پیشگانمان اندیشه و ذوق مردم ما دارند - یکی هم تشویق هنرمندان تیاتر (از بازیگران نویسنده) و وادانستن جوانان مستعد و تشکیل گروپ های حرفه ای، اما توریستار، تیاتر های گدی برای اطفال و تیاتر نوجوانان، که باید برای نشان وسایل و موجبات فراهم آورند و به گونه شایسته، قدر دانی شوند. همچنین برای رشد سالم هنر تیاتر باید یک مرکز واحد تیاتری در چوکات ریاست کابل تیاتر تا سپس گرد و دیپارتنمنت - تیاتر و بخش هنرهای بوغنتشون کاب از طرف وزارت تحصیلات عالی و مسلکی وزارت اخلاعات و کلتور و اتحادیه هنرمندان ج ۱۰ از هر نگاه تقویه گرد.

# دآدرسونو

د ۲۹ مخ بائی  
 خپل شربونه او غوستن ورائدی کوی  
 په لمړی شپه کی هریو په دی سوچ کی دو بهزی چی :  
 دغه تول خلک له کوبه چاپه زما ادرس پهنس ؟ کفایت کوی که چیری یوحوک په کومه مجله کی اشتراک وکړی . یاد بانسک دسهما کتابچه واخلی او باهم دسارو کوم کلپ غری شی . په همدغی گری کی انسان دپهلا پهلو سوداگرانو د کمپوترونو حافظی

ته د هغه د ادرس سره سپارل - کزی .  
 دامریکا په متحده ایالاتو کی په ادرسونو باندی لوبه سودا گری روانه ده . د مثال په توگه په یوه کمپنی کی د کمپوتره واسطه د ادرسونو یو کلاک جوړشوی چی له شلونا بچوخته معلومات بشپړوی او په مقابل کسی د لومبلیونوسوداگری او ۸۸ - مېلیونو مروفونکو ادرسونو - عرضه کوی .  
 نوموړی موخسه له خپل مشتری

حده دهرزو ادرسونو په ورائدی کولوسره له (۳۵) حخه تر (۸۵) دالرو پوری غواری .  
 اوترنری د کلنیکو نو اوپا د غوسی د کار کونکو دهرزو - ادرسونو په مقابل کی ۳۵ دالره خود پوهنتون داستادانسو دهرزو ادرسونو بیه ۶۵ دالره تاکل شوی ده . له تولونه گران دتلو بهزون د راپورتانو ادرسونه دی . موخسه یوازی ۱۷۰ - دغه دول ادرسونه په اختیاری کی لری اود هر ادرس بیه بودالسر تاکل شوی ده . د کلاک په پانو - کی دامریکا دمتحده ایالاتو ددو عمده گوندونو د علاقتندانسو ادرسونو هم ثبت شوی دی . د هغو کسانو ادرسونو شمېر چی د دپوکرات گوند ملا ترکو - ونکی دی ۱۷۰ زره او دجمهوریت

غوستونکی گوند د مینه والود - ادرسونو شمېر ۴۰۰ زره ترسپزی برسیره پردی د محافظه کار گوند د ۲۲۶۶۶۶ تنو علاقتندانسو ادرسونو هه لپکل شوی دی . هغه خوک چی غواری دغه دول ادرسونه تر لاسه کړی باید په خپل جیب پوره دادمن وی . دا حکه د دغی کتووری د ادرسونو بیه د دوه اړخیزی مواقی په واسطه تاکل کیزی . د پارلمنی ورده چی د ۶۰۰ زرو اما توریانو - حرفوی ورزش کارانو ادرسونه هم په دغی کتووری شامل دی . رستیا خبره داده چی کمپو - ترهم له اشتباه حخه خالی نه - وی . په واشنگتن کی د ختیج - المان یو خبرهال د جمهوریت غو ستونگی په ۱۴۰۰۰۰۰ نمره - د گوند د غرتوب غوستنه شویوه .

# زنده گی از...

بقیه از صفحه (۱۵)

یک عکاس در قدم اول باید بصورت هنری داشته و بسط محیط آشنایی کامل داشته باشد و با لهنزی که عکس میگیرد، باید بیاندیشد که نتایج چشم من نسی بل همه چشمها آن عکس را میبینند و آن عکس باید بیانگر همان صحنه باشد

محترم نژد شما چسوی ره آورد های در ساحه هنر عکاسی دارید و چند عکس تان تاکنون برنده جایزه شناخته شده است و در کجاها سفر نموده اید و از سفر تان خاطره بی هم دارید؟

سه عکس را که خودم گرفته بودم به مسابقات جهانی عکاسی کاننید نمودم که دو مسابقه آن در توکیو و دیگری در ملسان برگزار شد و هر سه برنده جایزه شناخته شده اند

بچه از صفحه (۱۵) مدال گرفته ام و در خان از کشور به تهران، ماسکو، ترکیه، بلغاریا آلمان، سوئد، پاکستان، ویتنام، و کمبوچیا سفر نموده ام، البته لیبیا برای خیلی جالب بود، چون در آن جا تعداد فوتورها - پورترا زیاد بودند و هر کدام عکس های خود را به نمایش گذاشتند که از آن جمله عکس های ویا لهنزی گرفته بودم، مورد پسند همه واقع گردید و من مورد لست و کوب رفیقانم قرار گرفتم. با آن که لست خورده بودم، ولی خیلی خوش بودم چرا که در میان عکاسان چند کشور عکس های را که من گرفته بودم، جای اول را گرفتند

محترم نیک محمد نظر تان در مورد هنر عکاسی در کسور چیست؟

قسمیکه قبلاً محترم ابوی در بالا یاد کردند که عکاسان آکادمیک ندارم، اگر هم هستند شمارشان کم است و برای ما کاندید نمودم که دو مسابقه آن در توکیو و دیگری در ملسان برگزار شد و هر سه برنده جایزه شناخته شده اند

و یا اگر هم میخواهیم موهب سرای ما مساعد نمیشود و من خواهان آتم تلکاسان مسلکی و آکادمیک داشته باشم عکاسان مای توانند به خان از کشور سفر نمایند در مسابقات عکاسی شرکت کنند و برای کشور خود نیز خدمتی انجام دهند

محترم شیر شاه ابوی! شما چسوی ره آورد های در ساحه هنر عکاسی دارید؟

برای نخستین بار در مطبوعات کشور اولین فوتو روسان را در مجله سیارون برای جا آماده کردم که طرف توجه قرار گرفت

چهار عکس را تربیه نمودم اما همچنان قبلاً یک کورس عکاسی در روزنامه یلم برای خبرنگاران ایجاد شده که و تیفه تد ریس آن به دوش منست و در کانتکسور عکاسی آلمان در سوئد شرکت نمودم که از آن جایک دیلومو انتخابی به دست آوردم، چهار میدان گرفته ام و در سال ۱۳۶۰ جریده سیارون را در روزنامه حقیقت انقلاب نور در ۱۳۶۴

و یا اگر هم میخواهیم موهب سرای ما مساعد نمیشود و من خواهان آتم تلکاسان مسلکی و آکادمیک داشته باشم عکاسان مای توانند به خان از کشور سفر نمایند در مسابقات عکاسی شرکت کنند و برای کشور خود نیز خدمتی انجام دهند

محترم نیک محمد نظر تان در مورد هنر عکاسی در کسور چیست؟

قسمیکه قبلاً محترم ابوی در بالا یاد کردند که عکاسان آکادمیک ندارم، اگر هم هستند شمارشان کم است و برای ما کاندید نمودم که دو مسابقه آن در توکیو و دیگری در ملسان برگزار شد و هر سه برنده جایزه شناخته شده اند

و یا اگر هم میخواهیم موهب سرای ما مساعد نمیشود و من خواهان آتم تلکاسان مسلکی و آکادمیک داشته باشم عکاسان مای توانند به خان از کشور سفر نمایند در مسابقات عکاسی شرکت کنند و برای کشور خود نیز خدمتی انجام دهند

محترم نیک محمد نظر تان در مورد هنر عکاسی در کسور چیست؟

قسمیکه قبلاً محترم ابوی در بالا یاد کردند که عکاسان آکادمیک ندارم، اگر هم هستند شمارشان کم است و برای ما کاندید نمودم که دو مسابقه آن در توکیو و دیگری در ملسان برگزار شد و هر سه برنده جایزه شناخته شده اند

و یا اگر هم میخواهیم موهب سرای ما مساعد نمیشود و من خواهان آتم تلکاسان مسلکی و آکادمیک داشته باشم عکاسان مای توانند به خان از کشور سفر نمایند در مسابقات عکاسی شرکت کنند و برای کشور خود نیز خدمتی انجام دهند

محترم نیک محمد نظر تان در مورد هنر عکاسی در کسور چیست؟

قسمیکه قبلاً محترم ابوی در بالا یاد کردند که عکاسان آکادمیک ندارم، اگر هم هستند شمارشان کم است و برای ما کاندید نمودم که دو مسابقه آن در توکیو و دیگری در ملسان برگزار شد و هر سه برنده جایزه شناخته شده اند

و یا اگر هم میخواهیم موهب سرای ما مساعد نمیشود و من خواهان آتم تلکاسان مسلکی و آکادمیک داشته باشم عکاسان مای توانند به خان از کشور سفر نمایند در مسابقات عکاسی شرکت کنند و برای کشور خود نیز خدمتی انجام دهند

محترم نیک محمد نظر تان در مورد هنر عکاسی در کسور چیست؟

قسمیکه قبلاً محترم ابوی در بالا یاد کردند که عکاسان آکادمیک ندارم، اگر هم هستند شمارشان کم است و برای ما کاندید نمودم که دو مسابقه آن در توکیو و دیگری در ملسان برگزار شد و هر سه برنده جایزه شناخته شده اند

# فشار خون...

باید ۱۰۰ ان وقت گفته میشود که با یک نوع مخصوص فشار خون روبه رو استیم که تاکنون علتش مجهول است. این فشار خون را فشار خون اسانسیل یا اید پواتیست مینامند.

۲۰- بعضاً فشار بلند خون علتی دارد که در هیچ کتاب طبی ذکر نشده است. مثلاً ممکن است فشار خون شخص کاملاً نورمال باشد، ولی همین که فشار خون بعد شش بسته شد، ۵۰ یا ۶۰ شده و فشارش بلند میروند که این نوع فشارش را فشار خون اسانسیل یا اید پواتیست مینامند.

۲۱- فشار خون اسانسیل در صورتیکه مدتی مدتی متوقف شود که هیچ گونه علتی برای وجود آمدن فشار بلند خون وجود ندارد و هیچ گونه عیب و نقیسی در بدن کشف شدن نیست که بتواند سبب از یاد فشار خون

## حافظ فریاد

بقیه از صفحه (۵۷)

حافظ در ای اگرد از سر امروز بود فردایی! و شاه شجاع، این بیت را شنید گفت: از مضمون این بیت چنین معلوم میشود که حافظ به قیام قیامت قایل نیست.

و بعضی از فقیهان قصبه نمودند که فتوی نویسند که: ((شک در وقوع جزا، کفر است و ازین بیت این معنی مستفاد میگردد.))

خواجہ حافظ مضطرب گشته نزد شیخ زین الدین ابوبکر تابیادی که در آن آوان عازم حجاز بود و در شریاز تشریف داشت، رفت و کیفیت قصه بداندیشان را باز گفت. شیخ گفت: مناسب آن است که بیست

در مقدم برین مقطع درج کسی شعر بدین معنی که ((فلانی چنین میگفت)) تا به مقتضای این مثل که ((نقل کفر، کفر نیست)) ازین نعمت نجات یابی.

بنابر آن، خواجہ حافظ این بیت را گفته پیش از مقطع در آن غزل مندرج ساخت که: این حدیث چه خوش آمد که سحرگه میگفت بردر میگردی باد فونسی، ترسایسی و به این واسطه از آن دفعه نجات یافت.

اگر این حکایت را حقیقت نیز بداریم، از آن چه که ازیت مقدم بر مقطع نیز، توجیه بیرون می آید نبایستی حافظ جان به سلامت میرسد، زیرا حدیثی که خوش آید، بر او وارد نمیشد و باز هم آن چه به دست می آید که در نخست حاصل آمده بود.

## زمانه ها

ها می جویدش: مادری پالیه مکرخ یاریده ام ای بیخبر ز لذت شرب مدام میا کاران و سالوس و ریزان انگشت میگرد. آنها را به خوان تروی و ناسلمانی می که گسترده اند، به تماشا مینشانند. وقتی در همان غزل، حافظ در دروئی از رخ دست جشم من را در ریاستان میخواند ((گشت هرگونه چشم از من دل دریایی)) و غم آن جنان میسوزد. ((رخ دوست)) حافظ مگر همان روی نیست که در پالیه

رونق بازار زهد من شکست هر چند تعارض بود و گانه می در اشعار بیشتر شاعران دیده شده است. اما این تعارض بیشتر به تعبیر و تزیین اندیشه آنان بسته می داشته. آن چه در مورد عارفان گفتنی می آید، سخن از دست پیراست. عارف جهان را دوست و نیست را آن گونه که دیگران میندازند و مینگردند نمی بیند و از همین جاست که گفته های آنان، دیگران را نامانوس می آیند.

اگر حافظ متاع هر دو جهان

## فشار خون...

تا هنوز که امروز است به نیستی نبرده است. حافظ هنوز زنده است. فرزانه مردی که بیای برای همه داشته و شاهرخویش نبوده است نمیرد. او خود رانه بوده و خود رانه زیسته است. او همان گونه که خود گفته است: هرگز نمیرد آنکه دلش زنده شد

نعمت هر دو جهان، زین عاشقان به جوی که آن متاع قلب است و این عطا کثیر به است. مگر مقصود نظامی را نیز از می بدانیسم: نینداری ای خضر بیروز بسی که از من مراهست مقصود می از آن می هم بیخودی خواستم بدان بیخودی مجلس آراستم مراسقی از عهد ایزد بیست صبح از خرابی می از بیخود بیست و گونه به یزدان، که تا بود ام به می دامن لب نیالوده ام. نمیشود اندیشه والای لسان الغیب را با این چند و چون کوتاه ساخت.

حافظ هر چی بود، آزاد و مر د بیست که خاک گور و بار زمان او را

# سپاروون

مصاحبه از حبیبه نمر

## شاعر خود رسال



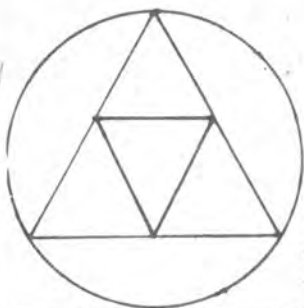
س- علی خیدر ((وحید)) لطف نموده بگویند شما صنف چند مکتبیه استید و چند سال در آنید ؟  
ج- صنف هشت مکتب سلطان فیات اله سن شهر مزارشرف بوده چارده سال در آنم .  
س- از کدام سال بدینطرف به شعر سرودن آغاز نمودید و در چند و چند بار چه شعر در آنید ؟  
ج- از سال ۱۳۶۶ به سرودن شعر آغاز نمودم و در چند و سه مجموعه شعر در آن که مجموعه اول آن به نام ((بال های شفق)) درم ((گهواره شکسته)) سوم ((درخت سبز)) شعرهای زیاد است که حتی به صورت تخیلی هم گفته نمیتوانم که در چه و چند بار چه می باشد .  
س- از کدام سبک بیرونی می کنید ، کلاسیک یا معاصر ؟ و شعرهای کدام شاعران کشور زیاد طرف توجه شما قرار گرفته ؟  
ج- از هر دو سبک بیرونی می کنم از شاعران کلاسیک کشور جلال الدین بلخی ، اتبال (لاهوری) حافظ شیرازی و از شاعران معاصر کشور واصف باختی شهبیر (بولادیان) و قهارا می .  
س- آیا بدون خود در فرامیل کسی دیگری طبع شعر و شاعری دارد ؟  
ج- بلی برادر من سمیع (حامد) و خواهرم شکیلا و همچنین برادر کوچکم فرید احمد امید طبع شعر دارند شعرهای شان همیشه از طریق اخبار بیدار به نشر می رسد .  
س- شعرهای تان زیاد تراجمی است یا عشقی ؟ و مشوق اصلی تان درین راه کیست ؟  
ج- بیشتر شعرهای اجتماعی است و اشعار عشقی من کم است و شعرهای منمباً از محیط زندگی ام ، از زندگی مردم و همچنان وصف وطن سروده شده است و مشوق اصلی ام درین راه برادر بزرگم سمیع (حامد) می باشد .  
س- کدام نوع کتابها را زیاد مطالعه میکنید سیاسی ، اجتماعی ؟  
ج- کتاب های اجتماعی را زیاد تر در دست دارم داستان و کتابهای شعر را زیاد مطالعه میکنم .  
س- همکاری تان با مجلات چگونه آغاز شد و زیاد تر کدام مجله را مطالعه میکنید و کدام صفحه یا بخش آنرا در دست دارید ؟  
ج- با مجله آواز همکاری داشتم اما با سپاروون تازه همکاری را آغاز نموده ام و صفحه دست داشتن ام صفحه شعر است .

## پروانه و پسرک خوب

پروانه بی برای مکیدن شیره گلهامی برد . چوچه گله پروانه که هنوز کوچک است برای مادرش میگوید : مادر جان مری هم همراهی ببر ، من ده خانه دق میام .  
مادرش میگوید : بی بیچم تو خوردستی اگر تو همراهی بروی تره بچه های شوخ گیر میکنی ، باز تره در بین کتابچه گله های خاطر اعی خود می گذارند که خشک شوی توبه خانه باش .  
پروانه گله کوچک با تعجب میپرسد : چرا بچه های شوخ مرا میگردند من باید بریزم روی گلهامی ، زبانی من در زنده بودنم است در بریدنم است .  
مادرش میگوید : بلی این حرف را بچه های خوب میدانند از همین خاطر بچه های حرف شنو خوب هیچوقت پروانه ها و برنده های کوچک را شکار نمی کنند ، و آنها را از دست نمیکنند تویا بدانی که بچه های شوخ ترا از ارمید هند .  
پروانه کوچک حرف های مادرش را به دقت گوش داد و از ترس دوسه بار بالهاش را بازویست کرد . آرزو کرد که کاش زورش می رسید تا بچه های شوخ را خوب گوشمالی میداد اما بیچاره پروانه گله خاموش شد و بسه مادرش گفت : مادر جان بی تو برو و برای من هم فدا بیار ، خدا حافظ خدا حافظ ، برو مادر من گریه نمیکنم من گریه نمیکنم خدا حافظ .  
پروانه گله بریزان به طرف گلهای رانچه ها آمد و از روی یک گل به روی گل دیگری نشست و از آنجا برای پروانه کوچک خود هم فدایی در دهنش گرفت . درین وقت دید که یک مادر پسرک خود صحبت میکند . مادر میخواست به شهر برود و پسرک اصرار میکرد و گریه میکرد که مادرش او را با خود ببرد . پسرک از دلش عهد امیزد : مادر من هم همراهی ببر . پروانه گله از دیدن پسرک نا آرام شد به طرفش بریزان آمد . پسرک یادین پروانه خاموش شد و به جله از دنبال پروانه دوید . پروانه پسرک را مشغول نگاه داشت و درین وقت مادر پسرک رفت و پسرک در خانه ماند . پروانه لحظه بی بعد که دید پسرک خسته و ذلبل شده به او گفت :  
- پسرک خوب تونباید پروانه ها را از دست کنی ، پروانه ها وسوسه های تو استند . و دیگر اینکه تونباید وقتی که مادر به شهر می رود گریه کنی ، تویا باید با مادر خدا حافظی کنی و او را خاطر جمع میا زنی . زیرا مادرها نمیتوانند هر وقت و ناوقت اولادها را با خود به هرجا ببرند . من هم پروانه کوچک را با خود جایی نمی برم . او وقت برآمدن از خانه با من خدا حافظی میکند و می خندد . پسرک با شنیدن این حرف ها به پروانه وحده داد که دیگر وقت خدا حافظی با مادرش گریه نکند و سا خنده و خوشی مادر خود را بگذارد که به طرف کاروبارش برود . پروانه به پسرک گفت اگر تو پسر خوب شدی من برایت یک تحفه خوب میارم حالا تمام پسرهای خوب همیشه منتظر استند تا پروانه ها برای آنها تحفه بیاورند ، کی میداند این تحفه چه خواهد بود .

# کودکان

## میخواهیم خبیرنگار شویم



بکشید تا این شکل هندسی را بدون برداشتن قلم از کاغذ و تکرار خط بکشید

شگرمی

- س - نامکت چیست ؟  
 ج - نام همان است .  
 س - چند ساله استی ؟  
 ج - پنجساله هستم و در صنف پنجم کدکستان دوستی هاگرد استم .  
 س - کدکستان را خوش داری ؟  
 ج - بلی بخاطریکه معلمین ما قصه های خوب برای ما می گویند .  
 س - از سامان های بازی به چه علاقه داری ؟  
 ج - طیاره را زیاد خوش دارم و از کاغذ نیز چند نوع طیاره ساخته ام تا بم .  
 س - چرا طیاره را ؟  
 ج - بخاطریکه خوش دارم ز صاف بود نبود ، سه دست بود نه یک روز رفتند که از جنگل چسبید جمع کنند . آن جا یک درخت بود . آمدند که درخت را بکنند ، درخت صد ازد ، گفت :  
 مرا نکند ، مرا نمی نشاند .  
 آنان گفتند :  
 ما بی را . . .  
 در این وقت خرسی آمد و حرف آنان را قطع کرده ، گفت :  
 درخت های ما را نکند .  
 آن ها گفتند :  
 از خنک میهریم . .  
 خرسی گفت :  
 چوب های زمین را جمع کنه .  
 آن ها جمع کردند ، وقتی که میخواستند که خانه خود بروسند

شهر آمد و برای آنان گفت :  
 چوب های ما را نگه دار ، به خاطر که مردم می آیند و ما را از من میبرند . . .  
 بروید ، تیل بخرید و وقتی که برای خرید اری تیل رفتند ، همین که تیل شان رسید تیل خلاص شده بود . آن ها رفتند خانه خود یکی از اینها گفت :  
 بروم خانه همسایه و تیلش را بزدی کنم . وقتی میخواستند تیل بزدی کنند ، سروش تیل دانی افتاد و صاحب خانه آمد و آن را به دست پولیس داد . . .  
 آنان هرچی گفتند که مجبور بودیم پولیس قبول نکرد و آنها را زندانی نمود . . .

ارسالی شما

خاطر میسر



# بشقاب‌های...

بقیه از صفحه (۲۵)

تمام پیشگوی ها کامل در دست و  
دقیق بود .  
صبح هنگام صرف جای کوه نورد  
(سلاوا) از دوشنبه آمد و مسا  
جشم دید خویش را به وی کس  
با میزشنا راست ، حکایت نمودیم  
سرگذشت ما برای او زیاد تعجب  
اور نبود ، سلاوا گفته های ما را  
تعدیقی نموده ، افزود که  
نه تنها او بل غده زیاد ی از  
با میزشنا سان چشم دید های  
مشابه از این گونه حوادث را در  
کوه های سر به فلک کشیده با میز  
دارند و دیگر دین خواهد بود  
تا این اسرار کشف گردد .

یاد آوری می شود . وی گوید تیره اندیشی و حالت فیر قابل تحمل  
وی موجب شده است تا وی زیر فشارهای روحی از یاد راید و در دستر  
بیماری بیامند .

طوریکه واضح میشود علت بیماری او را تغذیه ناسالمه ، کار بر-  
مشقته و موجودیت زنجیر های بای تشکیل نمی دهد . بلکه وی غرور  
خویش را هم شکسته ببیند . از تراشیدن سرش به سختی احساس  
حقارت می کند . . . . از حضور سونیا هم احساس شرم برایش دست  
می دهد روی همین علت باخسوت و تند ی رفتاری می کند . غرور و نخوت  
ذاتی اش او را رنج می دهد . هرگاهیکه احساس حقارتش بیدار می-  
شود با خود می گوید :

(( راسکول نیکوف در اثر یک حکم کورگورانه برای همیشه زنده گسی  
خود را از دست داده و دیگر روی آرامش را نخواهد دید ))  
از خدا حرفی بر زبان نمی آورد و طلب مغفرت نمی کند . . . .  
از همه چیز بیزار می شود . همه چیز را بدبهنانه می نگرند .

روزی در منطقه ای که زندانیان کاری کنند و منظره دل یخندی  
دارد سونیا نزد وی می آید . . . . درین حال احساسی سرتو و -  
هیجانی عجیب ، راسکول نیکوف وا زده را به حرکت می آورد . نا-  
گهان بی آنکه خود بداند چه اتفاق افتاده به سونیا نزد یک میشود .  
در مقابل او به زانو در می آید و به سختی می گرید . . . .

لحظه اول سونیا را وحشتی فرامی گیرد و رنگش می برد اما دران  
حالت همه چیز را می داند و احساس می کند . . . . او ! راسکول -  
نیکوف چقدر او را با احساساتی آتشین و قدس دست دارد !  
میخواهند حرفی بر زبان آورند ، اما نمی توانند . قطرات اشک  
در چشمان هر دو درخشیدن می گیرد . در چهره های لافرو رنگ -  
بریده آنان شوق یک زندگی جدید مانند یک رستاخیز بیدار می شود .

# جنایات و...

بقیه از صفحه (۶۹)

تراوانی شهری می کند و نسبت به زنده گی بی علاقه است .  
سونیا می نویسد که دیدن و باز دید های وی نیکوف را ناراحت و هصبانی  
کرده ، فحاشی و بدگویی را می اندازد . اما به تدریج ملاقات های  
آنان وضع مادی بخود می گیرد تا آنکه دیدار سونیا به نزد نیکوف  
ضروری پنداشته می شود .  
در نامه دیگر سونیا از کناره گیری و اخلاق درشت نیکوف در زندان

# خط و امانی

بقیه از صفحه (۲۷)

دام که اطلاعات راان هابه  
خروستف خواهند رسانید .  
در این لحظه وعد و بوق جری  
داشت ، رابرت باتیم گفت :  
- تعالین برای ما باقی  
مانده بود . حال شاید وعد و بوق  
ما را بکشند و روزنامه هایتونیسند  
که جاسوس روس برادر رئیس  
جمهور را کشت . شاید هم جنگ  
جهانی آغاز گردد ، بهتر است  
از این جا بروم .  
ما روان شدیم . باران ، شدت  
یافت و سایه جای راه رفتن به  
دیدن برداختیم ، تا به تعمیر  
وزارت برسیم . در جریان راه ، در  
حالیکه ارمین سیفت میجست ،  
گفت :  
- جورجی تو اندام خوب  
سیورث داری .  
گفتم :  
- آری !  
و کوشیدم از وی عقب نمانم . در  
در ، رابرت به نکلیان گفت :



(( معلمان من است ))

ما سراپا ترشده بودیم .  
رابرت اظهار داشت :  
- برادر رئیس جمهور ، فکسر  
میکنند که تشنج در روابط بین  
دولتین ، عدم تفاهم یکدیگر  
و ادراک نادرست تصامیم ، بدینند  
میشود . رئیس جمهور ، قدرت  
را از دست خنرال ایزن هارور  
گرفت که یکی از سازماند هندگان  
بزرگ نام بود . کسانیکه از  
رئیس جمهور قبلی برای برادر  
میراث ماندند ، افرادی بودند  
مثل رئیس الن دالس ، رئیس  
گروپ انسجام ، لوی درستیژها ،  
جنرال لیم نیستر و دیگران . اشتباه  
برادر در آن بود که آن هارابه  
زودی تحویض نکرد . این افراد ،  
طرحها و پیشنهاد های با خود  
داشتند که با سیاست جدید ، نه  
تنها هماهنگ نبود ، بی مخالف  
بود . زبان های ناد بیمن  
آن ها از وضع موجود ، سبب

تصمیم گیری های غلط برادر -  
میشود . کیوبا تمام تحولات ما را  
در رابطه به سیاست خارجی  
دیگرگون ساخته . این درس  
برای ما بود که نمیخواهیم اشتبا -  
ها تگشته را دوباره تکرار  
نماییم .  
رابرت کندی و دیگر امریکایی  
نابرای من گفتند که عقیم ماندن  
ماجرای کیوبا ای ایالات متحد  
امریکا را نباید نشانه ضعف امریکا  
تلق کرد ، بل امریکایی هادر  
آینده نیز به خاطر حفظ منافع  
خود خواهند رژیمه حق از راه  
نظامی . ولی جان کندی نخواست  
که جانب شوروی را به ستیزه جویی  
و مبارزه علنی بکنند . بدین  
لحاظ تقاضا نمود تا هر یک از زن-  
دیکان وی بایکی از روسهای  
مقیم واشنگتن)) در تماس باشند  
افزون بر این ، هم رابرت کندی  
و هم سکرترت موسعاتی فصر سفید  
پسر سیلنجر از سر نوشت رئیس

بقیه از صفحه (۵۱)

رسیده است، اما سواي سري ديوي هيچ هيرويين معروف ديگر چون يد مني کوله ايسوري و ميناکشي از همبازي بودن بسا انيل کپور رسايت نشان نميد هند. انيل کپور ميخواهد در هر فلم او يکانه هيرو باشد و مشکل عمده اينست که او خود را (اورجينل Original) ميداند. ميگويند اوزماني از سري ديوي پرسيد: بود: همبازي بودن با امتيايه- بچن راد فلم ((نوج)) قبسول نکردي اما در بعضي فلم ها با من جراگات آماده گي اترانشان نميد- هس؟

سري ديوي جنين باسخش داده بود که تو هنوز امتيايه نيستي! اما معلوم نيست که آيا انيل کپور خود ش مي داند که هنوز ((اميتا- به)) نشده و فلم اي را که او به خاطر موجوديت خود گامياب ميخواند، در اصل جنين نبوده است؟

# فشار بلند خون...

دستورات خاصي را در نظر داشته باند که به اين ترتيب ميتواند سال ۱۰ يدون ۵ را سويه صورت طبيعي عمر کند. مريضاني استند که ۲۰-۳۰ سال فشار بلند داشته اند مگر زنده گي عادي به سر برده اند. فشار بلند خون خود ش خضر ندارد، بل بس احتياطي ۱۵ ونداستن هاسب خطر ميشود.

قلب روي ۱۵ ساختان خيلي قوي و محکم دارند و روي ۵ اي سالم طاقت تحمل فشار اي خيلي زياد خون را دارا مي باشند. حتي در مبتلايان به فشار خون روي ها بعد از مدت قوي و دشمن ميگردند، بعضا تصور ميکنند که هر چه فشار خون بالاتر باشد خطرناکتر است در صورتیکه جنين نيست، احساسات و تحقيقات علمي نشان داده است که درجه بلند فشار خون به تنه اي علامت خطر نيست بل بس احتياطي ۱۵ ساير عيب هاي در عضويت و مخصوصا خرابي واقات و قاي است که سبب خطر فشار خون ميگردد که خون بيخانه ۵۰ قابل بيشگيري مي باشد.

## اهميت فشار خون (۲)

تا انداره بي بالاتر يا بين ترياژ عيبي حساب ميشود. در - انخاص بالغ، فشار خون حد اعلي بيشتر از ۱۶۰ و فشار خون حد اقل بيشتر از ۹۰ را ميتوان مرد زيادي فشار خون ناميد. در وان ها و کم سالان اگر فشار بيشتر از ۱۴۰ باشد بايد آن را زيادي فشار خون دانست. فشار خون حد اعلي بالا تراز ۱۲۰ هم است و بايد مواظب آن بود و فشار خون حد اقل بالاتر از ۱۳۰ نيز مهم بوده و بايد مورد توجه قرار گيرد. فشار خون حد اعلي در دريجه کمتر از ۱۰۰ باشد ميشود آن را کمي فشار خون دانست که خود بکوتع بيمارست و عمل مرس دارد.

۲۰ درصد مردم در نيامد تي از زنده گي خود رايه فشار بلند خون در جاري بوده اند ۱۲۰ درصد مردم دنيا از نرفشار خون بلند ميبرند. فشار خون بلند از جمله امراضيت که ممکن است انسان را بي خبر از بياي در آورد و قلع سازد و بسا به مريض قلبي در جارسازد و يا بکشد. بعضا جنين تصادف رخ ميدهد که ممکن است انخاص به فشار خون بلند مصاب باشند و ولسن هيچ ناراحتي از اين ره گذر احساس نمکنند. به ۵ مين علت وقتي کشف شد که شخص فشار بلند دارد اگر چه علام ناراحت کننده بي هم هنوز تيارز نکرد و باند. بايد مواظب آن بود و

## بقیه از صفحه (۱۵)

جمهور، عراسر دانند که خطر ((مضعبان)) جان وي را نهديد ميگرد. ((آنها ميتوانستند در هر لحظه وي را نابود کنند. لذ ابايد در بعض مساييل وي محتانانسه و در ميخانه عس نمايد))

اين کلمات و زبرد ليه بود که به من گفد: بدین شکل کانال ارتباطي ايجاد گرديد که کنسه بنتاگون، نه وزارت خارجه و نه CIA بالاي آن تا تير گداشته ميتوانست.

رابرت کندی انامه داد که: - در خان خانن مارا وضع برلين ناراحت مي سازد. برالم برلين مثل برالم دو انمان نه به وسيله خروشچف و نه برادر من ايجاد گرديد و مشکل است که در ملاقات سران، در وين تعاميل در زمينه اتخاذ گردد.

رابرت گت: برادرن باشک و ترديد هس و سن ميروند. در نرند ما جنين تفکر پيدا

نوشته، ه من بگويي براي ما هم است تا ايند ارها و انديشه هاي خروشچف و همچنان انديشه هاي برادرن را بد انهم.

پيش از پرواز جان کندي به پارس جا يک کندي ميپايست باد وگن ملاقات کند، رابرت از وين خواهش کرد تا او را در دفتر کارش ملاقات کند. برايم گت که رئيس جمهور ميخواهد که بيشتر ملاقات هاي وي رو در رو به تنه اي با خروشچف با استفاده از مترجم صورت پذيرد. بعد از چند ساعت من موافقه خروشچف را به وي اطلاع دادم.

رابرت کندي با دريافت اين بام، خرسند گرديد: - اين آغاز خويست. با ختم ملاقات با خروشچف جان کندي اظهار داشت: (من تصور ميکنم که زمستان با بسيار سرد خواهد بود) تا تمام

اعلاميه، شياحت دارد، اين چيز خويست.

او گت: ما استفاده از چينيگان کانال ارتباطي ما ميتوانيم مستقيم و بلا تکليف صحبت کنيم. از اين گونه حسن نگاهم برد باد و جانب خواهد بود. در ايام گت تا به سکو اطلاع داده شود که اين بيلم امروز به برادرن خواهد رسيد. هفته اخير پيش از ملاقاته - خيلي بر تحرك و مصروف کننده بود، هرد و عرف از کانال هاي مؤثر - استفاده ميکردند. بيام هاي خروشچف و کندي خصلت باز تر را به خود ميگرفت حتى در بيلم ها کله ((من)) بيشتر استفاده ميشد. گاه رابرت سخن مرا قطع ميکرد و ميگت: - جورج، اين حرب را بگذار اين نوشته خروشچف نيست، اين کارنر هاي گروه کوسه به عتسر است توجه نا يي راکه خروشچف -

نده که خروشچف ميپندارد که او يک از چهره هاي ضعيف سياس و شخصيت جوان که هنوز تجربه کافي در ولتداري راندارد و خصايعر بوي و اعتماد به نفس در او کم است. رويه رو خواهد شد.

صحبت نماي ماسلعت يازده شب بايان ياد و رابرت، برابه خانه رساند. تلم تب نتوانستيم خوابم و روز بعد، همه را عسکو گزارش دادم. من از پنج روز پايخ مسکورا در يافتم. مدران، موسکيگر ماد راره برلين ه روشن جان گرديد بود و همچنان در رابطه ه ملاقات سران تمام شده بود تا از جنين کانال استفاده بيشتر صورت پذيرد.

روزيکشنه، ماد واره هاسم ملاقات کردم، من بيلم خروشچف را براي رابرت گتم و وي اظهار نمود که در بيلم، جيز نمايست که به ياد داشت رسمي ونه

و تقریباً همه آنان از یک نگاه با هم  
میاند. هر یک دارای خانه  
استوار و مطمئن میبند. و خانه  
برای مرد، پیش از همه عبارت  
از زن میبند. نه تنها خانم که  
مادر، خواهر و ...

درد نیا مردم فراوان اند  
عادات و رسوم زیادند ولی همه  
آرزوند خانه استوار و مطمئن  
استند. فرانسه بی هم میگویند:  
یک معدنچی عادی در خانه  
خود رئیس است!

انگلیسی ها فقیرتر میگویند:  
(خانه من قلعه من است.)

عشاق را در کشور های مختلف به  
نام های مختلف یاد میکنند. ولی  
همه شان به شانه علیه انواع  
اضطراب و حمله های احتمالی قرار  
میگیرند. بگذار که خانه تو خیمه  
باشد، زمینش باشد و یا کد ام  
مخاره باشد، ولی قلعه باشد

اگر در عقب تو موضع استوار و  
مستحکم باشد، ترس از هیچ چیز  
وجود ندارد. ولی اگر رفتن  
بی اعتمادی، بی نفاوتی براهی  
بوده، هرگز به حاضر حکومت  
خود مبارزه نماید یعنی هرگز نه  
به خاطر دین، نه صرف به خاطر  
خود تلاش نماید این حاست که  
در مبارزه زنده می به هیچ موقعیتی

امید نداشته باشید، درین گونه  
موارد محترمین، توانا ترین  
مبارزه را یک خاین کوچک و ضعیف  
خانه می از صف مبارزه خارج  
خواهد ساخت.

نه بدون استواری خانواده می  
هم مرد و هم زن زنده می ندارد  
بر این استواری را در کجا میتوان  
جستجو نمود؟ به چه انگار میگویند  
به چی امید داشته باشیم؟ در  
فامیل های خیلی آزاد معاصر  
چی استوار میبند؟ ممکن صحنه  
پر جلال عروسی باشد و یا امضا  
های رسمی زوجین و بنا هندان در  
استاد معتبر باشد. با فامیل  
چی قدر از این خانواده ها را  
اعتقاد داشتن به همجو اسناد و  
امضا و سیاه ساختن کافی ازین  
میبرد. دود لباخته به هم نسبت  
به یکندیگر، دقیق، بانزاکت  
بوده و از منقشه با هم دوری هسته  
میترسند که یکندیگر از دست  
ندهند، ولی دوجوان که نوره  
هم رسیده اند، یعنی عروسی  
نموده اند، از این دود لباخته  
تفاوت دارند میتوان با هم مزاج  
و طبیعت متفاوت داشته باشند.

# پدران و ...

بسم الله الرحمن الرحیم

بیچاره رابه شوهری قبول کرد  
بعد از آن ۳۵ سال او را باید  
دوست داشت، باید درنگ نمود،  
باید کت نمود و نگاهیک اوسه  
تنها بی ضرورت داشته باشد، با  
بد مزاج او نبند ...

همچنان زمانی نیز میسر خواهد  
شد که خود آدم هم رساله  
دو کورای خود را دفاع نماید و  
داکتر شود، دوفزند را بزرگ  
نماید. نواسه را نوازش دهد و  
در نتیجه یک کارمند محترم در  
سازمان ها و موسسات مختلف  
بآید.

خانواده، در اصل خود خیلی  
کوچک بود، ولی از نگاه  
ساختن یک حوزه معلق جامعه  
را تشکیل میدهد. در خانواده  
هنوع مناسبات امکان دارد وجود  
داشته باشد دموکراسی، انار -  
سینم، مطلق گرایی و حتی  
مناقشات، ظلم و ستم، هیچ چیزی  
نم انگیز تر و نا امید کننده از تلاش  
خاطر کسب حاکمیت در خانواده  
نخواهد بود.

ممکن است درین تلاش و مبارزه  
یکی از طرفین یعنی یا مرد یا زن  
غلبه حاصل نمایند. به هر صورت  
جانب غالب خوشبخت خواهد شد  
مناصفه منلیک در کتاب مشهور  
همینگوی گفته شده جانب غالب  
درین مبارزه هیچ چیزی به دست  
نخواهد آورد.

در خانواده ای که هرگز به  
خاطر خود نخواهد، عاقبت  
خرابی خواهد داشت، به خاطر  
طریقه عشق عبارت از چیز نیست که  
(من به خاطر تو و تو به خاطر من  
عشقوار داشته باشی) و عشق به  
خاطر خود پسندی و خود پرستی  
نیبند.

درین حده، مقاله من در  
باره عشق به چاپ رسیده بدین  
ارتباط از خواننده گان نامه های  
زیاد رسیده تقریباً هزار نامه  
در بررسی نامه ها، همسایه ام که  
محصل گورس را اول انستیتوت بود،  
برایم کت نمود، تقریباً دهر یک از  
سه نامه، دستنوشته منی و نار -  
بسی از زن، می دید، میشد، راجحه

مدیون احسان بودن؟ بلی،  
اعضای خانواده ارتباط مدیون -  
بودن نسبت به یکندیگر دارند.  
ولی اگر در خانواده، هرگز یکدیگر  
آن را مدیون خود بدانند، بیوا  
پوره کن، می مدیون کیست و این  
دین را بگنجم آوری کن!

خوب بالای چی باید حساب نمود؟  
بالای شوق و هوس؟ کی میتواند  
پیشبین باشد که این شوق و هوس  
چی اندازه ذخیره استواری را  
خواهد داشت؟ کس نمیداند کدام  
نیرو و رابه یک باره می به سوی  
یکندیگر میکشند، کس نمیداند  
جرایک مقناطیس قوی یتدم از -  
فعالیت باز میافتد.

با این همه به حواست میتوان گفت  
که در زنده می چیزی بالاتر از عشق  
زودنگر را بالاتر از مدیون بودن -  
وجود دارد و به آن میتوان امید  
داشت و آن عبارت از مناسبات  
انسان است. این مناسبات در  
کدام محول رسمی به امتنا رسیده  
و ضرورت به تشریفات نیز ندارد. بل  
خود به خود بین دوانسان میتواند  
ایجاد شود و مانند کیبل کنتسی  
محکم و استوار باشد.

زمانی در لماریا با یک زن مشهور و  
محترم، مدیون استیوت تحقیقات  
علمی و کارشناس حفظ الصحه کار  
معرفی شدم، مرا شمار فراوانی  
از مدل ها و القابیکه او در نتیجه  
یخده مات خود نصیب شده بود،  
آن قدر در رجیوت نیبند اخت ولی  
شیوه، برخورد و حرکات منجیده،  
او، تبسم جذاب او و لطافت زنانه  
او، رابه کلی آب ساختن بود در  
نمنا خانه به صفت داکتر مصالح  
کار میکرد، او گفت:

(من با هر بیماری، بیمار میشوم  
و با هر مریزده میموم ...)

شوهر او نیز داکتر خیلی مشهور و  
اکادمیسین بود پس از آن که  
راجع به شوهر او معالیمات حاصل  
نمودم، حوصله نکردم سوال  
خارج از نزاکت را مطرح سازم که  
(چی دور میتوان یک شوهر را کاد -  
میسین را بدست آورد؟)

معلوم شد این کار آن قدر نوار  
نبوده، باید یک محصل غریب و

بلم ها، تشویشها، مناقشات و  
دای ها نوشته بودند و مشوره  
چخواستند. تاریخچه ها و اعتراض -  
برات نسبت به نزدیکان مختلف  
خودند. کت کنند، من در سبک  
محالیت خاص با پیشانی چین دار و  
قلب های با هم فشرده نامه هارا -  
میخواند. من از وی پرسیدم:  
راجع به این نامه ها چی فکر می  
کنید؟

نخست خاموش بود، سپس  
چیزی غیر مترقبه می برای من گفت:  
به نظر من به همه آسان

لازم است در زنده می روزانه  
طوری که است، نگاه می شوند و  
یکندیگر را دوست بدارند ...  
خوب، به هر صورت، سرانجام،  
عشق یعنی چی؟

تیرانام مستعاز زمین نامعلوم  
(حای نامعلوم) که آن راهبر  
ساکن تازه، سیاره بخواهد یا  
نخواهد، بازم اولین کاشف  
تصادفی آن کولومب است؟ عشق  
ممکن است هنر باشد که در آن همه  
الهام است و یا این که علم است  
که قوانین خود، قواعد خود،  
سیستم تحقیقات خود، و شیوه  
غلبه بر خود را در امیاشد؟ هم اولی  
هم دومی و هم سومی درست  
میباشند.

مبتکر و کاشف به طور مثال همیشه  
کولومب است. از کجا اومیده میشد  
که آن سوی افق، چیست؟ خشک  
است و یا زنده خشک، افتخارات  
است و یا زولانه، شهرت جهانی و  
یا مرگ در تنهای؟ اما الهام  
خلاق در عشق چیز نیست بر بزرگ  
به خاطر که مناسبات انسانی نیز  
تحت تسلط قوانین هنر قرار دارد  
از وی الهام، بسیاری چیز هارا  
میتوان ایجاد نمود، ولی عشق  
میتواند مانند علم نیز بد یرفته  
شود.

هر معصی دارای انسانه ها و  
تصوره ای خود بوده است -  
هنگامی به نقد یوسر نوشت اعتقاد  
داشتند، حالا امید به کمپیوتر  
دارند ... زنده باد کمپیوتر در  
(خدمت معرفت و آشنایی) به یاری  
کمپیوتر، مانه طلاق خواهیم  
داشت و نه تنهای.

حای تعجب نیست احتمال دارد  
در شرایطی هم کمپیوتر نتواند  
آشنایی را آسان سازد. اما تنیه به  
امید های از حد زیاد آن قدر  
ارزش ندارد. تمام بد بختی هاز  
بقیه در صفحه مقابل

# فشار بلند خون...

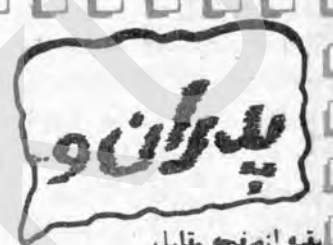
اگر مثلاً فشار حد اعلی ۱۶۰ واحد اقل ۱۰۰ باشد این فشارخون خیلی بهتر است از کسی که فشار خونش بین ۱۴۰ و ۱۲۰ باشد چون تناسب و عدد فشار خون بیشتر از عدد بالا اهمیت دارد.

عدد درم فشارخون: عدد طبیعی فشارخون در سنین مختلف تفاوت دارد برای به خاطر سپردن عدد طبیعی فشارخون در سنین مختلفه نورمولی وجود دارد به سه قرارز یل: عدد ۱۰۰ را با د و ثلث عمر جمع کنید. فشارخون حد اعلی معلوم می شود و د و ثلث حد اعلی هم معمولاً حد اقل فشارخون باید باشد. مثلاً یک شخص ۳۰ ساله فشارخونش چنین باید باشد: حد اعلی ۲۰ (۱۰۰ × ۳۰) + ۱۰۰ = حد اقل ۸۰ = ۱۲۰ × ۳۰ البته این عدد متوسط است ولی بقیه درص (۱۹۲)

۱۲۰ و دی وی باید در حد و د ۸۰ باشد. عدد حد اعلی یا مکرر هم که نشان دهنده فشارخون، هنگام انقباض عضله قلبی بوده و عدد حد اقل یامی نیم در موقع استراحت عضله قلبی به وجود می آید. چون تناسب این دو عدد در تشخیص امراض مهم است. بنابراین باید هر دو عدد فشارخون را در نظر گرفت. اگر حد اعلی فشارخون یک شخص ۱۶۰ و از شخص دی وی ۱۴۰ باشد، ظاهراً به نظری آید که مرض اولی مهم تر است در صورتیکه جنسین نیست عدد حد اقل نیز مهم است.

ندید است و در معرضان قلب صدای به دستبند فشارخون منتقل میشود و فشارخون عدد بالاتر را نشان میدهد. تا ۴۰ تا ۶۰ درجه اشتباه رخ میدهد در صورتیکه با معاینه نبض این اشتباه رفع میشود. فشارخون را بهتر است جنس مرتبه اندازه گرفت. عدد فشارخون: طوری که همه میدانند، فشار خون دارای دو عدد است. یکی عدد اعلی و یکی هم عدد حد اقل که در اندازه سالم عدد اولی باید

۱- وقتی فشارخون شخص تعیین میشود، باید حتماً معاینه خسته و ناراحت نباشد. حتی در مواقع درد و غم عدد فشارخون واقعی به دست نمی آید. ۲- حین اندازه گیری فشارخون بازوی شخص باید در وضعیت قرار گیرد که احساس ناراحتی نکند. ۳- بازوبند آله فشارخون را به بازوی دست چپ باید بست و بازوبند باید هم سطح قلب قرار گیرد. ۴- وقتی که بوقانه آله فشارخون را باد میکنیم باید به تدریج برشده و به تدریج خالی شود. ۵- باید فشارخون را هم بسا گوش و هم با نبض تعیین کرد. چون گاهی در بعضی امراض مثلاً: رگوریتیا سیون ابرو نبض خیلی



بقیه از صفحه مقابل خود ماست، کمیوتر با بازوهای خود طلاق نمیدهد. به آن پیکار و شراب خوار، بهترین ملکه را خواستگاری نمیکند و به آنم قهار به صد سال هم شریک زنده نمی را انتخاب نمیکند. من یک تجربه جالبی را که در انگلستان امرانده، خواندم. در آن جا کمیوتر و جوانی را که تمام فراز و نشیب های آنان با هم مطابقت میکرد، انتخاب نمود. صاحب کمیتی مصارف خود را هنوز جبران نکرد تمام ملزومات و خرج سفر به کوه زمین را به شاه و همسوس آماده ساختند. بعد از سفر یک ماه (ماه عسل) جوانها با هم رفتند به طور کاملاً دوستانه از هم جدا شده هر کدام به راه خود رفتند و دختر به ژورنالیت شتابزده، گفت: (ما یکل بسر خوبیست، ولی چی میتوان کرد، من نسبت به او هیچ نوع احساسی ندارم)) با احترام همه جانبه به کمیوتر من فکر میکنم در مسایل خانوادگی و عشق قلب انسان مطمئن ترین

## دشمن آزادی

د (۱۲۵) مع باتی او بد بختی مستقیم که کار (د یونیون کاراید) شرکت خسه کوی و شرکت رهبری د بهو پال د ایالتی محکم دی میعلی سره چی شرکت د فاجعی قربانیانوته د هر ۳ ملیارد روسیو به اندازه تاران و کرکی کت مخالفت او اعتراضته دوام و رکوی یو بشل حقیقت. لکه تنگه چی روسانیه شوه د بهو پال د تبارد کارخانسی ان از ۶۱۰ تانکی تخته د وژونکی گازوتل بیل شوی. نومو پری شرکت تراوسه پوری د شل تسمو زهر لرونکی مادی ساتلوته ادا مه یرکوی. د (پتروپت) و رخیایسه خبرد اری و رکوی چی به فابریکی بطنی عمل کوونکی بم اینودل شوی او د هغه ساعتی میکانیزم به کار اجول شوی دی.

ت مردم را در چهار دیوار خانگی مخلق میسازد، نه همه وقت مردان با تو قعات رشد یابنده زنان سازگار میباشند، امروز به مزاج میگویند: قبلاً ساء له زن وجود داشت. حالاً هم میخواهند به صورت روشن ساء له مرد را بداند امکان دارد در بعضی کشورها در این جای مزاج نباشد. اما برای جوگات خانواده امروز چی چیز تمیز وجود دارد، بیشتر آن ها پوشیده در محیط اخلاقی و روانی میباشند. اگر د روز های ما عروسی نابرابر امکان داشته باشد پس از نگاه ماهیت با تفاوت زوجین در ترتیبه معنوی و روانی بوده و له از خاطر تفاوت های مادی و ریای موقوف اجتماعی میباشند. امروز به طور بیسابقه رول عشق، تفاهم، متقابل، سهم دوستانه در امور، توافق نظر در مناسبات زناشویی رشد نموده است. خلاصه همه نهاد خانه در تغییر است، عادات اخلاق و این بروسه مخلق، نا هموار و متضاد میباشند. بعضی خصوصیات خانواد، معاصر که در مقطع زمان انقلابی قرار دارد، توجه نویسنده این یادداشت را که آیا مادر، پدر و اولاد همیشه میتوانند اعضای خانواد باشند؟ به خود جلب نموده است، فکر میکنم خواننده نیز از آن ها چیز آموزنده بی راکمایی خواهد نمود. پایان

# شوروی اتحاد

د (۳۴) مخ باتی  
ستته شوه.

به دنه مصنوعی سبزی می کی یوه سبزی یی لاریکا نومیده هم بهرنی فضانه ولیز دول شو ترخو معلومه شی چی د ژوند ی موجود بدن اورگانیزم به بهرنی فضا کی ترخه فعالیت کوي.

دریمه مصنوعی سبزی سره چیس د شوروی کازمیکی یوه اتوله خوا د ۱۵۸۱ کال دس د میاشتی په یوولسمه نېټه بهرنی فضانه وتوغول شوه وزن یی یو تن له خمکس خخه یی فایله ۱۸۸۱ کیلو مترهوه

اوبه هر ۶۰۰ کیلوگرمی یوخل د خمکی د کړي پر شاوخوا خرخیدلنه دغه مصنوعی سبزی می دوه کاله وروسته د ۱۹۶۰ کال د اپریل په شپږمه نیټه له منځه ولاړه.

د ۱۹۵۶ کال د جنوري د میاشتی په دویمه نیټه لومړنی کیهانی توغندی یی ((مختا)) نومیده او وزن یی ۱۴۷۲ کیلوگرمه و فضانه وتوغول شواو ۴۵۰ شمیس اورلشی د خمکی پر شاوخوا خرخید.

د ۱۹۵۶ کال د سپتامبر په دولسمه دویم کازمیکی توغندی د لومړی لامل لپاره د سبزی می سره سطح کیناست. د همدغه کال د اکتوبر میاشتی پر ۲۰ لومړی د شوروی اتحاد دویم کیهانی توغندی یی چی وزن یی ۱۵۵۲ کیلوگرمه په له سبزی می خخه وکښوده واخیستل.

په ۱۹۶۰ کال کی د شوروی اتحاد فضایی سفینه چی ۴۶۰۰

کیلوگرمه وزن یی د لینا اوده سببیا د بلکا او استرلکا په نومونوم یکی سبزه و ۴۰۰ د خمکی مدارته ولیز دول شوه. د همدغه کال د

د سامبره لومړی نیټه د شوروی بله فضایی سفینه د ۴۰۶۳ کیلوگرمه وزن بهرنی فضانه وتوغول شوه. دغه سفینه یی هم دوه

سببیا چی میجلکا او موشگانو میدل بهرنی فضانه ولیز دول شو د ۱۹۶۱ کال د فبروري په دوولسمه یوه درنده مصنوعی سبزی می چی وزن یی شپږ تنه و د زهری ستوري به لوړاوتسه.

د ۱۹۶۱ کال د مای په نهمه بله فضایی سفینه د ۴۷۰۰ کیلوگرمه و ایه مدار ته د ۱۹۶۱ کال د اپریل په دولسمه د شوروی اتحاد یوه فضایی سفینه چی د لومړی لامل لپاره یی انسان بهرنی فضا ته ولیز داوه. خارجي فضانه الوتسه و کسره.



روڼه ولس من تکلیف خود را نمیدانستم. ناچار همانجا کنار دروازه نشستم. لحظه بعد دروازه با صدای خشک روی لخت چرخید و دو جوان دیگر نیز بدرون آمدند، آنها نیز درون اتان رفتند. در حدود نیم ساعت بعد جوان اولی که بعد عادت استم سرا در فاضحت اراتان بیرون آمد و نفس به نزدیک من رسید ایستاد چند لحظه سرتاپم را از نظر گذراند. متاندم مانند گنجشک یا ران زده بر خود میز زدم، او دروازه جوی را محکم بست بعد مرا که مش امر عباری ایند میر ختم وزاری میکرتم نشان کشان باخوبی در سه تاخ اتان بود. اتان از سوی جرس و دود بر میبود، نگاه غای هرزه و دریده آنسا به من خیره شده بود. بعد هر سه آنها با درنده گن و کرسنگ گری بحمل کشیده به من حمله و در سینه من یک بار دیگر آسوده کردم.

کردم. نخست آنرا میخواستند مرا گذاشته بروند ولی بعد بنا اشاره چشم و ابرو تعمیم دیگری گرفتند و آن وقت دست و پایی و دهن مرا بسته تا اخل بوجسند انداختند و با خود شان بر نند، یک ماه بعد مودن شدم از نسنز آن ها فرار کنم ولی روزی رفتن به خانه راتانستم. از خانه و مادام بدم می آمد لذا خواستم به مرکز شهر بروم تا رسیدن به مرکز شهر راه زیادی بود، ولی من سینه و خسته کی آن مسافه را طی کردم موترهای که روانه شهر کابن بودند یک عقب دیگر آماده حرکت بودند من نیز در یکی از موترها اهل سوئی زنی نشستم، میخواستم بگریزم این که کجا میرفتم خودم هم نمیدانستم ولی از (۰۰۰) کسه زادگاه من بود بدم می آمد از نگاه های کنجکاو و غمناک ها که نگاه منکشانیم دوخته میشد، وحشتزده میشدم، لذا به شهر بر هیاهوی کابن ناه میبردیم در غم راه، چندان در غم در آیینیه رویه روم خیره شده بود. هر بار ی که متوجه میشدم، وحشتزده روم راه سوی دیگر

دور میدانم. به خاطر آن کسه خاص برای خود یافته باشم یا زنی که در کنار من نشسته بود و حدیچه نام داشت، سر صحبت را کشیدم. بعد نمیدانم چرا همان چه کسه بر من گذشته بود برای او گفتم، او در حالیکه چشم به رویه رو داشت همه گپ غای میراکوس کرد بعد سرش را بلند کرد و نگاهش را در چشمانم با شکیله نگاه او از مردمک چشمانش مانند خنجری در قلبم فروزود. ولی بعد متش را بر سر کشید. در کوهسای دستانش غنوفت بگرمای دستان یک مادر خوب و نریان را احساس کردم، گفتم: غم مخور همراه من برو، ومن اراضی را که ماه ها در جستجوی آن بودم، در کنار آن زن یابنتمه بودم. لذا در هیاهوی خواب زنتم و آن وقت که در یکی از کوجه های شهر کابل در کنار زنی قدم میماندم همی احساس یگانگی نمیکردم. اما ریخا که زود در یاقتم او رفاهه پوریست که بایستد دختران چون سرا بخودشان داشته باشند.

این زن نخست از من طور دیگری بهره کشی میکرد میخواستم تحصن کنم، تحصن کردم. تحصن برایم جز عادت تنده بود، ولی این عادت کردن نیز جان مسرا به لب آورد و همه چیز از توانم خارج شد بعد روزها و شب ها میگریستم. وقتی حدیچه متوجه شد که من مادر میشم، نه تنها به جان از این برین عقل من، اندام نکرد، بل از آن حالت، نجات داد. بعد دانستم هرگز عقلی به نامان او نه غلبیده است. عقل من که بجز یابست به دنیا آند و باه دنیا آمدن او، ورن زنده گی من سرگشته مدت در جمع رفاهه غای انسانیت ترگس شام کردیدم، ولی آن گروه نیز از من با شکیله اکتون صرف در عروس نامی رسم ...



# از نزد

حماها به ریختن مقداری از شراب از جامی به جامی میل شد و چندین تن تم نم واندره، قابا اقس به منطقه وجودم وارد شدند و وارد اعتراضات گیل می شد. عزیزم تو خوب میدانی من در تجارت عشق تو فقط به ارقام صفای محبت دیگر رفیق رانی شناس من با تمام مقام پر خالی از قبیل طلا، همراه با آهن و چکهای سفید فاجاتی، را می خانه شمامی شوم، محبوب من، بیانات دست در دست هم در هم میارتابت یوفاداری و صمیمیت شرکت سهامی تم و فعه را در شرکت کنیم، اگر قدرت مخالفت کرد، موثرتر خود را صدقه سرش می کنم. به امید مفاد ما تا زاده.

گرچه وناله ستاندر شده، بسته بندی و صادراتی کم و به عوض آن چندین تن تم نم واندره، قابا اقس به منطقه وجودم وارد شدند و وارد اعتراضات گیل می شد. عزیزم تو خوب میدانی من در تجارت عشق تو فقط به ارقام صفای محبت دیگر رفیق رانی شناس من با تمام مقام پر خالی از قبیل طلا، همراه با آهن و چکهای سفید فاجاتی، را می خانه شمامی شوم، محبوب من، بیانات دست در دست هم در هم میارتابت یوفاداری و صمیمیت شرکت سهامی تم و فعه را در شرکت کنیم، اگر قدرت مخالفت کرد، موثرتر خود را صدقه سرش می کنم. به امید مفاد ما تا زاده.

احمد حارید (مجدد) بخشداری ازگاره پروان: (دو نامه) نزدین بین می گوید جمله کوجان بیادری، گله کوجان بیادری. (یعنی رازدارانی) چند (جمع المثل) نمی ببخشید (عرب المثل) از نمایه گمشو خوانندگان، نمی ببخشید به چشمان خوانندگان بنای می کنیم تا... عرب المثل ۱۰.

محمد حنیف (ارژو) ازلیسه: دشت برجسی: جان برادر خیریت است؟ گوی از کجا شد، درین نایابی تیل و بو و ذغال که (رازدارانی) از خنک مثل جسمه ای یخی شده است، گوی را بگر بخواب ببینی ولی بهر حال (ارژو) ای ماکه با این (زیمه) شب (ارسالی تان کمی گم شوم: (زیمه) شب: (امشب این باغ زیبا که بسا جامه سبز تیره خرد در آفتاب شب دلبز یروایی بخواب رفته است، به یاد که است. اختران آسمان مامل نخستین روز خلقت جهان، مرموز خاموش در دل فضای بی پایان نورانی میگرد. از برادر صدای موسیقی ملایی به گوی میرسد، اما زیمه چشمه ای که در کنار من جاریست زیباترین گوی میرسد. این زیمه مرموز از کجا سر آمده گرفته است؟ آیا راستی دنیای ناپیدا و بیسم افکار مرده است که در تاریکی شب به ناله در آمده است؟ (ارژو) شب در تلخو خیالت، خروارها

حوال بخمری: درد ویلا تان به برق سر (نزدین بین) بخورد که نامه های حالب خوانندگان جمله را جواب نمید. در همه راسراری سوخت زمستان کدام کرد است. (خوانندگان عزیز! همین لحظه پیشانی (نزدین بین) سرکه برات آورد است و لب های پیرویی زنج اسرافتاده است. سوالات تان معقول نبود و وسیتی. سالی تان جایی برای نشر معلاند. گله تان روی چشم (رازدارانی). مزید (امید) محصل سال اول پوهنچی فارسی: (نزدین بین) گوی نبود اگر نامه ای خوانندگان رازدارانی در پیغمه دارد. خوب اگر گوری چشم (نزدین بین) راقبول نداری پرواندار تیج شود اگر نویسد که:

تعم یعنی از نه رکابل: می جابیم، می جابیم، خواب ارسانی تان نور جان صفحه (سرگرمیها). زیمه (زنجیر) ازلیسه سلطان رعیه کابل: (ن) یعنی (نزدین بین) و (ار) یعنی (رازدارانی)، حالا از (نزدین) (راز) به هم زدن گیلاره ای مشروب را دانستند که: (در زمانه ای قدیم وقتی که دو نواله با هم متحد می شدند یاد و سردار ملج می کردند و یا در دولت اختلافات خود را حل می ساختند، آتوت در موقع شراب نوشی حماهای خود را با یکدیگر تعویض میکردند تا از این طریق مدائن شوند که داخل گیلارزه ریخته شده است و بعد ۱۵ به سرز زمان موثر کردن

# یک واز دور



از تسلیم می شود. (نجاع) باشد! - دیبا (اتر) محصل سال سوم پوهنچی زراعت: (رازدارانی) حسن تلیقه تانرا (تق) (دیبا) می کشد یعنی بدون انگ (دیبا) شود می جابید: فقط یک مادر میتواند بفهمد که دوست داشتن و خوشیخت شدن چیست، چقدر دلم بحال مردوسی، میسوزد که خوشبختی مادری نمیتواند حس کنند.

محبت دیده را خورد گوش را کر می کشد. کسی که تحمل رنج را دارد، قادر به رکازی است. - من حزین چیز میدانم و آن اینست که هیچ نمیدانم. - اگر میخواهی که خوب باشی، باید اول خود را معتقد بسازی که بد هستی. امیدوار باشید! - محمد عالم و محمد میران از بندر حیرتان: جان (رازدارانی) اگر معنی ندیده را نفهمیدید پرواندار - بسیار ندیده می (ها) است که باز انشاء اللهد روتشر خواهید دید. یکبار خیر شما هم به سن ۱۴ ساله می برسید آن وقت (حس) می کنید که (ندیده) - یعنی چی.

جان (رازدارانی) اگر معنی ندیده را نفهمیدید پرواندار - بسیار ندیده می (ها) است که باز انشاء اللهد روتشر خواهید دید. یکبار خیر شما هم به سن ۱۴ ساله می برسید آن وقت (حس) می کنید که (ندیده) - یعنی چی.

زن میل داره آخره - کسی باشد که درد دل مرد جاباز می کشد، ولی مرد میخواهد اولین کسی باشد که درد لزن را بید می کشد. - زن (تو) می که میخواهم داروند از خویش را به بای تو قربان کنم.

زن (تو) می که میخواهم داروند از خویش را به بای تو قربان کنم.

زن (تو) می که میخواهم داروند از خویش را به بای تو قربان کنم.

زن (تو) می که میخواهم داروند از خویش را به بای تو قربان کنم.

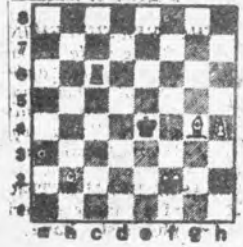
زن (تو) می که میخواهم داروند از خویش را به بای تو قربان کنم.

زن (تو) می که میخواهم داروند از خویش را به بای تو قربان کنم.

(نزدین بین) آنچه عالی باشد یا عقلاً ندان گیر می جابید. بخشی از مطلب ندان میورتا ترا به شعبه جاب می فرستیم: (بامرد از راه عقل، بازن از راه دل، یا احق از راه غور - صحبت کن - جت لندن می گوید: در سفر زندگی، نشستن در قضا و خوب و زیبا، چند ان مهم نیست بلکه مهم اینست که انسان در ایستگاه خوبی بیاده شود. نابلون می گوید: بدون عشق حقیقی وجود ندارد. - شمسیر میگوید: من خصو - صیت عشق را دارم یعنی من میسوزانم. - ندان میباشید. - عبدالمالک (سفر) از خوشحال مینماید: صدای توپ - تلوقرب بود گوی (نزدین بین) را کر کند چون برای خواندن مطلب تان خود را زیاد به صفحه نزدین کرده بود از جاب آن می گذرم چون منی ترسیم گوی خوانندگان بیچاره و بی خبر از خود را کر کند. مسافر با شنید: - نور آما ازلیسه بلجرخی کابل: جان (نزدین بین) حاجی محمد کامران، چه حج رفته باشد آنچه نرفته باشد حاجی است. چون از قدم گفته اند: دل به دست آورک حج اگر است.

دختر زشت داشت که چهل ساله شده بود ولی حتی یکی هم از او خواستگاری نکرده بود. روزی یکی از دوستانش از او پرسید: آیا یک مرتبه هم کسی از دختر تان خواستگاری نکرده است؟ بدله گوی معروف به خنده گفت: یک مرتبه به وسیله لغون خواستگاری کردند بعد معلوم شد که تیلیون کننده نمره را اشتباه کرده بود. فکاهی دومی تان: نغز اولی: زیم برای اینکه لایسر شود از دوهفته به این طرف - اسپ سواری میکند. نغز دومی: خوب بالاخره لاترند. نغز اولی: زیم لاترند ولی اسپ بیچاره از لایرند، اسپسروز مرد با فرحت باشند. - نادیه نخواستگاریستان نشان ازلیسه سلطان رعیه و ریست بلخ: میدانید (رازدارانی) گوی (نزدین بین) را (تو) میدهد اگر مطالبی را که به بیوه محله نیاید، نشر کند باز آنوقت شما می مانید و (نزدین بین) بی گوی و همان بی گوی نه آواز آفتابیه لکن مهمانی شمار خواهد شنید و نه مزه نان را بخوبی خست با شنید. - قیام نثار از ولایت کابل: (رازدارانی) (ون) یعنی

# شطرنج



مات در دو حرکت

## حل کننده گات

بلقیس بریانی نبرد، لایلا امین، ماریا وکیل فیض زاد، ساتن، نسیم، حمید بلقیس هوتکس زمره سحر، محمد نسیم سامی اکتی هژیر تور یکی اسدی، فاطمه شریف، سوما فراق، منیر مسعود، گلتاب زیارمند شکبیا رامش، حسین رحیمی، گلالی امیری، فریبا، سعیده، شکبیا رامش و محمد نسیم سلسی مستحق جایزه شناخته شده اند.

تذکره نویسندگان  
 این کتاب را در تهران  
 در دفتر نشر و توزیع  
 کتب درسی و دانشگاهی  
 چاپ کرده اند

# جدول

## الف - الفبته

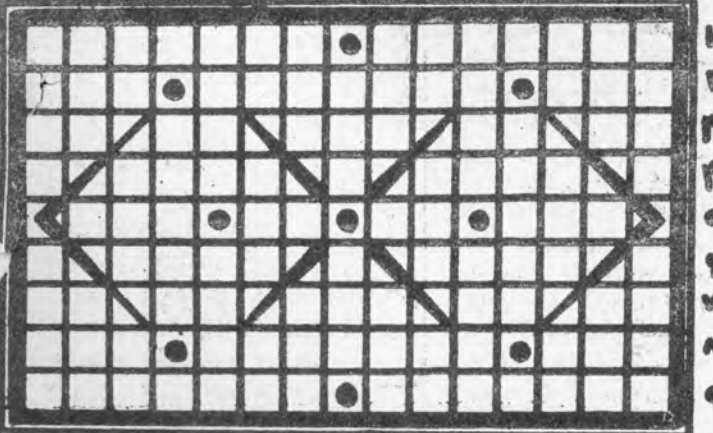
- ۱- اثر مشهور است ازدا - کتابی - آباشیست مشهور که به نامش فیلس با شرکت مارلین مونر و پدیده ام.
- ۲- نوی رقی - از هنرپیشه های خوب تئاتر کشورما - از بهلوانان شاهانه.
- ۳- دریا بی است درارپا - ضمیمه است - آنچه که پس از غذا خورده شود - ماه کوچک - شکوه انبی جدا بیجا.
- ۴- بخورند بوده خود را کتبه - خالق ایلهاد.
- ۵- میان تمی بین شخصیت پیشوایان تشبیه - زمین - داستان - جریده بی به زبان بلوچی.
- ۶- از ستاره های زیبای فیلس هندی - سبیل شهر پارس.
- ۷- گاهی سرش از نوزد اشخاص کم شود - بدی بهشت شداد - صد متر مربع - کلمه - ندائیه.
- ۸- نشت حمام یکی از مجموعه های داستانهای اسدالله حبیبی و چشمه.
- ۹- نام قهرمان مرکزی سهیل تلویزیونی اختاپوت - از آثار مشهور تاریخی کشورما.

## ب - هندی

- ۱- آزاد مرد هراتی که علیه

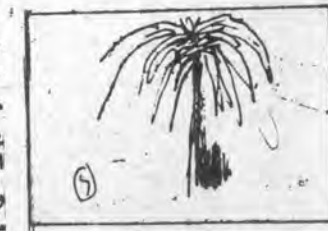
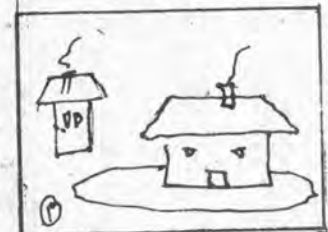
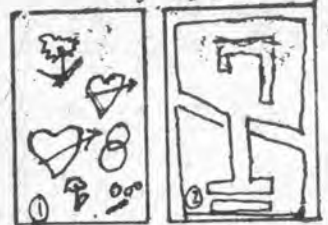
- تعام هرما رزمیده بود - از ستاره های زیبا و جوان فیلسهای هندی (معکوس)
- ۲- هنرپیشه فیلم هندی دانس دانس - زمانی حافظ اشهری راه هند و غیره خندیده بود شهر آشور - فیلس با شرکت منج کار - ملامت نسی.
  - ۳- از آوازخوانان مشهور هند.
  - ۴- از نویسندگان هند - (لایله) . . . . . لایله بعد اندیشه زینبیا - تابوسه پروکاب قزلباز ارسلان زند.
  - ۶- عدد بیست - غلاف زمین تکرار شمرغ سلیمان است.
  - ۷- دزد پوشان - از دریا های مرزی کشورما.
  - ۸- مضمون کشیده تی - پول خارجی.
  - ۹- واحد انسان - از آلات موسیقی.
  - ۱۰- مسافری مرغ سعادت - عدد انگلیسی.
  - ۱۱- حتماً همین برابری دارد که چنین است - توانایی.
  - ۱۲- فیلس با شرکت کورگوش و هرروز و شوقی.
  - ۱۳- تک خال ورق - با زنی هنرمند در فیلم و تئاتر - اصرار روانشاری.
  - ۱۴- ابالای زانو - لقب مردان.
  - ۱۵- اثر اخلاقی از زبان واک روسو بنام ویاضید اتن بزرگ عصفه سلجوقیان که راجعاً شصت جهانی دارد.

۱۰ ۱۴ ۱۳ ۱۱ ۱۰ ۹ ۸ ۷ ۶ ۵ ۴ ۳ ۲ ۱



# هر خطی که می کشید معنای دارد

دانش عالی موروپین سلیمان



حافظ میگوید:

درآمد رون من خسته دل  
ند انم کیسه؟  
که من خوشم و او در فغان بود  
فغانم

اما این نشان و خطا آن قدرها هم درخشا باقی نمیماند و در این جا و آنجا به طریقه های مختلف خود را معلوم میکند که یکی از آنها - خطوط طریقه که شما به هنگام - بیکاری، بدون خیال و نقطه به - منظور آن که کاری کرده باشید، بروی کاغذ میکشید. بدون آنکه توجه داشته باشید که همین خطوط بیفکنداره می توانند بسیاری از اسرار دوزی شمارا از وجدان ناخود آگاه بیرون بکشند و آن ها را آشکار سازند. این خطوط - مظهر یک حالت روانی خاصی انسان است.

تیب اول: آیا خط های راکه میکشید، جنبه هندسی دارند؟ به طور مثال اشکال خط خطی شما مربع مثلث یا شکل زاویه را دارند یا شبیه آنها؟ اگر چنین است، شما شخص مستدل، منطقی و معقول هستید. که سعی دارید پروگرام زنده گی خوش را بر اساس و پایه عقل و منطق قرار دهید و از کارهای تند و احساساتی پرهیز میکنید. به عبارت دیگر مغزتان بر قلبتان حاکمیت دارد. از نظر دیگران، صاحب حساب و کتاب استید و به همین خاطر عشق را - هم از روی مصلحت و حساب - میشناسید و به عشق های معقول و حساب شده، ارزش خاصی میدید. حرف و عملتان یکپس است.

تیب دوم: آیا شما از جمله کسانی استید که استمان را مکرر مکرر مینویسید و در هر کلام یک خط دایره می میکشید؟ در این صورت شما شخص قابل اعتماد نیستید و در همین حال بدون این که خودتان هم متوجه شده باشید، دیواری شیشه ای بین عشق و احساسات و خودتان کشیده اید. اگر از نظر عشقی با مشکلاتی روبرو باشید، گناه از خودتان است و

سعی کنید رفتارتان را عوض کنید. زیرا کسی خود خواه استید. زیرا - نیکه بروی کاغذ خطوط درهم و برهم لکه های سیاه نسبتاً بزرگ ایجاد میکنید این نشانه آنست که مشکل تان بیشتر از حد تحملتان شده است و چنین احساس میکنید که تمام چرخ های دنیا بر ضد شما بگردد و شما طاقت خود را از دست داده اید و نترسد یک آنست که سر به عصیان بردارید. در این حالت بهتر است به اعصاب و روئحیه خراب خود مجال استراحت دهید.

تیب سوم: آیا خود کار یا نسل را زیاد به کاغذ فشار میدید؟ و در نتیجه خط های تان بزرگ و پهن میشود؟ به احتمال قوی - شما دچار استرس و غمی شده اید و احتیاج سریعی به استراحت و خوش گذرانی دارید. اما اگر استراحت هم، علاجتان نکند، حتی به داکتر مراجعه کنید. مربع های کوچکی که میکشید، دلیل بر آنست که خود را گرفتار و آشفته احساس میکنید. امکان دارد شما همسر خود اختلاف دارید شاید در کارهای تان با همکاران خود بی اختلاف نظر دارید. بایستد که بیشتر به خود متوجه شوید و خود را به آن چه که علاقه مند استید، مشغول بدارید و گروه از مشکلات زنده گی باز کنید.

تیب چهارم: علام خطرناک آنهاست که به شکل خنجر چاقو، تیروکان و امثال آنها را بکشند. زیرا نشانه انتقامجویی و کینه توزی شدید میباشد. کسی این رقم تصاویر را میکشد که از منقار بله جسمانی و یا فکری با مشکلات زنده گی عاجز مانده اند و فکر میکنند که حق شان تلف شده است و کینه، نفرت را تا سرحد مرگ و انتقام در دل انباشته اند. در این صورت باید بیشتر به کارهای ورزشی و خارج از محیط خانه بپردازند و انرژی خود را به جای آن که صرف افکار منفی نمایند، صرف امور مثبت کنند.

تیب پنجم: اگر نقاشی شبیه به زینه و یا بله باشد و یا خطوط منکسر باشد که به طرف بالا کاغذ امتداد داشته باشد، نشانه آن است که به کارهای تان علاقه دارید و خواهان پیشرفت در زنده گی استید. اما به شما

توصیه میشود که خیلی هم خود را مصروف نگردانید و پیشرفت های اداری نکنید. زیرا در این صورت ممکن است هرگز وقت آن را پیدا نکنید که قلب کسی را بلرزانید و با تشکیل خانواده به هدایت

تیب ششم: اگر اشکال شما شباهت و تکراری باشد این امر نشانه آنست که تمرکز فکری خود را از دست داده اید. علت پنهانیش آن ممکن است نوعی احساس گناه باشد. اگر دیدید که بی جهت خود را مقصر میدانید و بی جهت احساس ناامیدی میکنید و از زنده گی دلزده شده اید باید هیچ وقت از افکار بی فایده خود رنج ببرید. باید خود را متقاعد کنید که زنده گی شین و دوست داشتنیست و انسان میتواند مشکلات خود را از هر جهت که باشد با سرنبجه، تدبیر و حل و فصل کند.

تیب هفتم: خطوط منکسر نشانه زنجش خاطر است که اگر جلوش را نگهید به زودی تبدیل به کینه توزی و انتقام جویی میگردد هر قدر ناراحتی را بیشتر به دل تان جای بدید، وضع بدتر میشود. باید شعامت داشته باشید. حرف های تان را با کسی که غله دارید بزنید و خیال تان را راحت کنید. جمع آوری گله ها از دست همسر، دوست، فرزندان، پدر و مادر و هر چه بزرگتر باعث تبدیل شدن به کینه میگردد پس بهتر است قبل از رسیدن خطر چاره جویی کنید.

تیب هشتم: رسم کردن ریل کشتی و یا هر وسیله دیگر نقلیه نشانه آن است که در دل همسر کسی را پنهان نموده اید و ممکن است یک ماجرای عاشقانه پیداکند. ضمناً در حال حاضر زندگی به نظر تان یک نواخت و خسته کننده است و میل به دیگرگون نمودن آن دارید و شاید تصمیم به تغییر دادن شغل، تغییر دادن خانه، حتی فرار کردن از یک شهر را گرفته اید. این تصمیم هانا - شی از گله ها و دل سردی هاسه باید برای آن ها را حاصل پیدا کند. زیرا معلوم نیست که مسافر و یا تغییر دادن محل، چاره اصلی درد های تان باشد.

تعییر و معنای خط ها را در شماره آینده به نشر می رسانیم.



# فال عشق

## متولدین ماه حمل :

شما عشق را دوست دارید . احساسات شما قابل درک است . اما اینقدر حساس بودن متوجع برنج شما خواهد شد . عشق در شما عادی بودن را دوست ندارد ، سعی کنید برای بهتر عادی نباشید . توانایی خارق العاده شدن در شما است . بهتر است درد بیدار ها پستان غیر متعادل و سختی و تیرگی با شیب تا طرف شما بتواند در شما احساس اعتماد نماید . بین نگاه نمیتواند یک فصل عشق را آغاز کند .

## متولدین ماه ثور :

عشق در شما این فریاد است که در سکوت زهفته است . عشق را بیشتر می پسندید دیدار های عاشقانه را دوست دارید سعی کنید منطق دوست داشتن را حذف کنید . تنهایی بلند شما ریاست اما هر تنهایی بلند ، رنج درازی خواهد داشت .

## متولدین ماه جوزا :

داستان های عاشقانه را بیشتر خوانید . عشق شهادت : هر چه زیبا نیست عشق برای شما یک قلب هم دیده رانست که در ستاره را به سوی شما دراز کرده است . باید آنرا با سخا بگوید . پس حومه گی ها را از خود دور سازید .

## متولدین ماه سنبله :

شما در هر بیزه دنبال به ترین استیید بلند پروازی ها اینان نمیتواند به شما کمک تصویر خوب عشق از این به ده . پیام شرفی به شما میرسد که اگر آنرا با سخا بگوید همیشه شما را خواهد دید بود . دل را به دریا ببندید تا پلی میان شما و او باشد .

## متولدین ماه قوس :

شما حد ایت خاص دارید . ازین سبب هواره مورد توجه قرار میگیرید بسیاری عاشق شما میشوند اما شما رگز به عشق معنائی نمیدید . بلکه برای شما عشق یک عمل نامیوم - زنده گی است . شما سعی دارید عشق را در ریزه های دیگر جستجو کنید . این یک مفروضیت خوب است شما که میخواهید اینطور باشید تصمیم بدی نیست .

## متولدین ماه جدی :

عشق برای شما این فصل خوب زنده گیست . اما همیشه در عشق رنج راحت خود دارید . شما در های تا نرابه عشق تان میدید و درد های دیگری از او میگیرید . حساسیت زیاد دارید . در روابط تان به دیگران هم حق بدید تا سعی برای زنده گی کردن بسا شما داشته باشند . شما سطر بر حسته زنده گی کسی خواهید شد .

## متولدین ماه دلو :

اگر امر خوبی برایتان دست نهاده است . شما نمیتوانید عاشق خوب باشید چرا که عشق سوختن بساختن میخواهد . دستهای شما سرد است شاید قادر شوید باد است های سرد دیگر خوش بخورید . به زودی دیداری در پیش خواهید داشت که برایتان با اهمیت است .

## متولدین ماه حوت :

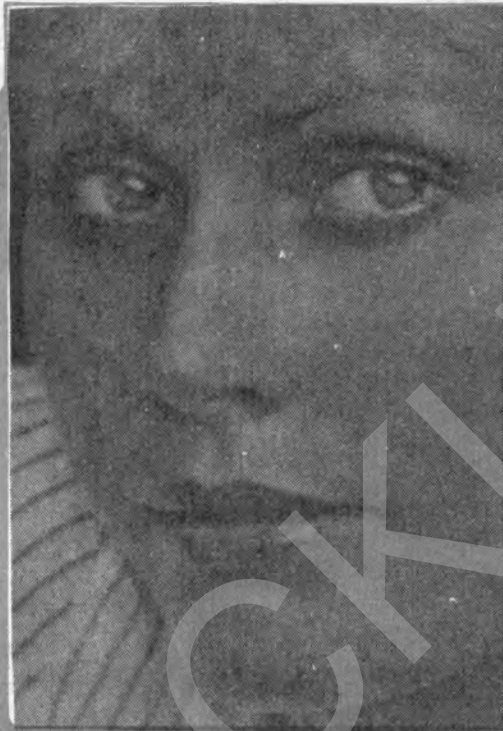
روابط عاطفی تا نرابیشتر از رز میید هید . این امر موجب میشود تا آنرا فیان شما به شما نزدین باشند و مخصوصاً جنس مخالف به شما اظهار عشق مینمایند اما شما عشق را بالاتراز یک رابطه خشک میدانید . توجه کنید که تمرکز اعصاب تان را همواره حفظ نمایید .

## متولدین ماه سرطان :

شما دلتان میخواهد عشق افلاطونی داشته باشید و آنرا به کسی ابراز نکنید برای شما درک زیبایی های عاشقانه بهتر است میدید . شما میتوانید خود را در آینه نگاه بسا عشق ، پاکیزه تر ببینید .

## متولدین ماه اسد :

اگر تنها استیید به زودی دوست مهربانی می یابید که میتواند نیمه در او عشق را جستجو کنید . عشق یک منزلگاه دور است که شما را خسته میسازد اما لذت آن فراتر است .



## متولدین ماه عقرب :

ازدواج شما شمه یک عشق است . اما ماجرا های عشقی شما را ازیت می کند . بگذارد عشق برای شما در تصویر کودکی جا باز کند . اگر دلتان میخواهد از خود گذریا - شید بسرد رنج نکشید . پیامی به شما میرسد که برایتان از زند خواهد بود .

## متولدین ماه میزان :

نشانه های خوشبختی در زنده گی شما زیاد است شما میتوانید عشق خوبی داشته باشید . عشق را وسیله سرگرمی شمارید بلکه سعی کنید از عشق زنده گی زیبایی را بیاموزید . شما استعداد خوبی برای خوب بودن در خود دارید .

# رضادریملتون

رضادریملتون  
ادویه مطبقین وموترا از کمپنی های عمد جهان به قیمت معین برای  
مریضاران محترم عرضه میدارد.  
ادرس: خورشحال مینه مقابل لیسه سپین کلس



## گفروشی طرف جشن نایتنس با گلها زیبا باشکوه تر سازید

انواع گلهاي محافل عروسی و خوشی شمارابه قیمت مناسب به عرضه می دارد. موتراهای مراسم عروسی را به مورد روز گلپوشی کند.  
از محافل عروسی وسرور مشتریان فلم برداری می نماید. همچنان گت های ویدئویی را از شهرت ترین کمپنی های جهان وارد نمود.  
ادرس: دوازده بلخ شهر مزار شریف

### قرطاسیه فروشی

مجلات: سیاوون، جوانان  
امروز، آوازه اخبار هفته و کسب  
مذ هین را عرضه میدارد.  
ادرس: بل باغ عمومی

### آریان ویدیو

فلمبراز محافل خوشی وسرور  
شماره با کیفیت و کوالتی عالی  
عکس برداری می کند. شما بتوانید  
ظاهر جاودان خوشی هایتان  
را برای همیشه نگه دارید.  
ادرس: شعبه الکتریک جاده  
نادرشتون تلفن (۲۳۵۴۸) و  
(۲۳۷۷۱)

### قرطاسیه فروشی

بر علاوه هر نوع قرطاسیه، کلمات  
ها و اسناد را توسط ماشین برسی  
پوش مینماید. مجلات و جراید روز  
ادرس: جنوب تانگه تهل عروسی میسدان

### قرطاسیه فروشی

قرطاسیه و مجلات را به فروش میرساند همچنان  
اسناد را پوش بلاشکی مینماید.  
ادرس: چوک میروسی میدان چوک جاده میوه  
مصل نساجس افغان

### قرطاسیه فروشی سید کامیه

قرطاسیه و مجلات و جراید را به قیمت  
مناسب عرضه میدارد.  
ادرس: چوک شهر کندز

### قرطاسیه فروشی علام دستگیر

انسان قرطاسیه مورد نیاز  
و مجلات و جراید را برای ضرورت  
مندان تعبیه و تقدیم میسدارد.  
ادرس: چوک جبل السراج

### فروشگاه روز

اشیا ولوان مورد نیاز شما را به فروش  
میرساند. کیفیت خوب و قیمت  
مناسب.  
ادرس: شهر نو زونونه میدان

### یوسستی پلاستیک

هر نوع کارتهای شش گوش می شود  
ادرس: گلزار مارکیست



### الوارث

شرکت الوارث لمتد وسایل ولوان مورد نیاز خانواده ها را از کمپنی  
های معروف جهان تهیه و به فروش میرساند شما میتواند از نمایشگاه  
آنونگاه دیدن نمائید.  
ادرس: مقابل زین ننداری - شهر نو - کابل



# فروشگاه بزرگ افغان

عمدتاً در خدمت بهترین است  
از ویل ایگراش فریلا غنایه  
و سایر موهبانی از خانواده ما تازه رسیده

استوران دو نگاه  
وقت استراحت و تفریح  
عذای خوب قیمت مناسب

یک روز بیخاطر هم نباشید

